

زندگی الگوهای نورانی



محمدتقی صرفی پور



حضرت محمد (ص)

(ولادت، بعثت، مکارم اخلاق، معجزات، یاران، رحلت)
ولادت حضرت محمد (ص) در سال عام الفیل در شهر مکه متولد شدند. پدر آن حضرت عبدالله بن عبدالمطلب و مادر آن حضرت آمنه دختر وهب بن عبدمناف بوده است. از نظر علماء شیعه، اجداد پیامبر اسلام تا حضرت آدم همه موحد بوده و صلب پیامبر در پشت هیچ مشرکی قرار نگرفته است.
در روایت مشهور، اجداد پیامبر تا حضرت آدم را بشرح زیر ذکر نموده اند:

محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر قهر پسر غالب پسر لوی 'پسر قصی' پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدر که پسر الیاس پسر مغیر پسر نزار پسر سعد پسر عدنان پسر ادد پسر یستحب پسر نبت پسر همیسع پسر قیدار پسر اسماعیل (ع) پسر ابراهیم (ع) پسر تارخ پسر تاخور پسر ارغو پسر قالع پسر بغابر پسر افخشده پسر سام (ع) پسر نوح (ع) پسر ملک پسر متوشلخ

پسر ادريس (ع) پسر ادد پسر مهلائيل پسر فينان پسر انوش
پسر شيث (ع) پسر آدم (ع).

پيامبر داراي نُه عمو بوده است. يعنى عبدالمطلب ده پسر داشته
است شامل: (ابوطالب) (عبدمناف)، زبير، حمزه، حارث، غيداق، مقوم
(حجل)

ابولهب (عبدالغزى)، ضرار، عباس »

«پيامبر دوماهه بودند که پدرشان رحلت نمود و چهارساله بودند
که مادرشان از دنيا رفت و هشت ساله بودند که عبدالمطلب رحلت
نمودند و چهل و پنج ساله بودند که ابوطالب و همچنين
همسر رسول خدا، خديجه (س) رحلت نمودند.»
مأمورين الهى در نزد آمنه:

آمده است که در هنگام وضع حمل آمنه مادر رسول خدا، چهارزن
موحد و مؤمن در حالیکه در دستشان جامهای بلورين شربت
بود، به کمک او آمدند.

يکى گفت: من آسيۀ خداپرست، همسر فرعون هستم. ديگرى
گفت: من مريم عذراء مادر عيسى هستم. سومى که عقب تر از آن

دوبانوی جمیل بود، گفت: من هاجر مادر اسماعیل ذبیح الله هستم و چهارمی گفت: من کلثوم خواهر موسی بن عمران هستم. تولد پیامبر و سرنگونی بها :

روایت شده است که: صبح روزی که آنحضرت متولد شد هربتی که در هر جای عالم بود، بر رو افتاد و ایوان کسری بلرزید و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که آنرا می پرستیدند، فرو رفت و خشک شد و آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود، در آن شب خاموش شد. عبدالمطلب در آن شب، نزدیک کعبه خوابیده بود. ناگاه دید که خانه کعبه با همه ارکانش از زمین کنده شد و بطرف مقام ابراهیم به سجده افتاد و سپس راست شد و گفت: الله اکبر پروردگار محمد مصطفی و پروردگار من! الان مرا از انجاس شرک پاک گردانید. در این موقع بتهالرزیدند و بر رو افتادند و ناگاه دید که پرندگان همه بسوی کعبه جمع شدند و کوههای مکه بجانب کعبه متمایل شدند و ابری سفید دید که در برابر حجره آمنه ایستاده است.

عبدالمطلب گفت: بخانه آمنه دویدم و به او گفتم: خوابم یا بیدارم؟ گفت: بیداری. گفتم: نوری که در پیشانی تو بود کجارت؟ گفت: با آن فرزندی است که از من متولد گردید و چند

فرشته آنرا از من گرفتند. گفتم: فرزندم را بیاور تا او را بینم؟ گفت: تا سه روز تو را نخواهند گذاشت که او را ببینی! من شمشیر خود را کشیدم و گفتم: فرزند مرا بیرون بیاور والا! تو را می کشم! گفت: در اطاق است. تودانی واو. چون خواستم داخل شوم، مردی بیرون آمد و گفت: برگرد که احدی از فرزندان آدم او را نمی بیند تا همه ملائکه او را زیارت کنند. من بر خود لرزیدم و برگشتم.

«پیامبر دوماهه بودند که پدرشان رحلت نمود و چهارساله بودند که مادرشان از دنیا رفت و هشت ساله بودند که عبدالمطلب رحلت نمودند و چهل و پنج ساله بودند که ابوطالب و همچنین همسر رسول خدا، خدیجه (س) رحلت نمودند.»

اوصاف خاصه پیامبر

«پیوسته نور از پیشانی مبارکش ساطع بود. بوی خوش حضرت بعد از دو روز از محلی که عبور کرده بود به مشام می رسید. با هر که راه می رفتند، هر چه آن شخص بلند بود، حضرت باندازه یک و جب از او بلندتر می نمود. به احترام حضرت، هرگز پرنده ای از بالای سرش پرواز نکرد. از پشت سر می دید چنانکه از جلو می دید. هرگز بوی بد به مشامش نرسید. آب دهان خود به هر چه می افکند، در آن

برکت بهم می‌رسید. به هر زبانی سخن می‌فرمود. در خواب می‌شنید همانطوریکه در بیداری می‌شنید و هر چه در خاطره‌ها بود می‌دانست. ناف بریده بدنیا آمد و هرگز محتلم نشد. مدفوع حضرت را زمین فرو می‌برد. بر هر حیوانی که سوار می‌شد، آن حیوان پیر نمی‌گردید. در قدرت بدنی کسی با او برابر نبود. همه مخلوقات، حرمت حضرت را حفظ می‌کردند و بر هر درختی عبور می‌کرد، کج شده و به حضرت سلام می‌کرد. در طفولیت ماه گهواره او را می‌چرخاند و مگس و حشرات بر او نمی‌نشستند. گاه بر زمین نرم جای پای او دیده نمی‌شد در حالیکه گاه جای پایش بر سنگ سفت دیده می‌شد. مهابتی از حضرت در دلها بود که کسی نمی‌توانست درست بر حضرت نگاه کند. «حیوة القلوب ج 2

بعثت پیامبر:

یکی از برنامه‌های پیامبر اسلام در قبل از بعثت، عبادت و تفکر در غار حرا بود که در سن چهل سالگی در همین غار و در حالت خلوت با خدای بی‌نیاز، اولین وحی و اولین آیه نازل شد و مقام نبوت، رسماً به آن جناب ابلاغ گردید. در این مورد روایتی از امام حسن عسکری (ع) نقل شده که:

«وقتی پیامبر به سن چهل سالگی رسید، خدای رؤف دل حضرت را از همه دلها بهتر و خاشعتر و مطیعتر و بزرگتر یافت. لذا امر کرد تا درهای آسمان را گشودند و ملائکه فوج فوج به زمین آمدند و خدای توانا، رحمت خود را از ساق عرش تا سر آن بزرگوار متصل کرد. در این هنگام جبرئیل فرود آمد و در غار حرا، بازوی مبارک پیامبر را گرفت و گفت: ای محمد! بخوان! محمد (ص) فرمود: چه بخوانم؟ جبرئیل فرمود:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ...» «وقتی وحی تمام شد و ملائکه به آسمان بالا رفتند، حضرت در حالیکه انوار جلال الهی او را فرا گرفته بود و کسی نمی توانست به او نگاه کند، از غار بیرون آمد و بطرف پایین کوه حرکت نمود.

بر هر درخت و سنگ و گیاهی که عبور می کرد، بر آن جناب سلام می کردند و به زبان فصیح می گفتند: السلام علیک یا نبی الله! السلام علیک یا رسول الله! همینکه وارد خانه خدیجه شد، خانه از شعاع خورشید جمالش منور گردید. خدیجه گفت: ای محمد! این چه نور است که در تو مشاهده می کنم؟ فرمود: این نور پیامبری است! بگو لا اله الا الله. محمد رسول الله. خدیجه گفت: من سالهاست که پیامبری تو را می دانم و شهادتین را جاری نمود. در

این موقع حضرت فرمود: احساس سرمای شدیدی می‌کنم. پارچه‌ای روی من بیاور! وقتی پارچه‌ای بر روی پیامبر انداخت، ناگاه آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبِّكَ فَكْبِرُ...» (ای پیچیده شده در پارچه! بلند شو و مردم را انداز بده! و خدا را به بزرگی یاد کن و...) رسول خدا (ص) برخاست و بر بالای بام رفت و انگشت بر دو گوش گذاشت و فریاد زد: الله اکبر! الله اکبر! در مکه خانه‌ای نماند جز اینکه صدای تکبیر حضرت را شنید. «حیوة القلوب ج 2

دعوت خویشاوندان به اسلام:

سه سال نبوت رسول خدا (ص) پنهان بود و چند نفری بیش نمی‌دانستند. اما ناگاه آیه نازل شد: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ». «24 شعراء» خویشان نزدیک را انداز بده! با این دستور، پیامبر در ابطح (مکه) بپا ایستاد و فرمود:

منم رسول خدا! شما را به عبادت خدای یکتا و ترک عبادت بت‌هایی که نه سود می‌دهند و نه زیان می‌رسانند و نه می‌آفرینند و نه روزی می‌دهند و نه زنده می‌کنند و نه می‌میرانند، دعوت می‌نمایم.

«همچنین پیامبر، چهل نفر از سران قریش را دعوت نمود و نبوت خود را اعلام کرد و فرمود: هر که اولین نفری باشد که با من بیعت

نماید، او جانشین وزیر و برادر من خواهد بود. در این جلسه، تنها علی (ع) که اولین شخصی بود که اسلام آورد، با پیامبر بیعت نمود و رسول خدا (ص) او را جانشین خود معرفی فرمود. و ابتدای غدیر از همین جلسه بوده است.»

شعب ابوطالب:

هشت سال از بعثت حضرت محمد (ص) گذشت و با وجود اذیت و آزارها و شکنجه‌های قریش، تعدادی از افراد مسلمان شدند. چون قریش، پیشرفت اسلام را دیدند، در دارالندوه جمع شدند و پیمان محاصره اقتصادی، اجتماعی، ... علیه مسلمانان بستند که طبق بندهای این پیمان، قسم خوردند و امضا نمودند که: «با آن حضرت دشمن باشند! و هر موقع به آنحضرت دست پیدا کنند، او را بکشند! با بنی هاشم غذا نخورند و سخن نگویند و خرید و فروش نکنند. دختر به آنها ندهند و از آنها دختر نگیرند تا زمانی که بنی هاشم، حضرت را به آنها تسلیم نمایند!!»

وقتی ابوطالب از این پیمان با خبر شد، بنی هاشم را جمع کرد و گفت: بحق کعبه قسم می‌خورم که اگر خاری پای محمد (ص) برود، همه شما را هلاک می‌کنم. سپس همه به دره ای که به «شعب ابی طالب» معروف شد، رفتند. در آنجا ابوطالب شمشیر

بدست گرفته و شب و روز از حضرت محافظت می نمود و در شب چند نوبت، محل استراحت پیامبر را عوض می نمود. با اینکه ثروت خدیجه در این ایام صرف شد، اما شدت این محاصره طوری بود که اهل مکه از گریه اطفال بنی هاشم که گرسنه بودند، خواب نمی رفتند!...

بعد از چهار سال خداوند موریانه را فرستاد تا عهدنامه را - به غیر از نام خدا، - خورد و این خبر توسط ابوطالب به قریش داده شد و به این وسیله پیمان از بین رفت.

دوماه پس از خروج مسلمانان از شعب، ابوطالب رحلت کرد و سه روز بعد، خدیجه از دنیا رفت.

معراج پیامبر:

شش ماه قبل از هجرت به مدینه، شبی حضرت در خانه فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان (ع) بود که جبرئیل با وسیله ای آسمانی بنام «بُرّاق» نازل شد و حضرت را بر آن سوار نمود و ابتدا به مسجد الاقصی برد و از آنجا به آسمانهای هفت گانه سپس به دیدار بهشت و جهنم و بعد به سدره المنتهی^۱ و مقام قاب قوسین و هنگام سحرگاه او را به خانه اش باز گردانید. در این سفر آسمانی، حضرت عجایبی دید. حضرت در روایتی در مورد جهنم فرمودند: 1- در

جهنم دیدم که عده‌ای در مقابلشان گوشت پاکیزه و گوشت مردار است! ولی فقط از مردار می‌خورند! از جبرئیل عَلیّ را پرسیدم. فرمود: اینها در دنیا حرام خوار بوده‌اند! 2- جماعتی را دیدم که لبهای آنان مانند شتر بود و ملائکه از گوشت پهلوی آنان بریده و در دهانشان می‌گذاشتند که اینها عیجوب بودند! 3- گروهی را دیدم که سرشان را می‌کوبیدند که اینها نماز عشاء نمی‌خواندند. 4- گروهی را دیدم که ملائکه آتش بدھانشان انداخته و از مقعدشان در می‌آمد! اینها مال یتیم خور بودند. 5- عده‌ای را دیدم که شکمشان آنقدر بزرگ بود که نمی‌توانستند، بر خیزند! اینها ربا خوار بودند. 6- عده‌ای از زنها را به پستانشان آویزان کردن بودند! اینها زنا کار بودند. 7- عده‌ای را دیدم که بانخ و سوزن آتشین، بدنهایشان را می‌دوختند! اینها هم زنا کار بودند. 8- مردی را دیدم که می‌خواست پشتۀ هیزمی را بردارد و نمی‌توانست! با این حال بر پشتش هیزم می‌گذاشت! او قرضدار بوده است. 9- زنی را دیدم که به موی سرش آویزان کرده و مغز سرش را می‌جوید! این زن موی سر خود از نامحرم نمی‌پوشانده است. 10- زنی را دیدم که به زبانش آویزان کرده بودند! او در مقابل شوهرش زبان درازی می‌کرده است. 11- زنی را به پاهایش

آویخته بودند! این زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون می‌رفته است. 12- زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد! این زن خود را برای دیگران آرایش می‌کرده است. 13- زنی را دیدم که پاهایش را بدستهایش بسته بودند و مار عقرب بر او مسلط بودند! او غسلهایش را نمی‌کرده است. 14- زنی را دیدم که گوشت بدنش را می‌بریدند! او خود را به مردان عرضه می‌نموده است. 15- شخصی را دیدم که صورت و بدنش را می‌سوزانیدند و روده‌های خود را می‌خورد! او واسطه زنا بوده است. 16- کسی را دیدم که سرش مثل خوک و بدنش مثل الاغ بود! او سخن چینی می‌کرده است. 17- کسی را دیدم که صورتش مثل سنگ بود و آتش بر او وارد می‌کردند! او خواننده و حسود بوده است و...»

هجرت به مدینه:

در سال سیزده بعثت، قریش در جلسه‌ای تصمیم به قتل رسول خدا (ص) گرفتند.

خداوند رسولش را از این توطئه آگاه نمود و دستور داد که علی (ع) را در جای خود گذاشته و خود به مدینه هجرت نماید.

پیامبر وقتی از مکه خارج شد و بطرف غار «ثور» می‌رفت. ابوبکر را در راه دید و او را با خود همراه نمود و هر دو بداخل غار رفتند و علی(ع) تا سه روز برای حضرت، آذوقه می‌آورد و بعد از سه روز، رسول خدا(ص) علی(ع) را برای رد کردن اماناتی که نزد پیامبر بود، در مکه گذاشت و خود بطرف مدینه حرکت نمود.

اما شب اولی که قریش برای کشتن پیامبر به خانه حضرت، یورش برند، با تعجب علی(ع) را در بستر پیامبر، یافتند (که خداوند در شأن او آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاء الله..» 207 بقره» را نازل نمود). و او را رها نموده و به تعقیب پیامبر پرداختند و اما خداوند اراده کرد که رسولش، به سلامت به مدینه برسد.

پیامبر روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد محله ای در اطراف مدینه بنام «قبا» شد و در آنجا اولین مسجد را بنا نمود.

«هجرت پیامبر مبدأ تاریخ مسلمانان گردید و حوادث مهم سال اول هجرت بشرح زیر بوده است: تعیین جمعه به عنوان عید مسلمانان. واجب شدن نمازهای یومیه. ساخته شدن مسجد قبا. ایجاد پیمان برادری بین مهاجرین و انصار. و...»

در مدّت ده سالی که رسول خدا(ص) در مدینه بودند، حکومت اسلامی را تأسیس کردند و مدینه به عنوان اولین شهر مسلمانان

ودارالاسلام، مطرح گردید. در این مدت، جنگهایی بین مسلمانان و مشرکین پیش آمد که تقریباً در همه جنگها، آغازگر جنگ، مشرکین بوده اند و مسلمانان به عنوان دفاع وارد جنگ می شده اند. تعداد این جنگها را 62 جنگ گفته اند که 22 تای آن غزوه بوده است یعنی حضرت شخصاً در آن حضور داشته اند که اسامی غزوات بشـرح زیر می باشند: «ابواء، بواط، عشیر، بدر اولی، بدر کبری» (سال دوم)، بنی سلیم، سویق، ذی امر، احد «سال سوم»، نجران، اسد، بنی نضیر «سال چهارم»، ذات الرقاع «سال ششم»، بدر اخیره، دومه الجندل، خندق «سال پنجم»، بنی قریظه، بنی لحيان، بنی قرو، بنی مطلق، خیبر «سال ششم»، فتح مکه «سال هشتم»، حنین «سال هشتم»، طائف و تبوک «سال هشتم»

مکارم اخلاق پیامبر:

«أَنْتِ بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» این سخن رسول خدا (ص) است که می فرماید: من برای تمام کردن کرامتهای اخلاقی مبعوث شده ام.

در حدیثی از امام صادق (ع)، رسول خدا (ص) اینگونه توصیف شده است: از همه کس، حکیمتر و داناتر و بردبارتر و شجاعتر

و عادلتر بود. هرگز دستش به زنی نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود. هرگز درهم و دیناری نزد او نماند. بر زمین می نشست و بر زمین غذا می خورد و بر زمین می خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می کرد. در خانه خود رامی گشود و گوسفند را خود می دوشید و پای شتر را خود می بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب خسته می شد، خود می گرداند. آب وضو را بدست خود حاضر می کرد و پیوسته سرش در زیر بود. در حضور مردم تکیه نمی کرد و اهل و عیال خود را خدمت می کرد و هرگز آروغ نزد و هر که او را به مهمانی دعوت می نمود، قبول می فرمود و نگاه زیاد به صورت مردم، نمی کرد. هرگز برای دنیا بخشم در نمی آمد و برای خدا غضب می کرد و گاه از گرسنگی، سنگ بر شکم می بست و هر چه حاضر می کردند، تناول می فرمود. انگشت نقره در انگشت کوچک دست راست می کرد. خربزه را دوست می داشت. هنگام وضو مسواک می زد و ادب هر که را رعایت می فرمود و عذر هر مه را که معذرت می خواست، قبول می نمود و تبسم بسیار می کرد و هرگز صدای خنده اش بلند نمی شد و هرگز کسی را دشنام نداد و خدمتکار و زنان خود را نفرین نکرد. بد را به خوب جواب می داد

و ابتدا به سلام و دست دادن می نمود و در هر مجلسی، یاد خدا می کرد. «حیوة القلوب ج 2»

«مردی خدمت پیامبر آمد و گفت: مرا نصیحتی بفرما! حضرت فرمود: غضب نکن! باز گفت: مرا توصیه ای بفرمائید! فرمود: غضب نکن! برای بار سوم گفت: مرا نصیحتی بفرمائید! فرمود: غضب منما! آن شخص خدا حافظی کرد و بنزد قبیله خود مراجعه نمود. ناگاه دید که بر سر مسئله قتل، قبیله او آماده کارزار با قبیله دیگر شده است. او هم غضبناک شده و لباس رزم پوشید! اما بیاد سخن پیامبر افتاد و لباس جنگی را در آورد و بنزد قبیله مقابل رفت و گفت: ای مردم! هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد، بعهده من است و خونهای آنرا می دهم. آنها گفتند: ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم! سپس بایکدیگر صلح نمودند.»

«چندتن از مشرکین، بقصد ترور پیامبر به مدینه آمدند ولی دستگیر شدند. چون حاضر به اسلام آوردن نشدند، پیامبر دستور داد که به غیر از یک نفر از آنان، بقیه را بکشند. شخص آزاد شده از

پیامبر سؤال کرد: به چه دلیل همه رفقای من کشته شدند، ولی مرا زنده نگه داشتید؟

حضرت فرمود: زیرا جبرئیل از طرف خدا بر من نازل شد و خبر داد که تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند. اول آنکه تو نسبت به ناموس و خانواده ات غیرت داری. دوم آنکه مردی با سخاوتی. سوم آنکه راستگویی. چهارم آنکه شجاعت داری. پنجم آنکه خوش اخلاقی.

آن مرد با شنیدن این سخن، به حضرت ایمان آورد و مسلمان شد.»

«تواضع و فروتنی پیامبر به حدی بود که پس از پیروزی در جنگ خیبر، برالاغی که لجام و جل آن از لیف خرما بود سوار شده بود و به کودکان و زنان سلام می نمود.

روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و در حال صحبت می لرزید. پیامبر فرمود: چرا از من می ترسی؟ منکه پادشاه نیستم.»

«روزی پیامبر بطرف مسجد می رفت. در راه به کودکانی رسید که بازی می کردند. همینکه چشم کودکان به حضرت افتاد، چون دیده

بودند که حسنین (ع) پر پشت پیامبر سوار شده و حضرت به آنها سواری می داد، آنها هم به پیامبر گفتند: کُنْ جملی! شتر ما باش! پیامبر هم با ملاطفت، تمام بچه ها را بنوبت بر پشت مبارکش سوار می نمود.

مردم که در مسجد منتظر پیامبر بودند، چون دیدند حضرت نیامد، بلال را بدنبال پیامبر فرستادند. وقتی بلال در کوچه با صحنه حلقه زدن کودکان بدور پیامبر و تقاضای سواری از حضرت، مواجه شد، خواست کودکان را از حضرت دور کند اما حضرت فرمود: این کار را نکن! بلکه به خانه ما برو و مقداری گردو بیاور! بلال از خانه حضرت مقداری گردو آورد و به پیامبر داد. حضرت به کودکان فرمود: آیا حاضرید شترتان را به این گردوها بفروشید؟ کودکان با خوشحالی قبول کردند و گردوها را گرفته و پیامبر را رها نمودند. رسول خدا (ص) فرمود: خدا رحمت کند برادرم یوسف را که او را به پول اندکی فروختند همینطور که این کودکان مرا به چند دانه گردو فروختند!

علم پیامبر:

«امام صادق (ع): خداوند به حضرت عیسی (ع) دو اسم اعظم داده بود که بوسیله آنها مردگان را زنده می کرد و معجزات زیادی

انجام می داد. به موسی(ع) چهار اسم اعظم و به ابراهیم(ع) هشت اسم اعظم و به نوح(ع) پانزده اسم اعظم و به آدم(ع) بیست و پنج اسم اعظم داد. خداوند دارای هفتاد و سه اسم اعظم است که یک نام، مخصوص خود و هفتاد و دو اسم اعظم را به رسول گرامی اسلام(ص) تعلیم داد.»

«در احادیث آمده است که: خداوند علوم همه انبیاء را به رسول گرامی اسلام(ص) داد و پیامبر نیز آنها را به اوصیای خود منتقل نمود. و همه کتابهای آسمانی از قبیل تورات و انجیل و زبور و صحف آدم(ع) و شیث(ع) و ادريس(ع) و ابراهیم(ع) و کتابهای دیگر را به پیامبر اسلام تعلیم داد و هیچ علمی و کرامتی به پیامبری نداده است الا اینکه به آن حضرت نیز داده است.»

«روزی رسول خدا(ص) در حالیکه کتابی در دست راست و کتابی در دست چپ داشت، دیده شد. کتابی را که در دست راست داشت باز کرد. در آن بعد از نام خدا، اسامی همه بهشتیان نوشته شده بود. و در کتاب دیگر، بعد از نام خدا، اسامی همه جهنمیان آمده بود.» بحار ج 17

عبادت و دعای پیامبر:

«از امّ سلمه در باره نماز پیامبر پرسیدند. گفت: شما از نماز پیامبر چه می‌دانید؟ رسول خدا (ص) هنگام شب برای نماز برمی‌خواست و مشغول نماز می‌شد. سپس به اندازه مدت نماز، می‌خوابید. دوباره بلند می‌شد و نماز می‌خواند. سپس به اندازه مدت نماز، استراحت می‌کرد و مجدداً برای نماز برمی‌خواست... تا صبح می‌شد.»

«حُذِيفَةُ يَمَانِي که شبی با پیامبر بسر برده است می‌گوید: در آن شب، هنگامیکه پیامبر مشغول نماز شد، فرمود: اللَّهُ أَكْبَرُ ذُو الْمَلَكُوتِ وَالْجَبْرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظْمَةُ. بعد از حمد، سوره بقره را تلاوت فرمود و به رکوع رفت و رکوع آن جناب باندازه قیامش بود. در رکوع می‌فرمود: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ. سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ. وقتی سر از رکوع برداشت، باندازه رکوعش ایستاده بود و می‌فرمود: لِرَبِّي الْحَمْدُ، لِرَبِّي الْحَمْدُ. سپس به سجده رفت و سجده‌اش باندازه قیامش بود و می‌فرمود: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى، سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى. سپس از سجده سر برداشت و باندازه سجده، می‌نشست و می‌فرمود: رَبِّ اغْفِرْ لِي، رَبِّ اغْفِرْ لِي. بعد سوره‌های بقره و آل عمران و نساء و مائده را خواند.»

«عایشه می گوید: پیامبر با ما سخن می گفت و ما هم با او حرف می زدیم. اما هنگامیکه وقت نماز می رسید، طوری حال پیامبر تغییر می کرد که گویا نه او ما را می شناسد و نه ما او را می شناسیم.»

«نقل شده که پیامبر در مواقع بسیاری دعا می خواند. از جمله :

موقع نگاه کردن در آینه، وقتی که سوار مرکب می شدند، هنگامیکه سفره در نزدشان می نهادند، هنگام دست بردن بسوی غذا، وقت جمع کردن سفره، هنگام خوردن غذا و نوشیدن شیر، هنگامیکه میوه تازه می دیدند، هنگام ورود به بیت الخلاء، موقع عبور از قبرستان، هنگام زیارت اهل قبور، هنگام خوشحالی، موقع افطار کردن، بعد از نمازها، در وقت دیدن ماه، در وقت تحویل سال، وقت غم و گرفتاری، در شاد و سختی ها، وقت طلوع آفتاب و هنگام وضو.»

«روایت شده که: رسول خدا(ص) بلند نمی شد و نمی نشست مگر بیاد خدا.

همچنین روایت شده که: رسول خدا(ص) موقع دعا کردن، چنان دچار تضرع و زاری می کرد که نزدیک بود عبا از دوشش بیافتد.»

معجزات پیامبر اسلام:

اگرچه بزرگترین معجزه پیامبر اسلام(ص)، قرآن کریم است اما صدها معجزه دیگر از رسول خدا(ص) نقل شده است که به چند تای آن اشاره می شود:

«یکروز جمعه، مردم مدینه خدمت پیامبر آمدند و گفتند: یا رسول الله! از آسمان برای ما بارانی نمی آید. درختهای ما زرد و برگشان ریخته است!

رسول خدا(ص) در حالیکه از ابر در آسمان خبری نبود، دست مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرد و... هنوز حضرت از جای خود حرکت نکرده بود، باران رحمت نازل شد و آنقدر باران آمد که مردم به سختی خود را به منازلشان رساندند و به مدت هفت شبانه روز باران آمد.

در جمعه دوم مردم گفتند: یا رسول الله! از زیادی باران، خانه های ما خراب شد! راه کار و آنها مسدود گردیده است!

رسول خدا(ص) تبسم کرد و فرمود: اولاد آدم اینطور است که از نعمت، زود ملول می گردند! سپس دعا کرد: خدایا بر اطراف و حوالی ما باران بیاید و در محل چراگاهها و گیاهان باران بیارد ولی در شهر خودمان نیارد!

در همان ساعت به کرامت آن حضرت، باران از مدینه قطع شد و لی در اطراف مدینه باران می آمد!

«امام علی (ع) فرمودند: در یکی از جنگها خدمت حضرت محمد (ص) بودیم، ناگاه شتری به حضور پیامبر آمد و با زبان فصیح عربی گفت: یا رسول الله! فلان شخص از من کار کشیده است تا پیر شده ام. اکنون می خواهد سر مرا بُرد! من بشما پناهنده شده ام.

پیامبر اکرم (ص) سراغ صاحب شتر فرستادند و او آمد و شتر خود را به پیامبر بخشید و رسول خدا (ص) هم او را رها نمود. «ستارگان درخشان ج 1

«در جنگ اُحُد نیزه ای به چشم ابوقتاده انصاری خورد و حلقه اش بیرون آمد. او حلقه اش را بدست گرفت و خدمت پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! بعد از این هم سرم مرا دوست نخواهد داشت! پیامبر حلقه را گرفت و بر چشم ابوقتاده گذاشت! چنان سالم شد که با چشم سابقش فرقی نمی کرد! «حیوة القلوب ج 2

«از امام صادق (ع) نقل شده که: مرد نابینائی به خدمت پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! دعا کن خدا چشمانم را بمن برگرداند!

حضرت دعا کرد و او بینا شد و با بینائی از خدمت حضرت رفت. نابینای دیگری آمد و از پیامبر خواست دعا کند تا چشمانش سالم شود! حضرت فرمود: بهشت را دوست داری یا چشمانت را؟ گفت: یا رسول الله! ثواب نابینا بودن بهشت است؟ فرمود: خدا از آن کریمتر است که بنده مؤمن خود را به کوری مبتلا گرداند و ثواب او را بهشت ندهد! «حیوة القلوب ج 2

«زمانیکه پیامبر در مسجد سخنرانی می کرد، در اوایل به یک ستون چوبی تکیه می کردند، تا اینکه مردم گفتند: چون جمعیت زیاد شده و همه دوست دارند شمارا ببینند، اجازه بفرمائید منبری بسازیم که چندپایه داشته باشد و شما بر بالای آن بروید. پیامبر اجازه دادند.

چون جمعه بعد رسید، حضرت بالای آن منبر رفتند تا خطبه بخوانند که ناگاه ناله ای مانند صدای شیون زن فرزند مرده از آن ستون چوبی بلند شد! پیامبر پائین آمد و نزد آن ستون رفتند و دست مبارک بر آن ستون گذاشته فرمودند: من از روی بی اعتنائی از تو نگذشتم و بالای منبر نرفتم. ولی مصلحت بندگان خدا را حساب کردم... سپس حضرت بالای منبر رفتند و فرمودند: من اگر دست بر

آن ستون نمی گذاشتم، هرگز ناله اواز دوری رسول خدا ساکت نمی شد! در حالیکه در میان بندگان خدا کسانی هستند که از دوری و نزدیکی رسول خدا پروا نمی کنند.» حیوة القلوب ج 2

«عده ای از منافقین از پیامبر خواستند که معجزه شکافتن و دونیم کردن ماه را در شب چهارده به آنان نشان دهد. جبرئیل به پیامبر فرمود: خدا فرموده است: امر کرده ام که همه چیز مطیع تو باشد.

شب چهارده، پیامبر باتفاق آنان بر بالای تپه ای رفتند و حضرت سربسوی آسمان بلند نمود و امر کرد تا ماه دونیم شود. ناگاه ماه دونیم شد و حضرت سجده شکر بجا آورد. آنها گفتند: امر کن به حال اول برگردد. پیامبر امر کرد و ماه مثل اول شد. گفتند: امر کن یکطرفش جدا شود و طرف دیگر بحال خود بماند! حضرت امر کرد و چنان شد و باز پیامبر به سجده رفت. در این رابطه آیات اول سوره القمر نازل شد.» حیوة القلوب ج 2

«در حجة الوداع (حج آخری پیامبر)، طفلی را نزد پیامبر آوردند تا برای اودعا کند. چون طفل را بدست مبارک خود گرفت، از طفل

پرسید: من کیستم؟ طفل گفت: توئی محمد رسول خدا! پیامبر فرمود:
راست گفتی ای مبارک!
بعدها که آن طفل بزرگ شد به او مبارکۀ یمامه خطاب
می کردند. 2»

«در غزوة تبوک وقتی حضرت با بیست و پنج هزار نفر از
مسلمانان، بطرف مرز شام می رفتند، در راه به کوهی رسیدند
که بدون چشمه و سیلاب و جوبی، آب از بالای آن به پایین
می ریخت. عده ای تعجب کردند و گفتند: جریان این آب عجیب
است! پیامبر فرمود: این کوه گریه می کند! گفتند: کوه هم گریه
می کند؟ فرمود: آری آیامی خواهید علّت گریه کوه
را بدانید؟ گفتند: بلی! یا رسول الله! پیامبر فرمود: ای کوه چرا
گریه می کنی؟ کوه با زبان فصیحی که همه می شنیدند، گفت: ای
رسول خدا! روزی حضرت عیسی از کنار من عبور کرد در
حالی که این آیه را قرائت می کرد: ناراً وقودها الناس
والحجارة أعدت للكافرين. (24 بقره) آتش جهنم که برای کفار
آماده شده، هیزم، مردم و سنگها هستند.

از آنروز تا بحال از ترس اینکه مبادا من از آن سنگها باشم، من گریه می کنم!

پیامبر فرمود: ناراحت نباش! تو از آن سنگها نیستی زیرا آن سنگ کبریت است.

در این موقع آب جاری کوه خشک شد، بطوریکه گویا هیچ آب ورطوبتی نبوده است.» بحارج 17 ص 364

«روزی مرد عربی در حالیکه در دستش سوسماری بود، نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! اگر این سوسمار اسلام بیاورد، منم مسلمان می شوم!

پیامبر به سوسمار خطاب کرد: خدایت کیست؟ ناگاه سوسمار بزبان آمد و گفت: اَلَّذِي فِي السَّمَاءِ مُلْكُهُ وَفِي الْاَرْضِ سُلْطَانُهُ وَفِي الْبَحْرِ عَجَائِبُهُ وَفِي الْبَرِّ بَدَائِعُهُ وَفِي الْاَرْحَامِ عِلْمُهُ. یعنی خدای من، پادشاه آسمان و سلطان زمین و صاحب عجائب دریا و شگفتیهای خشکی و عالم به ارحام است.

پیامبر فرمود: ای سوسمار! من کیستم؟ گفت: انت رسول رب العالمین و زین الخلق يوم القيامة اجمعین وقائد الغر المحجلین. قد افلح من آمن بك واسعد. توئی رسول خدا و زینت

خلق در قیامت و پیشوای سفیدرویان. هر که بتو ایمان آورد، سعادت مند و رستگار است.

مرد عرب گفت: اشهد أن لا اله الا الله واشهد أن محمداً رسول الله. سپس عرب خندید و گفت: وقتی نزد تو می آمدم، تو بدترین شخص نزد من بودی! ولی الان که می روم، تو عزیزترین شخص در نزد من هستی!.

سپس عرب به قبیله اش باز گشت و با نقل این معجزه، همه آنان به دیدار پیامبر آمده و مسلمان شدند و رسول خدا (ص) ان عرب را امیر آنها نمود. «بحارج 17 ص 415

«کمانی برای پیامبر هدیه آوردند که در آن کمان صورت عقابی نقش کرده بودند. همیکه حضرت دست مبارک خود را بر آن صورت گذاشت، آن صورت محو شد.» حیوة القلوب ج 2 ص 210

«مردی یهودی بنام «سبحت» نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! آمده ام از خدایت سؤال کنم. حضرت فرمود: سؤال کن. گفت: خدای تو کجاست؟ فرمود: علم و قدرتش بر همه مکانها احاطه دارد و در هیچ مکانی نیست. گفت: پروردگار تو

چگونه است؟ فرمود: چگونه او را بر کیفیتی وصف کنم، حال آنکه کیفیت را او آفریده و او به مخلوق خود متصف نمی‌شود؟ گفت: چگونه بفهمم تو پیامبری؟ ناگهان سنگ و کلوخ و هر چیزی که در اطراف آن حضرت بودند، همه به لغت فصیح عربی به سخن آمده و می‌گفتند: این است رسول خدا! یهودی گفت: هرگز به این روشنی، امری ندیده بودم. گواهی می‌دهم به یکتائی خدا و رسالت تو. «حیوة القلوب ج 2 ص 206

غدير خم:

در سال دهم هجرت، پیامبر گرامی اسلام، آخرین حج خود را موسوم به «حجۃ الوداع» انجام داد و در حالیکه هزاران نفر از مسلمانان همراه آن حضرت بودند، بطرف مدینه باز می‌گشت. چون به محل «غدير خم» رسیدند، حضرت دستور توقف دادند. زیرا طبق آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرِّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» 67 مائده ای رسول! آنچه خدایت بر تو نازل کرد را ابلاغ نما! که اگر ابلاغ ننمایی، رسالت را به انجام نرسانده‌ای. پیامبر خدا (ص) موظف شدند، جانشین خود را رسماً به مردم معرفی کنند. وقتی همه در آنجا جمع شدند، برای پیامبر

بوسیله کجاوه‌ها، منبری درست کردند و حضرت بر بالای آن رفته و خطبه مفصلی ایراد کردند و خبر رحلت خود را به مردم دادند و فرمودند: وقت آن شده که دارفانی را وداع کنم. بدرستیکه من در میان شما دو چیزِ پربها، امانت می‌گذارم که اگر به آن متمسک شدید، هرگز بعد از من گمراه نشوید! و آن کتاب خدا و عترت من است. در این موقع حضرت فرمود: السَّأُولُیْ بَانْفُسِکُمْ؟ قالوا: اللّٰهُمَّ بلی. آیا من از خوتان بر شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بخدا آری. پس بازوهای علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِیُّ مَوْلَاهُ. اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَّالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. هر که من مولای او هستم، این علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را.»

حضرت در حالیکه ظهر شده بود، از منبر پایین آمد. بلال اذان گفت و پیامبر نماز ظهر را بجای آورد و داخل خیمه خود شد و دستور داد: در مقابل خیمه خود، خیمه‌ای برای علی (ع) بر پا کنند و علی (ع) در آن بنشیند و مردم با او بیعت نمایند.

اصحاب دسته دسته خدمت علی (ع) رفته و به او مبارکباد می‌گفتند و با عبارت: السلام علیک یا امیر المؤمنین بر او سلام می‌نمودند.

تعداد کسانی که این حادثه را دیده و با علی (ع) بیعت کردند را تا هفتاد هزار نفر نوشته اند. در این هنگام آیه نازل شد: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً». «30 مائده» امروز! دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام نموده و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

فرزندان پیامبر:

«فرزندان آن حضرت از خدیجه (س)، شش نفر بودند که شامل: طاهر (ابراهیم)، قاسم، فاطمه (س)، ام کلثوم، رقیه و زینب.» غیر از فاطمه زهراء (س)، همه فرزندان رسول خدا (ص) قبل از او از دنیا رفتند و حضرت فاطمه (س) هم حداکثر تا نود روز بعد از پیامبر زنده بود و سپس به شهادت رسید.»

یاران پیامبر اسلام:

از مهمترین یاران پیامبر اسلام بجز علی (ع)، ابوذر و عمار و سلمان و مقداد و... هستند که درباره بعضی توضیحاتی داده می شود:

سلمان فارسی:

«سلمان فارسی از مردم ایران بود که سیصد سال عمر نمود و در سالهای ابتدای بعثت، توانست رسول خدا (ص) را زیارت کند و مسلمان شود و در کمالات به درجه ای برسد که پیامبر خدا، او را

سلمان محمدی بنامد. در اواخر عمر، از طرف عمر حاکم مدائن بود و در همانجا از دنیا رفت و در آن شهر دفن گردید.

در باب زهد او آمده است که: سلمان هر سال پنج هزار درهم از بیت المال می گرفت که همه را صدقه می داد و از تلاش خود مبلغی بدست آورده و با آن زندگی می کرد. او خانه ای نداشت و روزها در سایه درختان و دیوارها استراحت می نمود. روزی شخصی به او گفت: می خواهی خانه ای برایت بسازم؟ سلمان گفت: من به خانه نیاز ندارم! اما آن مرد خیلی اصرار کرد. سلمان به او گفت: تو می دانی من چه خانه ای نیاز دارم؟ مرد گفت: خانه ای می خواهی که وقتی می ایستی، سرت به سقف می رسد! و اگر پاهای خود را دراز کنی، به دیوار برسد! سلمان گفت: راست گفتی! و آن مرد چنین خانه ای برای سلمان ساخت.

علی (ع) فرمود: سلمان را پر از علم و حکمت کرده اند.

ابوذر غفاری:

«ابوذر نامش جندب بن جناده از قبیله غفّار بوده است.

نقل شده که پیامبر فرمود: ابوذر در زهد در میان ائمت من، شصیه عیسی بن مریم (ع) است.

همچنین پیامبر فرمود: بر زمین راه نرفته و آسمان سایه نیانداخته بر کسی که از ابوذر راستگو تر باشد.

بعد از رحلت رسول خدا (ص)، ابوذر در خط ولایت بود و در زمان عثمان، با زران و زنان مخصوصا معاویه مبارزه نمود تا اینکه بدستور خلیفه سوم، به ربه (در نزدیکی مدینه) تبعید شد و در همانجا از دنیا رفت.

عمّار بن یاسر:

«او از اولین مسلمانان بود که کفار قریش، پدر و مادرش را در راه اسلام، شهید کردند و خود او را بارها شکنجه نمودند.

بعد از رحلت پیامبر، در خط ولایت بود و در زمان عثمان، به مفاسد و مظالم او اعتراض می نمود تا اینکه روزی عثمان او را احضار کرد و خود با غلامش، آنقدر او را زدند که مجروح و بیهوش شد!

بالاخره او در جنگ صفین، در رکاب مولای متقیان علی (ع) در سنین نود سالگی به شهادت رسید.

مقداد بن اسود کندی:

«در میان اصحاب پیامبر، بعد از سلمان و ابوذر، کسی به مقام مقداد نمی رسد.

امام پنجم فرمود: بعد از رحلت رسول خدا(ص) اصحاب پیامبر مرتد شدند به غیر از سلمان، ابوذر، مقداد و عمار! او بعد از رحلت رسول خدا(ص)، همواره در کنار علی(ع) بود تا اینکه در سال 33 هجری در سن هفتادسالگی رحلت نمود و او را در قبرستان بقیع دفن نمودند.»

ابوایوب انصاری:

پیامبر در هنگام هجرت به مدینه به خانه او وارد شد. او از اصحاب پیامبر بوده است که بعد از رحلت پیغمبر در کنار علی(ع) در جنگهای جمل و صفین و نهروان حضور داشت. در جنگ صفین، او روزی بطرف لشکر معاویه رفت و هم‌اورد خواست و چون کسی حاضر نشد به صفوف دشمن حمله کرد و سینه لشکر را شکافت و به چادر فرماندهی معاویه رسید. معاویه فرار کرد و شامیان با او درگیر شدند و او به سلامت به لشکر علی(ع) برگشت. معاویه یاران خود را سرزنش کرد و گفت: یکی از یاران علی(ع) تا اینجا نفوذ کرد! مردی از لشکریان او گفت: همانطور که ابوایوب تا چادر تو آمد من هم به لشکر علی(ع) نفوذ می‌نمایم و تا چادر(ع) علی می‌روم. اما وقتی به

لشگر علی (ع) حمله کرد، ابویوب راه بر او بست و او را طی جنگی به هلاکت افکند!

خزیمه بن ثابت:

او ملقب به «ذو شهادتین» از اصحاب پیغمبر و از یاران علی (ع) بود که در جنگ صفین بشهادت رسید.

عبدالله بن مسعود:

او از اصحاب بزرگ پیامبر بود که از نویسندگان وحی هم بشمار می رفت و پیامبر درباره او فرمود: علم قرآن را از چهار نفر فراگیرید. یکی از آنان عبدالله بن مسعود است.

حذیفه بن یمان:

او یکی از هفت نفری است که بر حضرت فاطمه (س) نماز خواند و منافقین را می شناخت. خودش در مدائن که حاکم آنجا بود رحلت نمود و دو پسرش در جنگ صفین در رکاب علی (ع) بشهادت رسیدند.

زید بن حارثه:

او غلام خدیجه بود که به پیامبر بخشیده شد و حضرت او را آزاد کرد و سومین نفری است که ایمان آورد و در جنگ مته بدرجه شهادت رسید.

جابر بن عبدالله انصاری:

او از اصحاب بدر است و اولین زائر قبر شریف امام حسین (ع) می باشد. او حامل سلام پیامبر برای امام باقر (ع) بود. بعد از رحلت پیامبر، در کوچه ها و مجالس فضائل علی (ع) را برای مردم می گفت و صدا می زد:

عَلَى خَيْرُ الْبَشَرِ * فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ

یعنی: علی بهترین انسان است و کسیکه این را قبول نکند کافر است!

او توصیه می کرد: ای اصحاب پیامبر! فرزندان خود را با دوستی علی (ع) تربیت کنید و هر که دشمن علی (ع) باشد، باید بررسی کند که مادرش چه می کرده است!

او در جنگ صفین با علی (ع) بود. عاقبت در سن 78 سالگی در زمان امام باقر (ع) در مدینه وفات نمود.

اطلاعاتی جالب درباره شخصیت پیامبر (ص):

«یهودی نزد حضرت آمد و گفت: چرا شما محمد و احمد و ابوالقاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیده شده اید؟

فرمود: اَمَّا مُحَمَّدٌ فَچون من در زمین پسندیده ام. اَمَّا در آسمان احمدم، زیرا در آنجا هم پسندیده هستم. اَمَّا

ابوالقاسم، زیرا خداوند در قیامت هر که را که مؤمن به من باشد به بهشت و هر که را بمن کافر باشد به جهنم می برد. و اما داعیم زیرا من مردم را به دین پروردگار عزوجل می خوانم و اما نذیرم زیرا کسی را که عصیان من کند از جهنم می ترسانم و اما بشیرم زیرا کسی را که اطاعت من کند، به بهشت بشارت می دهم.» بحارج 16

«علی (ع): نام عمّامه پیامبر، سحاب و نام شمشیرش ذوالفقار و استرش، دُلْدُل والاغش، یعفور و شترش، غضباء و اسبش، لزاز و عصایش، ممشوق بوده است.» بحارج 16

«پیامبر (ص) فرمود: سه چیز بر من واجب بوده و بر شما مستحب است: نماز شب، مسواک و شب زنده داری.» بحارج 17

«خداوند در قرآن، هر عضوی از اعضاء پیامبر را مدح کرده است: خودش را (لا تكلّف الاّ نفسک) نساء 84* سرش را (یا ایّها المدثر)* مویش را (واللیل اذا سجی) ضحی 2* چشمش را (ولا تمدنّ عینک) طه 13* بینایش را (ما زاغ البصر) نجم 27* گوشش را (ویقولون هو اذنّ) توبه 61* زبانش را (فانما یسرّناه بلسانک) مریم 97* سخنش را (وما یطق عن الهوی) نجم 3* صورتش را (قد نری تقلّب وجهک) بقره 144* ابرویش را

(ولا تصرّخْ حدّك) لقمّان 16* دهانش را (ما كذب
 الفؤاد) نجم 11* دلش را (على قلبك) بقره 97* سینه اش را (الم
 نشرح لك صدرک) شرح 1* پشتش را (الذی انقض
 ظهرک) شرح 3* دستش را (ولا تجعل يدك) اسراء 29* قیامش
 را (حين تقوم) شعراء 218* صدایش را (فوق صوت النبی) حجرات
 3* پایش را (طه ما انزلنا) طه 1* روحش را (لعمرك انهم لفي
 سكرتهم يعمهون) حجر 72* اخلاقش را (وانك لعلیٰ خلق
 عظیم) قلم 4* لباسش را (وثيابك فطهر) مدثر 4* علمش را (وعلمك
 ما لم تكن تعلم) نساء 113* نمازش را (فتهجد نافله) اسراء 79* روزه
 اش را (ان لك في النهار) مزمل 7* کتابش را (وانه لكتاب
 عزيز) فصلت 41* دینش را (دينهم الذی ارتضى
 لهم) نور 55* امتش را (کنتم خیرامه) آل عمران 110* قبله اش
 را (فلیولینک قبله) بقره 144* شهرش را (لا اقسم
 بهذا البلد) بلد 1* امرش را (اذا قضی اللّٰه ورسوله) احزاب 36
 * لشکرش را (والعادیات ضیحاً) عادیات 1* عزّتش را (وللّٰه
 العزّة ورسوله) منافقون 8* عصمتش را (واللّٰه یعصمک من
 الناس) مائده 67* شفاعتش را (فلعلک ترضیٰ) طه 130* صلابتش
 را (برائۀ من اللّٰه ورسوله) توبه 1* وصیتش را (انما ولیکم اللّٰه

و رسوله) مائده 55* اهل بیتش را (لیذهب عنکم الرجس اهل البیت) احزاب 133 «بحارج 17

سؤالات یهودی درباره مقام پیامبر:

«بعد از رحلت رسول خدا (ص)، یکنفر یهودی خدمت امیر مؤمنان رسید و سؤالاتی از او کرد که بعد از پاسخ علی (ع)، این یهودی مسلمان شد. از جمله: شما معتقد هستید پیامبر اسلام، برتر از همه انبیاء است. حال من از شما می پرسم: حضرت آدم دارای این فضیلت بود که همه فرشتگان بر او سجده کردند. آیا پیامبر شما هم همچو فضیلتی داشته است؟ علی (ع) فرمود: سجده فرشتگان در مقابل آدم (ع)، یکبار بود. ولی خدا، خود و ملائکه اش، شبانه روز بر پیامبر ما صلوات می فرستند. «ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً»

یهودی: خدا باد را برای عذاب قوم هود (ع) فرستاد. آیا پیامبر شما هم این چنین کرد؟ علی (ع): در جنگ خندق، خدا بادی را فرستاد که ریگ و سنگ بر سر و صورت لشکر کفر ریخت و آنها را فراری داد. یهودی: حضرت صالح از دل کوه، شتری بیرون آورد. پیامبر شما هم همچو کاری کرده است؟ علی (ع): شتر صالح با او سخن نگفت. ولی ما مشاهده کردیم که شتری در مقابل پیامبر بر زمین

نشست و صداهایی از خود درمی آورد. پیامبر فرمود: او از صاحب خود شکایت دارد و بدنبال صاحبش فرستاد و... یهودی: خدا با سلیمان پادشاهی داد. آیا پیامبر شما هم این چنین بوده است؟ علی (ع): ملکی بنام محمود بر پیامبر اسلام نازل شد و کلید هائی را آورد و گفت: خدا فرموده است این کلیدای گنجهای زمین است و می خواهی در دنیا پادشاه باش. آخرت هم برای تو خواهد بود. پیامبر قبول نکرد و فرمود: می خواهم یکروز سیر باشم و خدا را شکر گویم و یکروز گرسنه باشم از خدا بطلبم. یهودی: حضرت سلیمان، باد را تحت فرمان داشت و به هر کجا می خواست بوسیله باد و قالیچه اش، پرواز می کرد. پیامبر شما این چنین بوده است؟ علی (ع): جبرئیل وسیله آسمانی بنام براق آورد که در یکشب پیامبر را از مکه به قدس واز آنجا به آسمانهای هفتگانه بالا برد و...

یهودی: حضرت موسی (ع) با خدا سخن گفت. آیا پیامبر شما این چنین فضیلتی داشته است؟ علی (ع): در معراج، در مقام قاب قوسین، پیامبر با خدای خود سخن فرمود. یهودی: حضرت عیسی (ع) در گهواره حرف می زد. آیا پیامبر شما این چنین بوده است؟ علی (ع): پیامبر اسلام وقتی بدنیا آمد دست چپ بر زمین زد

و با دست راست به آسمان اشاره کرد و زبان به توحید گشود. یهودی: عیسی (ع) مرده را زنده می کرد. آیا پیامب شما هم می توانست؟ علی (ع): در جنگ خیبر زنی یهودی دست گوسفندی را کباب کرد و به زهر آلوده ساخت و برای پیامبر آورد. وقتی حضرت لقمه اول را در دهان گذاشت دست گوسفند به زبان در آمد و گفت من به زهر آلوده شده ام. یهودی: حضرت عیسی (ع) از داخل آذوقه خانه های مردم خبر می داد. آیا پیامبر شما این فضیلت را داشت؟ علی (ع): در جنگ مته با اینکه پیامبر در مدینه و لشکر اسلام در مرز روم بود، پیامبر در مسجد نشسته بود و همه حوادث جنگ را از قبیل قطع شدن دست جعفر طیار و شهادتش و شهادت زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و... خبر می داد. یهودی: حضرت نوح نفرین کرد و طوفان، کفار را هلاک کرد. آیا پیامبر شما این چنین فضیلت داشت؟ است؟ علی (ع): پیامبر اسلام، پیامبر رحمت بود. ولی زمانی عده ای از مردم نزدش آمدن و از بی آبی و بی بارانی شکایت کردند. پیامبر دعا کرد و چندین شبانه روز باران آمد. بطوریکه کوچه ها و خانه پر از آب شد و باز آمدند و درخواست کردند که باران در شهر نیارد ولی بر زمینهایشان بیارد! پیامبر فرمود: بنی آدم زود از نعمت ملول

می شود و دعا کردند: خدایا بر مدینه نباران و بر اطراف مدینه بباران! در شهر باران نبود ولی در اطراف شهر باران می بارید. «بحار ج 16 ص 354

امتیازات خاص پیامبر:

حرام بودن همسرانش بر دیگران* ثواب و عقاب همسرانش مضاعف بودند* او خاتم انبیاء بوده است* همه دینها با دین او باطل شدند* کتاب او برخلاف دیگر کتب آسمانی، معجزه است* زمین برای او و امت او مسجد است* او برای اهل کبائر، شفاعت می کند* بسوی همه انس و جن مبعوث شد* اولین شخصی است که محشور می شود و اولین شافع است و اولین شخصی است که وارد بهشت می شود* در قیامت امت او از سایر امم بیشتر هستند* می توانست نماز را نشسته بخواند* دیگران نباید صدایشان را بر او بلند می کردند* خدا در قرآن انبیاء را با اسم ندا کرده مثل: یاد اود! یا موسی! ولی پیامبر اسلام را بالقاب: یا ایها النبى! یا ایها الرسول! یا ایها المزمّل! خطاب کرده است. و فقط در چهار مورد اسم پیامبر در قرآن ذکر شده که آنها با شهادت به رسالت همراه است (ما کان محمداً باحد ولکن رسول الله وخاتم النبیین) احزاب 40 (محمدرسول الله) فتح 29 (و آمنوا بما

نزل علی محمد و هو الحق من ربهم) محمد 2 (برسول یأتی من بعدی
اسمه احمد) آل عمران 144 * فرزندان دخترش، فرزندان او
حساب می شوند. پس حسن (ع) و حسین (ع) را می توان پسران
پیامبر خواند.

سخنان پیامبر

از هزاران سخن ارزشمند و گوهر مانند سرور انبیاء و اشرف
رسولان الهی، به چند سخن اشاره می شود:
«دو گروهند که خدا در روز قیامت به آنان نظر نمی کند: کسیکه با
فامیلش قطع رابطه نموده است و همسایه بد!»
«بهترین مکانها، مساجد و بدترین مکانها، بازارها هستند.»
«بعد از فرائض، محبوبترین اعمال در نزد خدا، خوشحال کردن
مسلمانی است.»
«بیشترین ترس من از امت این است که شکم بزرگ، پر خواب،
تنبل و ضعیف الیقین شوند!»
«هرگاه شخصی می میرد، مردم می گویند، چی گذاشت؟
و ملائکه می گویند، چی پیش فرستاد؟»
«بر مخلوقات زمین رحم کن تا خدای آسمانها بر تو رحم کند!»

«همانگونه که از دو نفر افراد خوب فامیلت حیا می کنی، از خداهم
حیا نما!»

«کسانی که در دنیا از همه سیرتر هستند، روز قیامت از همه
گرسنه تر هستند.»

«همانا زمین، روزی هفتاد بار ندا می کند: ای پسر آدم! هر چه
می خواهید بخورید ولذت ببرید، که بخدا قسم! گوشت و پوستان را
خواهم خورد!»

«جوان سخاوتمند خوش اخلاق در نزد خدا از پیر عابد
بخیل بد اخلاق بهتر است.»

«بهترین جوانان شما آنان هستند که به پیران (در کارهایشان)
شبهه تر هستند و بدترین پیران شما کسانی هستند که به جوانان
شبهه تر هستند.»

«حقیقتاً خداوند تعالی، عملی را که یک ذره در آن ریاء
باشد، قبول نمی نماید.»

«اگر با بریده ای آهن بر سر شما بزنند برایتان بهتر است از اینکه
زن نامحرنی را لمس نمائید!»

رحلت جانگداز پیامبر:

«پس از یکماه مراجعت پیامبر از حجه الوداع، اثر مریضی رحلت در حضرت پیدا شد. روزی زنان خود را جمع کرد و فرمود: آنچه را بشمامی گویم، گوش بگیرید. در این هنگام اشاره به علی (ع) کرد و فرمود: این برادر من است و قیام کننده به امور شما و سایر امور امت بعد از من است. به هر چه بشما امر می کند، از او اطاعت کنید و نافرمانی او ننمائید که هلاک می شوید. و...»

پیامبر در بستر بیماری افتاده بود. در آخرین لحظات، علی (ع) را نزد خود خواست و رازهای زیادی برای او گفت و در آخر در روز بیست و هشتم صفر سال یازدهم به مقام وصال الهی نائل آمد و ملت اسلام را داغدار کرد. با رحلت پیامبر، دومیصیت بزرگ بر مسلمانان وارد شد: فقدان پیامبر و قطع شدن وحی.»

ذکر مصیبت رحلت رسول اکرم (ص):

از ابن عباس روایت شده است که: وقتی وفات حضرت رسول اکرم (ص) نزدیک شد، آنقدر گریه کرد که اشک بر محاسنش، جاری گردید. عرض کردند: یا رسول الله! علت گریه شما چیست؟ فرمود: برای فرزندانم و آنچه بعد از من نسبت به آنها روا می دارند، گریه می کنم. گویا فاطمه دخترم را می بینم که بر او ستم

کرده باشند و او صدا می زند: یا ابتاه! یا ابتاه! ولی احدی از امت من
اورا کمک ویاری نکنند!

فاطمه (س) وقتی این سخن را شنید، به گریه افتاد. حضرت
فرمود: ای دخترم! گریه نکن. فاطمه (س) عرض کرد: بخاطر مصیبت‌هایی
که بعد از شما بر سرم می آید گریه نمی کنم! بلکه بر جدایی شما
می گریم. حضرت فرمود: بتو بشارت می دهم که بزودی بمن
ملحق می شوی و تو اولین شخص از اهل بیت هستی که نزد من می
آیی. «جلاء العیون ص 22»

از علی (ع) نقل شده است که: چون پیامبر را در
پیراهنش، غسل دادم، فاطمه (س) فرمود: آن پیراهن را بمن بده. وقتی
پیراهن را به او دادم، آنرا بوسید و سپس بیهوش شد. من هم دیگر
پیراهن مذکور را به او نشان نمی دادم.

همچنین از عایشه و امّ سلمه نقل شده است که: در آن مریضی که
پیامبر رحلت نمود، فاطمه (س) را نزد خود نشانید و به او رازی گفت
که فاطمه (س) گریان شد! بار دیگر رازی را به او فرمود که
فاطمه (س) خندان شد!

بعد از رحلت رسول اکرم (ص)، علت گریه و خنده آن موقع را از او پرسیدند. فاطمه (س) فرمود: پیغمبر بار اول بمن فرمود که: جبرئیل هر سال قرآن را یکبار بمن عرضه می کرد و امسال دوبار بر من عرضه نمود و من می دانم که امسال رحلت می کنم! و فرزندان تو مورد ظلم و ستم واقع می شوند. من با شنیدن این سخن، گریان شدم. بعد فرمود: آیا راضی نیستی که تو اولین شخصی از اهل بیتم باشی که بمن ملحق میشوی؟ من خندان شدم. و بروایت دیگر حضرت فرمود: آیا راضی نیستی که سیده زنان باشی؟ «جاء العیون ص 22»

هنگامیکه رسول خدا (ص) در بستر رحلت افتاده بود، به علی (ع) فرمود: ای برادر! تو حاضر هستی به وصایای من عمل کنی و قرضهای مرا اداء نمایی و امور مرا بعد از من، اداره کنی؟

امیر مؤمنان (ع) فرمود: آری یا رسول الله! حضرت فرمود: نزدیک من بیا! علی (ع) نزدیک رفت. رسول خدا (ص) او را بخود چسباند و انگشت خود را در آورد و فرمود: این را بگیر و در انگشت خود نما! سپس شمشیر و زره و سلاح خود را خواست و آنها را به

علی (ع) داد. همچنین پارچه ای را که در وقت حمل سلاح، بر شکم می بست، به علی (ع) داد و فرمود: با استعانت از خدا، به خانه خود برو.

همینکه مریضی پیغمبر سخت شد، و رحلت حضرتش گردید، به علی (ع) فرمود: ای علی! سر مرا در دامن خود بگذار که امر خداوند عالمان رسیده است. چون روح من از بدنم خارج شد، آنرا با دست بگیر و بر صورتت بکش. بعد صورت مرا بطرف قبله نما و به تجهیز (غسل و کفن و نماز و دفن) من پرداز.

و اول تو بر من نماز بخوان و از من دور نشو تا مرا دفن کنی. و در انجام همه این کارها، از خداوند یاری بطلب!

علی (ع) سر پیغمبر را در دامن خود قرار داد. در این موقع حضرت بیهوش شد. چشم فاطمه (س) که به این صحنه افتاد، گریست و ندبه کرد و گفت:

«وایض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمه للارامل»

یعنی پیغمبر، سفید رویی است که مردم ببرکت روی او طلب باران می کنند و او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است.

رسول خدا (ص) صدای فاطمه (س) را شنید و چشمهای خود را باز نمود و با صدای ضعیفی فرمود: ای دختر! این زبان حال عمویت ابوطالب بود. این را نگو! بلکه بگو:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ. أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟» آل عمران 144 یعنی محمد (ص) فقط فرستاده خداست. آیا اگر او رحلت کند و یا کشته شود، شما به آیین پدرانتان بر می گردید؟»

وقتی پیغمبر رحلت نمود، علی (ع) مشغول غسل و تجهیز حضرت شد. او فضل بن عباس را خواست و به او فرمود که آب تهیه کند. فضل آب می آورد و علی (ع) بدن حضرت را غسل می داد. همینکه تجهیز بدن پیغمبر تمام شد، علی (ع) جلو ایستاد و به تنهایی بر بدن مقدّسش نماز خواند. در این موقع عده ای در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و خلیفه را انتخاب نمودند!! «منتهی الامال»

امیر مؤمنان علی (ع)

ولادت:

علی (ع) در روز جمعه 13 رجب سال 30 بعد از عام الفیل در میان کعبه متولد شد. پدرش ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد بوده اند. علی (ع) کوچکترین فرزند و جعفر و عقیل و طالب برادران بزرگتر او بودند. چون ابوطالب از نظر مالی توانائی اداره عائله سنگین خود را نداشت، برادرش عباس کفالت طالب را پذیرفت. برادر دیگرش حمزه، کفالت جعفر را به عهده گرفت و پیامبر اسلام، کفالت علی (ع) را قبول فرمود. علی (ع) در دامن پیامبر تربیت شد و در همه ادوار زندگی پیامبر در کنار حضرت بود. وقتی حضرت محمد (ص) به نبوت مبعوث شد، علی اولین شخصی بود که به او ایمان آورد و مسلمان شد.

دعوت یوم الانذار:

در سال سوم بعثت، پیامبر مأمور شد تا اسلام را علنی کند و دعوت به اسلام را از فامیل خود شروع نماید. پیامبر در حالیکه خدیجه همسرش بود، چهل نفر از قریش را دعوت کرد و اسلام را به آنها

عرضه نمود و فرمود: هر که در ایمان بمن سبقت بگیرد، او جانشین و وزیر و برادر من است. از آن چهل نفر کسی این دعوت را نپذیرفت جز علی(ع). بنابراین پیامبر علی(ع) را به عنوان جانشین خود معرفی کرد.

وقتی مشرکین تصمیم به کشتن پیامبر گرفتند، علی حاضر شد برای حفظ جان پیامبر خود را بخطر بیاندازد و در بستر پیامبر بخوابد تا مشرکین متوجه خارج شدن حضرت نشوند. و این کار چنان با ارزش بود که در شأن علی مرتضی این آیه نازل شد:

«ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله» بقره 207

ازدواج:

ازدواج مبارک علی(ع) با فاطمه(س) در سال دوم هجری اتفاق افتاد. که حاصل این ازدواج، حسن و حسین وزینب و ام کلثوم بوده است.

علی(ع) در طول 23 سال نبوت حضرت محمد(ص) با همه قدرت از پیامبر حمایت کرد و هرگز لحظه ای از یاورى رسول خدا دست برنداشت تا زمانیکه پیامبر در سال 11 هجری رحلت نمود.

بعد از رحلت پیامبر، در حالیکه علی(ع) مشغول غسل و کفن و نماز و دفن پیامبر بود، عده ای در سقیفه جمع شدند و بعد از

مباحثاتی، ابوبکر را به خلافت برگزیدند. ابوبکر هم در هنگام رحلت، عمر بن خطاب را خلیفه بعد از خود اعلام کرد. عمر هم در هنگام مردن، شورای 6 نفره را مأمور تعیین خلیفه نمود که با ترندهایی، عثمان به خلافت رسید.

مدت 25 سال علی (ع) آن معدن رحمت و خزانه علم و بازوی شجاعت و صالح ترین انسان برای جانشینی پیامبر، خانه نشین بود تا اینکه در سال 35 با کشته شدن عثمان، مردم علی (ع) را به خلافت برگزیدند. حدود 5 سال بار خلافت به گردن علی (ع) بود و 3 جنگ مهم در این مدت اتفاق افتاد.

جنگ جمل:

عده ای از افرادی که با علی (ع) بیعت کردند، امیدوار بودند که امیر مؤمنان به آنان توجه نموده و از ثروت و جاه و مقام برای آنان سهمی بگذارد. اما کم کم متوجه شدند که امیر مؤمنان فرقی بین آنان و دیگر مسلمین، در هنگام تقسیم بیت المال قائل نیست. لذا اشخاصی مانند طلحه و زبیر و سعد بن عاص و مروان بن حکم و عده ای دیگر، جلسات مخفیانه ترتیب دادند و تصمیم به مقابله با حضرت را گرفتند. طلحه و زبیر به بهانه حج به مکه رفتند و با عایشه، گروهی را بدور خود جمع نمودند و به بهانه انتقام خون عثمان

،بطرف بصره حرکت کردند و در آنجا بعد از مقدماتی جنگ بین یاران عایشه و طلحه و زبیر از یکسو و لشکر ظفرمند علی مرتضی از سوی دیگر آغاز شد و با کشته شدن شتر عایشه و طلحه و زبیر و عده زیادی از دو طرف، جنگ به پیروزی امیر مؤمنان تمام شد.

جنگ صفین:

بعد از شکست ناکثین «عهد شکنان» در جنگ جمل، معاویه که حکومت خود را در شام با خطر مواجه می دید و امیر مؤمنان او را از استانداری شام عزل کرده بود، به بهانه خون عثمان لشگری هشتاد هزار نفره تهیه دید و بسوی عراق حرکت کرد. امیر مؤمنان نیز سپاهی نود هزار نفره که 900 نفر از انصار و 800 نفر از مهاجرین در آن شرکت داشتند، فراهم آورد.

در کناره های فرات، دو لشکر مقابل هم قرار گرفتند و بعد از مقدماتی جنگ شروع شد و نود روز طول کشید. شخصیتهایی در این جنگ در کنار امیر مؤمنان بودند که حضور هر کدام از آنها در کنار علی (ع)، برای باطل بودن و ناحق بودن معاویه کافی بود. اشخاصی مانند عمّار یاسر، اویس قرن، ابویوب انصاری، مالک اشتر، عبدالله بن عباس، محمد بن ابوبکر، هاشم مرقال، خزیمه بن ثابت، قیس بن سعد، محمد بن حنفیه، در این نبرد شرکت

داشتند. وقتی عمار و هاشم مرقال بشهادت رسیدند، لشگر امیر مؤمنان، حملات پیروزمندی را به لشگر معاویه نمودند. در اینجا بود که نیرنگهای عمرو عاص و اشعث بن قیس و دیگر مشاورین معاویه شروع شد و کار به آنجا کشیدند که قرآنهارسرنیزه کردند و تقاضا نمودند که قرآن درباره این جنگ حکم کند! از لشگر علی (ع) عده زیادی ساده لوح وعده ای هم از منافقین که می دانستند قضیه چیست، امیر مؤمنان را تحت فشار قرار دادند تا به حکمیت راضی شود و اینکار را بر علی (ع) تحمیل نمودند. آن اسوه مظلومیت مجبور شد که تن به حکمیتی بدهد که تا آخر آن برای حضرت روشن بود. با کشته شدن نزدیک به هفتاد هزار نفر از دو طرف، این جنگ بجایی نرسید و معاویه با نیرنگهایی که بکار برد، نجات یافت.

جنگ نهروان:

از حکمیتی که بر اثر نیرنگ پدید آمد و به ضرر لشگر امیر مؤمنان تمام شد، گروهی بنام خوارج زائیده شدند. اینها همان کسانی بودند که حکمیت را بر علی (ع) تحمیل کردند. ولی بعد از مشخص شدن نیرنگ معاویه، از علی (ع) می خواستند که بخاطر پذیرفتن حکمیت، توبه کند! و در مقابل با علی (ع) کارشان به آنجا کشید که

گفتند: اصلاً ما حاکم لازم نداریم چون قرآن گفته است: **إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ**. حاکم فقط خداست و علی (ع) و معاویه هر دو باید کنار بروند! در میان اینها افرادی بودند که نماز و عبادتشان بسیار پر رونق بود و آثار سجده در پیشانی بعضی دیده می شد. اما از تقوا و عقل در آنها اثری نبود.

چهار هزار نفر از این گروه خوارج، در کنار نهر نهروان برای جنگ با امیر مؤمنان و قرآن ناطق جمع شدند. امام ابتدا پیکهائی را روانه کرد تا شاید خونشان حفظ شود ولی فقط 1200 نفر پیشیمان شدند و برگشتند و بقیه بر سر تصمیم خود ماندند. طی جنگی که امیر مؤمنان با آنها نمود فقط 10 نفرشان زنده ماندند و بقیه کشته شدند.

باقیمانده خوارج در مکه جمع شده و طی گفتگوئی باهم تصمیم گرفتند که در شب 19 رمضان سال 40 هجری سه نفر را از بین ببرند: علی (ع)، معاویه و عمرو عاص. اما خدا مقدر نکرد که معاویه و عمرو عاص در محراب عبادت کشته شوند. لذا این دو جان سالم بدر بردند و فقط امیر مؤمنان بود که با بهترین حالت بشهادت رسید. در سحر، شب قدر، در محراب عبادت، ماه رمضان و... که در هنگام فرود آمدن ضربت برفرق نازنینش، صدا زد: **فَزْتُ وَرَبِّ** **الْكُعبَةِ**! بخدا کعبه سوگند! راستگارشدم.

فضائل و مکارم اخلاق امیرمؤمنان علی(ع)

شجاعت:

شجاعت علی(ع) از عجایب روزگار بوده است. شخصیتی که ذره ای ترس در وجودش نبود و از سن 20 سالگی وارد معرکه جنگها شد و تا سن 63 سالگی پیوسته در مبارزه با دشمنان دین بود. اگرچه او در دهها جنگ شرکت کرد اما هیچکدام برای هوای نفس و قدرت نمائی و غیره نبود. همه برای استقامت اسلام و یاری پیامبر و بخاک انداختن کفار و مشرکین و منافقین انجام شد.

گویند: ضربات علی(ع) بکربود. یعنی با همان ضربه اول دشمن کشته می شد و نیاز به ضربه دوم نبود. وقتی علی(ع) بشهادت رسید، معاویه گفت:

قل للارنب ترع حیماسلکت وللطیاء بلاخوف ولا حذیر یعنی: به آهوان و خرگوشها بگو که هر کجا می خواهند بدون هراس بروند و بچرند. (زیرا شیر بیشه شجاعت کشته شده است)

ابن ابی الحدید می نویسد: پادشاهان فرنگ و روم صورت علی(ع) را در عبادتخانه های خود کشیده و شمشیر خود را بنام او اسم می گذاشتند. پادشاهان دیلم صورت حضرت را بر شمشیرهای خود

می کشیدند و بر شمشیرهای آلب ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی، صورت آن حضرت منقش بود.

عمر درباره علی (ع) می گوید: اگر شمشیر علی (ع) نبود، اسلام استقامت نمی گرفت.

علی (ع) فرمود: اگر همه عرب برای جنگ با من بیایند، من پشت نخواهم کرد.

به شجاعتهای امیر مؤمنان (ع) در جنگها اشاره ای می نمائیم:

جنگ بدر:

جنگ بدر در رمضان سال دوم هجری واقع شد. تعداد لشگر دشمن 950 نفر و تعداد نفرات سپاه اسلام 313 نفر بوده است. در ابتدای جنگ، برادر هند بنام ولید بدست علی (ع) کشته شد و پدرش عتبه بدست حمزه کشته شدند. سپس سعید بن عاص و حنظله بن ابی سفیان و طلحه بن عدی و نوفل بن خویله که از شیاطین قریش بود، بدست علی (ع) کشته شدند. و همین طور علی (ع) از سپاه دشمن می کشت تا اینکه نیمی از کشته های مشرکین که هفتاد نفر بودند، بدست علی (ع) بهلاکت رسیدند و باهمت سایر یاران پیامبر از جمله حمزه، لشگر اسلام پیروز شد.

جنگ اُحد :

جنگ اُحد در سال سوم واقع گردید. نفرات دشمن، پنج هزار نفر و تعداد یاران پیامبر، هزار نفر بودند. در ابتدا طلحه بن طلحه از میان مشرکین مبارز طلبید. کسی جرأت میدان او را نداشت. علی (ع) پیش آمد و با او مبارزه نمود و او را کشت. در این موقع پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سپس برادرش مصعب که علمدار مشرکین بود به میدان آمد که او هم بدست علی (ع) کشته شد. بعد عده زیادی از قبیله بنی عبدالدار پرچم را گرفته و سپس کشته شدند. در این هنگام از دشمن غلامی بنام صواب که در بزرگی جثه مثل گنبد بود و دهانش کف کرده بود و چشمانش سرخ مانند دو کاسه خون بود، مبارز طلبید. کسی از مسلمانان جرأت نکرد به جنگ او برود. علی (ع) بر او حمله کرد و او را کشت. سپس مسلمانان بردشمن هجوم آوردند و کفار را وادار به عقب نشینی نمودند. مسلمانان مشغول جمع آوری غنیمت شدند و کمانداران مسلمان کوه عینین بادیدن این صحنه محل تنگه را ترک کردند و برای جمع آوری غنیمت خود را به میدان جنگ رساندند. گروهی به فرماندهی خالد بن ولید از این فرصت استفاده کرده و کوه را دور زده و از پشت به مسلمانان یورش بردند. پرچم

مشرکین دوباره بالا رفت. دشمنان در حال فرار نیز چون پرچم خود را دیدند و برگشتند. از طرفی شخصی صدا زد: محمد کشته شد! مسلمانان از این خبر دچار وحشت شدند و عقب نشینی و فرار نمودند. پیامبر تنها ماند و فقط چند نفر از او محافظت می کردند. از جمله علی مرتضی که دشمن از هر طرف به پیامبر حمله می کرد، علی (ع) آنرا دفع می نمود. تا آنکه نود زخم و جراحت بر بدن علی (ع) وارد شد. فداکاری علی (ع) طوری اعجاب انگیز بود که جبرئیل در آسمان ندا کرد: لا فتی الا علی ولا سیف الا ذو الفقار. «منتهی الامال»

جنگ خندق :

جنگ خندق در سال پنجم هجری واقع شد. مشرکین باده هزار نفر، مدینه را محاصره کرده بودند و مسلمانان هم در پشت خندقی که اطراف شهر حفر شده بود، در مواضع خود بسر می بردند. بعضی از مسلمانان از کثرت لشکر دشمن دچار هراس و ترس شده بودند. در این زمینه قرآن می فرماید: «إِنَّ جَائِكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَأَسْفَلَ مِنْكُمْ وَادْزَاغَتِ الْأَبْصَارَ» یاد بیاورید آن زمانی را که دشمن از بالا و از پایین بر شما هجوم آورد و چشمان شما از ترس جابجا شدند.

دشمن 27 روز مدینه را محاصره کرد. سپس چند نفر از شجاعانش از جمله عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله و ضراب بن خطاب از خندق راهی را پیدا کردند و خود را به نزدیکی مسلمانان رساندند. عمرو که او را با هزار سوار برابر می دانستند پیش آمد و مبارز طلبید. احدی جرأت جواب دادن به او را پیدا نکردند تا عاقبت علی (ع) خارج شد و در مقابل او قرار گرفت. پیامبر در این موقع فرمود: تمامی ایمان در مقابل تمامی کفر قرار گرفته است. علی (ع) بعد از مبارزه ای سر عمرو را از تن جدا کرد. که پیامبر فرمود: ضربت علی در خندق از عبادت انس و جن تا روز قیامت، برتر است.

شکست دشمن آغاز شد و مخصوصاً طوفان، سنگریزه و خاک را بر لشگر دشمن می ریخت. یکی از مسلمانان هم در لشگر دشمن رخنه کرد و اتحادیهود با آنان را برهم زد. با این عوامل لشگر دشمن عقب نشینی کرد و به مکه باز گشت.

جنگ خیبر:

در سال هفتم، جنگ خیبر صورت گرفت و قلعه های یهودیان پیمان شکن بوسیله سپاه اسلام محاصره شد. مسلمانان موفق به فتح قلعه قموص نشدند تا اینکه علی (ع) مأمور فتح آن شد. او برای فتح

این قلعه با مرحب خیبری از قهرمانان یهود جنگید و او را کشت. سپس ربیع و عترب خیبری و مرّه و یاسر و دیگر شجاعان یهود را از پای درآورد. یهودیان دچار شکست شدند و به قلعه فرار کردند. علی(ع) در عملی اعجاب انگیز در قلعه را از جادرا آورد و بر روی خندق قرار داد تا سپاه اسلام وارد قلعه شدند و پیروزی مهمی بدست آمد.

جنگ ذات السلاسل :

در جنگ ذات السلاسل که 12000 نفر از قبیله یابس جزء مشرکین و چهار هزار نفر جزء لشکر مسلمین بودند، دشمن توانست سپاه اسلام را که فرماندهی آن به عهده چند نفر از اصحاب بود، شکست دهد. تا اینکه علی(ع) فرماندهی را بدست گرفت و در صبحگاهی بردشمن یورش برد و آنان را شکست داد و با پیروزی و غنائم مهمی برگشت که سوره و العادیات در باره این پیروزی نازل شد.

جنگ حنین :

در جنگ حنین نیز سپاه دشمن با 12000 نفر در مقابل مسلمین قرار داشت. دشمن با استفاده از کمینگاههای کوهستان توانست در ابتدا شکستی بر لشکر اسلام وارد کند اما بارشادت علی(ع) که

بیش از چهل نفر از شجاعان دشمن را به هلاکت رساند و کشتن پرچمدار مشرکین بنام ابوجردل، دشمن روبه هزیمت نهاد و جنگ با پیروزی اسلام پایان رسید.

زهد و بی اعتنائی به دنیا:

او نمونه یک انسان زاهد و پرهیز کار بود. لباس خود را آنقدر وصله زد که دیگر از وصله کننده خجالت می کشید. نان جو غذای امام، آنقدر خشک و سفت بود که گاهی ناچار می شد آنرا با سر زانوی خود، خورد کند! او می فرمود: که شکم خود را مقبره حیوانات نکنید!

درنامه به فرماندار مصر می نویسد: اگر می خواستم که غذای خود را غسل تصفیه شده و مغز گندم و لباسم را ابریشم قرار دهم می توانستم! ولی هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند شاید که در حجاز و یمامه کسی باشد که نان نداشته باشد، آنوقت من باشکم سیر بخوابم؟

علی (ع) در مسجد معتکف بود که عربی که امام را نمی شناخت، وارد مسجد شد. در هنگام افطار خدمت حضرت آمد. امام از کیسه غذای خود مقداری نان جو به او داد. او نانها را نخورد بلکه

آنها را به گوشهٔ عمامه بست و برای صرف غذا از مسجد خارج شد. در کوچه ها به خانهٔ حسنین (ع) رسید و مهمان آنان گردید. او بعد از خوردن غذا، به حسنین (ع) گفت: در مسجد کسی را دیدم که غذای نامناسبی داشت. اجازه بدهید از این غذا مقداری برای او ببرم؟ حسنین (ع) به گریه افتادند و فرمودند: او پدر ما امیر مؤمنان است که با دنیا و نفسش مبارزه می کند.

یکروز دیدند که امام، شمشیر خود را می فروشد و می فرماید: بخدا اگر پول یک شلوار را داشتم، این شمشیر را که با آن غم و اندوه از صورت پیامبر برطرف می نمودم، را نمی فروختم!

عبادت:

امیر مؤمنان شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانی اش پینه می بست. هفتاد بار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش درآوردند، متوجه نشد. در موقع نماز رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز می گردید.

امام سجاد (ع) فرمود: مَنْ يَقْدِرْ عَلَى 'عبادة' علی؟ چه کسی می تواند مثل علی عبادت کند؟

او «تاج البکائین» یعنی «تاج بسیار گریه کنندگان برای خدا» بود.

شاعر می گوید:

هوالبکاء فی المحراب لیلاً هو الضحاک اذا اشتد الضراب یعنی: علی در شب در محراب، بسیار می گریه کرد. علی در روز، در هنگام جنگ، بسیار می خندد.

در یکی از شبهای سخت جنگ صفین، در حالیکه تیر از هر طرف می بارید، امام مشغول خواند نماز نافله بود.

او می فرمود: خدایا تورا بخاطر طمع به بهشت و یا ترس از جهنم عبادت نمی کنم! بلکه تورا چون شایسته عبادت می دانم، عبادت می نمایم.

علم و حکمت:

چون علم او از پیامبر گرفته شده است، او بعد از نبی، عالمترین افراد بود. پیامبر در هنگام رحلت او را طلبید و هزار باب از علم به یاد داد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود. و هر که می خواهد به شهر علم پیامبر، قدم نهد باید از طریق علم علی (ع) باشد!

ابن ابی الحدید می نویسد: علی (ع) مؤسس همه علوم اسلامی است. او مؤسس علم تفسیر، صرف و نحو، فقه و غیره است. معاویه بعد از شهادت امام گفت: با کشته شدن علی (ع)، علم و فقه هم از دنیا رفت.

عمر هفتادبار گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد! پیامبر در باب او فرمود: از ده جزء علم که خدا آفریده است، نه جزء به علی داده شده و یک جزء به باقی مردم او بخدا سوگند! که علی در آن یک جزء هم شریک است!

و فرمود: ای علی! تو وارث علم منی! و تویی بیان کننده اختلافات و حلال مشکلاتی و حل مشکلات امت به غیر تو انجام نمی شود.

و خود فرمود: اگر بخواهم آن قدر در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحیم» می گویم که اگر از آن کتابی تشکیل دهید، بار هفتاد شتر می شود. و فرمود: از فتنه ها از من پرسید و بدانید که من خبر دارم در کجای زمین چه فتنه ای واقع می شود و چه کسی در کجای زمین کشته می شود و می میرد! از راههای آسمان از من سؤال کنید که حقیقتاً من به راههای آسمان از زمین آشنا ترم!

در جلسه با حضور سخنرانان عرب، وقتی همه از اینکه بتواند یک سخنرانی بزبان عربی بکنند که در آن نقطه و یا الف

نباشد، علی (ع) فوراً دو خطبه خواندند که در یکی نقطه نبود و در دیگری الف !

قسمتی از خطبه بدون الف: «حمدتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنتُهُ وَسَبَقَتْ نِعْمَتُهُ وَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضِبَهُ وَتَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَنَفَذَتِ الْمَشِيَّةُ وَبَلَغَتْ قَضِيَّتَهُ، حمدته حمدمقر بر بویته، متخضع لعبوديته، متصل من خطيئته، متفرد بتوحيده...» یعنی: حمد می کنم خدائی را که نعمتش بزرگ و آنرا بر بندگان تمام داده است و رحمتش بر غضبش مقدم است و منطقش کامل است. خواستش نافذ و فرمانش کامل. او را سپاس می گویم، سپاس کسیکه به خدایی او اقرار دارد و در بندگیش بخاک می افتد و از گناهان فاصله می گیرد و در شناخت یکتائی خدا بی نظیر است...*

قسمتی از خطبه بدون نقطه: «الحمد لله المحمود، المالك الودود، مصدر كل مولود ومآل كل مطرود. ساطع المهاد وموطد الاطواد ومرسل الامطار ومسهل الاوطار، عالم الاسرار ومدرکها ومدمر الاملاک ومهلکها ومکور الدهور ومکررها...» یعنی: سپاس خداوندی که سلطانی ستوده شده و مالکی مهربان است. خدائی که هر نوزادی را او شکل و شمایل می بخشد و هر طرد شده ای را او پناه می دهد. پستی های زمین را هموار ساخته، کوه های عظیم را

او ثابت نموده، بارانها را او می فرستد و نیازهای خلق را او برمی آورد. عالم اسرار و درک کننده رازهاست. ویران کننده ملکهها و هلاک کننده آنهاست. چرخ زمان را او تکرار می کند و...

از ابن عباس آن مفسر بزرگ قرآن، پرسیدند: علم تو در مقایسه با علم علی (ع) چقدر است؟ گفت: مانند قطره ای در مقابل دریا!

سخاوت و بخشش:

او بعد از پیامبر، بخشنده ترین افراد بود. شبها کیسه های غذا بر دوش بطور ناشناس، به در خانه فقراء و نیازمندان می رفت و به آنان کمک می کرد.

در حال رکوع، به فقیر انگشترش را بخشید که در شأنش آیه نازل شد: سرپرست شما، خدا و رسول هستند و همچنین سرپرست شما آنان هستند که به خدا ایمان آورده و نماز برپا می دارند و در حال رکوع، صدقه می دهند. مائده 55

شخصی به پیامبر مراجعه کرد و گفت: من غریم و نیاز به غذا و جادارم. علی (ع) او را به خانه خود برد. چون غذا به اندازه کافی نبود، در هنگام انداختن سفره، علی (ع) چراغ را خاموش کرد و لب و دندان خود را به حرکت درمی آورد تا مهمان خیال کند که

او مشغول خوردن است. روز بعد پیامبر از این ایشار و مهمان نوازی علی(ع) خبر داد.

در وسط جنگ، یکنفر از دشمنان گفت: ای علی! شمشیر خود را به من می دهی؟ حضرت هم شمشیرش را به او بخشید!

عدالت خواهی:

همانگونه که پیامبر فرمود: علی با حق است و حق هم با علی! حق و عدالت همیشه با علی بودند. او خود فرمود: اگر دنیا را با آنچه در آنست بمن دهند تا دانه ای از دهان مورچه ای به ظلم بستانم، قبول نخواهم کرد. و فرمود: بخدا! اگر شب تا به صبح بر روی خارهای تیز و بُرندهٔ سعدان بیدار باشم و در حالیکه دست و پایم در غل و زنجیر است، مرا از این سو به آن سو بکشند، برایم بهتر است تا اینکه در روز قیامت، خدا و رسول را در حالی ملاقات کنم که به عده ای ستم کرده و مال کسی را غصب کرده باشم! و عدالت علی(ع) بود که عده ای بخاطر تحمل نکردن این عدل، از او جدا شدند و به آغوش دیگران پناه بردند.

نجاشی شاعر علی(ع) در ماه رمضان در وقت روزه، شراب خورد. حضرت تصمیم داشت که حدّ الهی را بر او

جاری کند. قبیله اوجمع شدند و از امام درخواست کردند برای حفظ آبروی آنان، نجاشی را ببخشند. و چون امام نپذیرفتند، او را تهدید به ترک حمایت کردند. اما امیر مؤمنان (ع) حدّ الهی را بر او جاری فرمودند. نجاشی هم عزم سفر کرد و به بارگاه معاویه پناهنده شد. وقتی معاویه در حضور نجاشی از امام مذمت نمود. نجاشی صدا زد: اگر من از علی فرار کردم و بتو پناهنده شدم نه بخاطر ظلم علی است! بلکه من از عدالت علی فرار کردم!

دختر علی (ع) به عروسی دعوت شده بود. او از خزانه دار، گردنبندی را به رسم عاریه ضمانتدار، گرفت و زینتِ خود کرد. امام چون چشمش به گردنبند افتاد و ماجرا را فهمید، خزانه دار را خواست و او را توبیخ کرد و فرمود: اگر عاریه ضمانتدار نبود، دستهایت را به جرم خیانت قطع می نمودم!

زنی بنام سوده که امام او را می شناخت، خدمت امام آمد و از مظالم فرماندار شهرشان مطالبی را گفت. ناگاه امام به گریه افتاد و فرمود: خدا یا! تو خود می دانی که این فرمانداران را نفرستاده ام که به مردم ظلم نمایند! سپس بر روی کاغذی از پوست، حکم عزل آن شخص را نوشت و به دست سوده داد تا به او بدهد!

علی(ع) در هنگام ورود به شهری فرمود: من با همین لباسهای کهنه و با همین اسب سواری وارد شهر شما شدم. اگر با چیزی بیش از این، از شهر شما بیرون رفتم، بدانید که در اموال خیانت کرده ام!
اصحاب امیر مؤمنان:

مالک اشتر:

علی(ع) درباره مالک اشتر فرمود: او شمشیر خدا بود که تیزی آن کندنمی شد و ضربتش بی اثر نبود.
مالک برای علی مانند علی برای پیامبر بود. او در راه اجرای فرامین امیر مؤمنان بدست عمال معاویه بشهادت رسید.

کمیل بن زیاد:

او از اصحاب خاصّ علی(ع) بود و امام بعضی از اسرار معنوی والهی رابه او آموخت. دعای کمیل توسط او از علی(ع) نقل شده است. عاقبت در راه ولایت بدست حجاج خونخوار بشهادت رسید.

میثم تمار:

او از شاگردان خاص علی (ع) بود که گاهی از غیب سخن می گفت و از آینده خبر می داد. او بدست ابن زیاد در راه علی (ع) بشهادت رسید.

محمد بن ابوبکر:

مادر محمد بن ابوبکر، اسماء بود که بعد از رحلت ابوبکر باز دواج امیر مؤمنان در آمد و محمد در خانه علی (ع) تربیت شد و از یاران حضرت بود. او در هنگام استانداری مصر از طرف امیر مؤمنان (ع)، بدست عمرو عاص بشهادت رسید.

قنبر:

قنبر سالها در خانه علی (ع) خدمت نمود و از شیعیان مخلص بود. روزی حجاج خونخوار به اطرافیانش گفت: امروز دوست دارم که یکی از شیعیان ابوتراب را بیاورم و خونسش را قرئه الی الله! بریزم! به او گفتند: غیر از قنبر کسی را سراغ نداریم! بدستور حجاج، قنبر را آوردند. حجاج به او گفت: از علی یزاری بجو! قنبر امتناع کرد. حجاج او را در نحوه مردن مخیر کرد. قنبر گفت: مولایم بمن خبر داد که من مظلومانه ذبح می شوم! حجاج دستور داد سر او را بریدند.

عدی بن حاتم:

او پسر حاتم طائی معروف است. در جنگ جمل خود و پسرانش در رکاب امیر مؤمنان بودند. او در جنگ کور شد و دو پسرش بشهادت رسیدند.

او بعد از شهادت علی (ع) روزی به نزد معاویه رفت. معاویه به او گفت: پسرانت کجاستند؟ گفت: در رکاب علی (ع) شهید شدند. معاویه گفت: علی با انصاف با تو عمل نکرد که دو پسر خودش سالمند ولی پسران تو را بکشتن داد! عدی گفت: من با او به انصاف رفتار نکردم که علی (ع) بشهادت رسید ولی من هنوز زنده ام!

رشید هجری:

او از یاران خاص علی بود که اخبار غیبی می گفت و به بعضی ها می گفت: تو به فلان مرض و یا فلان بلا از دنیا می روی! یکروز علی (ع) و چند نفر از یارانش در نخلستانی زیر نخلی نشسته بودند. برای حضرت مقداری خرما آوردند. رشید گفت: ای امیر مؤمنان! چه خرمای خوبی است؟ امام فرمود: بدانکه تو را به همین نخل بدار می کشند! ای رشید! آن زمانیکه زنازاده بنی امیه (ابن زیاد) دست و پا و زبان تو را قطع می کند، چه حالی داری؟ رشید

گفت: آیا عاقبتم آمرزش و بهشت است؟ فرمود: آری! تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

بعد از این سخن امیرمؤمنان، رشید روزها پای آن درخت می رفت و به آن آب می داد! یکروز دید که شاخه های انرا بریده اند. باخود گفت: اجل من نزدیک شده است. طولی نکشید که ابن زیاد، رشید را احضار کرد و گفت: از علی ییزاری بجوارشید امتناع کرد. ابن زیاد گفت: از دروغهای مولایت برایم بگو! آیا مولایت گفته که چگونه کشته می شوی؟ رشید گفت: واللّه که من دروغ نمی گویم و مولایم هم دروغ نگفته است. او بمن خبر داد که تو مرا احضار می کنی و امر می کنی که از علی ییزاری بجویم. ولی من قبول نمی کنم و تو دست و پا و زبان مرا قطع می نمائی! ابن زیاد گفت: برای اینکه حرف مولایت راست در نیاید، من دستور می دهم که دست و پایت را ببرند ولی زبانت را نبرند! بدستور ابن زیاد، دست و پای رشید را بریدند. او را به بازار بردند تا مردم او را ببینند. او در آنحال صدا می زد: ای مردم! قلم و کاغذ بیاورید تا من اخبار آینده تأقیامت را برایتان بگویم! وقتی این سخن را برای ابن زیاد نقل کردند و گفتند: رشید در بازار مشغول سخنرانی است! دستور داد تا زبان او را هم بریدند!

صعصعہ بن صوحان:

امام صادق (ع) دربارہ او فرمود: در میان یاران علی (ع)، هیچ کس مثل صعصعہ آنطور باید و شاید، قدر علی (ع) را بجا نیاورد.

یکروز معاویہ اورا احضار کرد و دستور داد تا بالای منبر رفتہ و علی (ع) را لعن نماید! صعصعہ بالای منبر رفت و بعد از صلوات بر پیامبر گفت: ای گروہ حاضران! من از نزد کسی می آیم کہ شرّ خود را مقدم و خیر خود را مؤخر قرار دادہ است! او مرا دستور داد تا علی را لعن کنم. اورا (معاویہ) را لعنت کنید و خدا ہم اورا لعنت کند! ہمہ اہل مجلس گفتند آمین. صعصعہ پایین آمد و نزد معاویہ رفت و ماوقع را بہ او خبر داد. معاویہ گفت: قبول نیست و باید بروی و اورا صریح لعن کنی! صعصعہ بالای منبر رفت و گفت: معاویہ دستور دادہ تا علی را لعن کنم. ولی من آنکس را لعن می کنم کہ علی را لعن نماید! ہمہ گفتند: آمین. معاویہ وقتی مطلب را شنید، دستور تبعید اورا از کوفہ صادر کرد.

ابو الاسود دثلی:

اورا پدر علم نحو می خوانند. روزی معاویہ برای بدست آوردن دل او، برایش ہدایای از جملہ مقداری شیرینی فرستاد. دختر ابو الاسود مقداری از شیرینی را در دہان گذاشت. پدرش وقتی اورا

مشغول خوردن دید گفت: دخترم! معاویه اینهارا فرستاده تا ما از محبت علی (ع) دست بکشیم! دختر گفت: خدا روی معاویه را سیاه کند. او نیرنگ زده و هلاک شود کسی را که این شیرینی را فرستاد! و هلاک شود کسیکه آنرا بخورد. سپس دست در گلوی خود فرو کرد و آنچه خورد بود بالا آورد!

حجر بن عدی:

او از شیعیان مخلص و بسیار عبادت کننده بود بطوریکه در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و مستجاب الدعوه بود. معاویه دستور دستگیری او و یارانش را صادر کرد. سپس امر کرد که از علی (ع) بیزاری بجویند! و چون امتناع کردند، دستور داد تا در حالیکه غل و زنجیر بر آنها بود، آنها را بشهادت رسانند.

اصبغ بن نباته:

ابوالجارود از اصبغ پرسید: مقام علی (ع) در نزد شما چگونه است؟ گفت: اخلاص ما نسبت به علی در حدی است که شمشیرهایمان را بردوش نهاده ایم تا هر کسی را که علی (ع) اشاره کند، بکشیم!

آیاتی که بر مقام علی (ع) دلالت می کند:

«این بخش از کتاب ولایت از انتشارات جهاد سازندگی استفاده شده است.»

1- «اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله. لایستوون عند الله والله لایهدی القوم الظالمین» توبه 19

درباره نزول این آیه آمده است که: عباس و طلحه و حمزه به هم فخر می فروختند. عباس عموی پیامبر می گفت: افتخار من این است که آب زمزم در دست ما است و ما به حاجیان آب می دهیم. طلحه می گفت: من کلیددار کعبه هستم. حمزه هم به چیز دیگری افتخار می کرد. امیرمؤمنان که حضور داشت فرمود: من شش ماه قبل از همه شما ایمان آوردم و با پیامبر نماز می خواندم و از همه بیشتر جهاد نمودم. خواستند داوری نزد پیامبر ببرند که این آیه نازل شد: آیا آب دادن به حاجیان و کلیدداری کعبه را برابر می دانید با کسیکه ایمان به خدا و قیامت دارد و در راه خدا جهاد نموده است؟ اینها در نزد خدا مساوی نیستند و خدا ظالمین را هدایت نمی کند.

2- «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس.» مائده 67

«ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ نما که اگر نکنی رسالتش را انجام نداده ای و خدا تو را از مردم حفظ می کند.»

مفسرین شیعه و سنی گفته اند که این آیه درباره ابلاغ ولایت علی (ع) به مردم، نازل شده است.

3- «اهدنا اصراط المستقیم» فاتحه 6

پیامبر فرمود: ای علی! تو صراط مستقیم هستی!

4- «أَنتَ مَنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» رعد 7

5- «الَّذِينَ يَنْفَقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» بقره 74

«آنانکه اموال خود را در روز و شب، آشکار و پنهان انفاق می کنند، در پیشگاه خدا مأجور بوده و غم و اندوهی بر آنان نیست.»

ابن عباس گفته است: آیه فوق درباره علی (ع) نازل شد. آنزمانیکه آن حضرت چهار درهم داشت. یکدرهم را در روز و یکی را در شب و یکدرهم آشکارا و درهم چهارم را در پنهانی صدقه داد.

6- «أَوْفُوا بَعْدَیْ أَوْفٍ بَعْدَ کُمْ» بقره 40

«به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا نمایم.»

مفسرین گفته اند یعنی: به ولایت علی (ع) وفا کنید تا منم بهشت رفتن شمارا وفا کنم.

7- «وبالوالدین احساناً» نساء 36

«به پدر و مادر نیکی کنید.»

پیامبر فرمود: برترین والدین و سزاوارترین والدین، محمد (ص) و علی (ع) هستند.

8- «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» آل عمران 102

«به ريسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.»

در تفسیر نورالثقلین آمده که مراد از ريسمان الهی، علی (ع) است.

9- «يا ايّها الناس قد جائكم برهان من ربّكم وانزلنا اليكم نوراً مبيناً» نساء 174

«ای مردم! برهان الهی نزد شما آمد و ما بسوی شما نور آشکاری را نازل کردیم.»

آمده که مراد از برهان، پیامبر اسلام و مراد از نور، علی (ع) است.

10- «يا ايّها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين.» توبه 119

«ای مؤمنین! تقوا داشته و با صادقین باشید.»

در تفاسیر از ابن عباس نقل شده که مراد از صادقین، علی (ع) است.

فرزندان امیرمؤمنان

- بیست وهفت فرزند برای حضرت ذکر شده است. 1-
امام حسن(ع) 2-امام حسین(ع) 3-عباس(ع) 4-زینب(س) 5-
محمد حنفیه 6-امّ کلثوم 7-عمر اطرف 8-رقیه کبری 9-
جعفر 10-عثمان 11-عبدالله اکبر 12-محمد اصغر 13-عبدالله
14-یحیی 15-ام الحسن 16-رمله 17-نفیسه 18-زینب
صغری 19-رقیه صغری 20-ام هانی 21-ام الکرام 22-جمانه
23-امامه 24-ام سلمه 25-میمونه 26-خدیجه 27-فاطمه

سخنان و پندها:

- 1- از زمانیکه حق رادرک کردم، یک چشم بهم زدن درباره آن
شک نکردم.
2- در اثر سکوت بسیار، هیبت بوجود می آید.
3- خدا را شناختن به از هم خوردن تصمیمها، گشوده شدن
مشکلات و تغییر یافتن قصدها.
4- صاحب ریاست مثل شیر سوار است! مردم به او حسرت
می خورند! اولی او می داند کجا نشسته است!
5- از سخن چینی پرهیز که باعث کینه توزی شده و تورا از خدا
دور می کند.

- 6- خداوند برای بديها، قفلهاي قرار داده که کلید های آن قفلها، شراب است و دروغ از شراب بدتر می باشد.
- 7- هر که سخن زیاد بگوید، خطایش آشکار شود و هر که خطایش زیاد شد، حیائش کم شود و کم شدن حیا باعث کم شدن تقوا شده و کم شدن تقوا، باعث مرده شدن دل گشته و هر که دلش بمیرد، داخل جهنم شود!
- 8- از شوخی پرهیزید که باعث دلتنگی و کینه می شود. شوخی، ناسزای کوچک است!
- 9- از تملق حذر نمائید که باعث غرور بیجای شخص مخاطب و ذلت متملق می شود.
- 10- از دوستی با عیجویان دوری کنید که دوستان آنان هم از شر آنان در امان نیستند.
- 11- چه بسا ساعتی شهوت، باعث غم و اندوه روزگاری طولانی می شود.
- 12- اهل دنیا علائمی دارند از جمله: خوردن زیاد و خنده زیاد و خواب زیاد و خوشم زیاد. هنگام اطاعت حق، کسل و هنگام معصیت، شجاع است. آرزویش طولانی ولی مرگش نزدیک است! از خودش حساب نمی کشد! کم منفعت و پر حرف

است. در هنگام نعمت شکر نمی کند و در هنگام بلا صبر ندارد. بدی های دیگران را یاد می کند ولی خوبی های آنان را فراموش می نماید!

13- خانه ای که در آن قرآن تلاوت می شود و یاد خدا در آن می گردد، برکتش زیاد شده و ملائکه در آن حاضر می شوند و شیاطین از آن فرار می کنند و آن خانه برای اهل آسمان می درخشد همانگونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند.

14- ایمان چهار رکن دارد. توکل بر خدا، واگذاری امور به خدا، راضی بودن به تقدیر الهی و تسلیم دستورات خدا بودن.

15- بر شما باد به علم و ادب. که به عالم احترام می گذارند اگر چه بی نسب باشد. و به عالم احترام می گذارند اگر چه فقیر باشد. و به عالم احترام می گذارند اگر چه جوان باشد.

16- دور کعبت نماز مختصر ولی با تفکر، بهتر است از یک شب عبادت!

17- مثل دنیا مثل مار است که وقتی به آن دست می زنی، نرم است ولی در شکمش سم گشوده می باشد! آدم عاقل از مار حذر می کند ولی بچه نادان با او بازی می نماید!

18- کسیکه به درجه شناخت نفس نائل آید، به رستگاری بزرگتر رسیده است.

19- هیچ مالی چه در دریا و چه در خشکی از بین نمی رود مگر بخاطر ندادن زکات - یا خمس - پس اموالتان را با زکات - یا خمس - محافظت کنید و مریضهائتان را با صدقه درمان نمائید و بلاء را با دعا دفع کنید.

20- کسیکه بسیار بیاد آخرت باشد، گناهش کم می شود.

21- برادری که در راه خدا، با تو برادر شده، نزدیکترین فامیل است و از مادر و پدر بتو نزدیکتر است.

22- بدترین آفت عقل، کبر است.

23- حسد، جسم را از بین می رود.

24- پیامبر بمن فرمود: من بر ائمت از مؤمن و مشرک نمی ترسم زیرا خداوند مؤمن را بخاطر ایمانش باز می دارد و مشرک را بخاطر شرکش خوار می سازد. ولی بر شما از منافق دانا می ترسم که آنچه را دوست دارید بر زبان جاری می کند ولی در عمل آنچه را بد می دانید، عمل می کند.

حضرت فاطمه زهراء (س)

ولادت:

فاطمه زهراء (س) در سال پنجم بعثت، در بیستم جمادی الثانی در مکه متولد شد. در آن زمان چون پسران رسول خدا (ص) در کودکی از دنیا رفتند، مشرکین خوشحال بودند که نسل حضرت با رحلت او، از بین می رود. عاص بن وائل که دوازده پسر داشت به حضرت ابتر یعنی کسی که بامردنش، نسلش قطع میشود، می گفت.

خداوند متعال به رسولش، فاطمه (س) را هدیه داد که نسل پیغمبر را تا روز قیامت حفظ می کند و در عوض دوازده پسر عاص قبل از پدرشان مردند و عاص خود ابتر شد!

«بسم الله الرحمن الرحيم. انا اعطيناك الكوثر. فصل لربك وانحر. ان شئتک هو الابتر.»

«بنام خداوند بخشنده مهربان. مابتو کوثر را عطا کردیم. پس برای خدایت نماز بگذار و نحر نما. حقیقتاً دشمن تو ابتر است.»

گفته اند که در حال حاضر در ایران 4 میلیون سید و در عراق 1/5 میلیون سید و در اندونزی 20 میلیون سید و در سایر کشورها نیز 20 میلیون سید وجود دارد که جمعاً 45/5 میلیون سید در دنیا وجود دارد.

فاطمه (س) پنجساله بود که مادرش خدیجه (س) رحلت نمود و در 9 سالگی با علی (ع) ازدواج نمود. و در سن 18 سالگی در مدینه رحلت یافت.

عبادت و مکارم اخلاق

فاطمه (س) بسیار عبادت می کرد. در این باره به چند روایت اشاره می شود:

1- رسول خدا (ص) فرمود: ای سلمان! خدای تعالی چنان دل و جان و همه اعضای دخترم فاطمه را از ایمان پر کرده که برای عبادت خدا، خود را از همه چیز فارغ کرده است.

2- رسول خدا (ص) فرمود: دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اول تا آخر می باشد. او پاره تن من و نور چشم و میوه دل من است. او روح در تن من است و او حوریه انسیه است. هرگاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش برای

ملائکه مشخص است همانطور که نور ستاره برای اهل زمین مشخص است و خدا به ملائکه می فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه کنید که او سرور کنیزان من است و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالیکه استخوانهایش از خوف من می لرزد و با دلش مرا عبادت می کند. من شمارا شاهد می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم.

3- امام حسن مجتبیٰ (ع) فرمود: مادرم را دیدم که شب جمعه در محراب عبادت ایستاده و پیوسته تا هنگامیکه خورشید، پهنه افق را فراگرفت، مشغول رکوع و سجود بود. و شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن دعا می کرد و اسامی یک یک آنان را می برد ولی برای خود چیزی از خدا نخواست. عرض کردم: مادر! چرا همانگونه که برای دیگران دعا می کنی برای خود دعا نمی کنی؟ فرمود: فرزندم! اول همسایه، بعد خانه خود.

4- حسن بصری می گوید: در میان این امت عابدتر از فاطمه نیست! او آنقدر در نماز ایستاد تا پاهایش ورم کرد.

5- علی (ع) در شب زفاف، همسرش را نگران دید. علت را پرسید، فاطمه فرمود: درباره حال و وضع خود فکر کردم و پایان عمر و قبر را بیاد آوردم و انتقال از خانه پدر به منزل خودم، مرا بیاد

ورود به قبر (خانه آخرت) انداخت. تورا بخدا قسم ای! در آغاز زندگی مشترکمان برخیزیم و امشب را به عبادت خدا بپردازیم.

6- علی (ع) فرمود: او با اینکه محبوبترین افراد نزد پیغمبر بود، اما آنقدر بامشک آب کشید که اثر مشک در بدنش پیدا شد و آنقدر خانه را جاروب کرد که لباسهایش غبار آلود بود و آنقدر زیر دیگ آتش فروخت که لباسهایش عوض شد (کهنه شد).

7- روزی پیغمبر (ص) پیش فاطمه (س) رفت و دید که بچه را شیر می دهد و با دستش آسیاب را می چرخاند و لباس تن او از جل شتر است. پیغمبر فرمود: ای دختر گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهای آخرت بچش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می کنم و بر کرامتهایش شکر می گذارم. در این موقع آیه

«ولسوف يعطيك ربك فترضى!» ضحی 5

«بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی.»

نازل شد.

8- روزی فرشته ای نزد پیغمبر (ص) آمد که دارای 24 صورت بود. رسول خدا (ص) فرمود: ای دوست من جبرئیل! تاکنون تورا به این صورت ندیده بودم؟ فرشته گفت: من جبرئیل نیستم. بلکه من

محمود هستم که خداوند مرا فرستاده است تا نور را به ازدواج نور دریاورم. پیغمبر (ص) فرمود: چه کسی را به چه کسی؟ محمود گفت: فاطمه را به ازدواج علی! در این هنگام چشم پیغمبر به کتف محمود افتاد که بر آن نوشته بود: محمد رسول الله. علی وصیه حضرت پرسید: از چه زمانی این عبارت بر کتف تو نوشته شده است؟ گفت: بیست و چهار هزار سال قبل از خلقت آدم (ع).

9- رسول خدا (ص) شب زفاف فاطمه (س)، شترش بنام شهباء را آورد و فاطمه را بر آن سوار کرد و به سلمان فرمود که دهنه شتر را بگیر و خود، شتر را حرکت دادند. در راه صدای همهمه ای را شنیدند و مشاهده کردند که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و میکائیل با هفتاد هزار فرشته نازل شدند. پیغمبر (ص) سؤال کرد: چه شده که به زمین نازل شده اید؟ گفتند: ما آمده ایم در عروسی فاطمه (س) و علی (ع) شرکت کنیم. در این موقع جبرئیل تکبیر گفت و ملائکه هم تکبیر گفتند و رسول خدا (ص) هم تکبیر گفت. و از این تاریخ بود که تکبیر گفتن در عروسی مسلمین رسم شد.

10- گفته اند که پیغمبر (ص) برای عروسی دخترش فاطمه (س) لباسی به اوداد. اما روز بعد وقتی او را دید، مشاهده کرد که لباس کهنه به تن دارد. سبب را پرسید. فاطمه (س) گفت: دیشب در خانه

را زدند. وقتی در را باز کردم، زنی را دیدم که از من لباس می خواست. خواستم لباس کهنه را به او بدهم، اما بیاد این آیه افتادم:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ.» آل عمران 92

«بدرجه نیکوکاری نمی رسید مگر زمانی که آنچه را خود دوست دارید، انفاق کنید.»

لذا پیراهن عروسی را به آن فقیر دادم.

11- فردای شب زفافِ فاطمه (س)، صبح هنگام رسول خدا (ص) با ظرفی شیر به حجله رفت و ظرف شیر را به فاطمه (س) داد و فرمود: بخور! پدرت به فدایت. سپس ظرف شیر را به دست علی (ع) داد و فرمود: بخور! پسر عمویت بفدایت.

12- سلمان می گوید: روزی فاطمه را با چادری وصله دار و ساده دیدم. تعجب کرده و گفتم: عجب! دختران پادشاه ایران و روم بر صندلی های طلا نشسته و پارچه های زربفت بر تن می کنند. اما این دختر رسول خداست که نه چادرهای گرانقیمت بتن دارد و نه لباسهای زیبا!

فاطمه فرمود: ای سلمان! خدای بزرگ، لباسهای زینتی و تخته های طلا را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.

علم :

«عمار یاسر می گوید: روزی علی (ع) نزد فاطمه (س) رفت. تا چشم فاطمه (س) به علی (ع) افتاد، گفت: ای علی! نزدیک بیا تا تورا از آنچه بوده و آنچه تا قیامت خواهد شد ... مطلع سازم. علی (ع) نزد پیغمبر (ص) برگشت. حضرت تاعلی (ع) را دید، فرمود: می خواهی من بتو خبر دهم یا تو بمن خبر می دهی؟ علی (ع) فرمود: سخن گفتن شما بهتر است.

پیغمبر (ص) آنچه میان او و فاطمه (س) رخ داده بود را تعریف کرد. علی (ع) پرسید: آیا نور فاطمه (س) از ماست؟ پیامبر (ص) فرمود: ای علی! مگر نمی دانی که نور فاطمه (س) از نور ما است. در این هنگام علی (ع) به سجده افتاد و سپس نزد فاطمه (س) برگشت.»

«از ابن عباس در تفسیر آیه (فاستلوا اهل الذکر) نحل 43 یعنی: از آگاهان پرسید. سؤال شد. او جواب داد: آنها محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین هستند که اهل ذکر، علم، عقل بیان و اهل بیت پیامبر هستند.»

«امام صادق (ع) فرمود: مصحف فاطمه نزد من موجود است. در آن تمام دانش هایی که مردم در رابطه با آنها بماند دارند، جمع شده است ولی ما به برخی نیازی نداریم.»

«از جمله دعاهایی که از فاطمه (س) نقل شده است قسمتهایی از سه دعا را از کتاب فلاح السائل سیدبن طاووس نقل می کنیم:

دعای حضرت فاطمه (س) بعد از نماز عصر

«سبحان مَنْ يعلم جوارح القلوب، سبحان مَنْ يحصى عدد الذنوب، سبحان مَنْ لا تخفى عليه خافية في الارض ولا في السماء....»

اللهم قد ترى 'مکانی و تسمع کلامی و تطلع علی 'امری و تعلم ما فی نفسی و لیس یخفی 'علیک شیء من امری....»

دعای حضرت فاطمه (س) بعد از نماز مغرب

«الحمد لله الذی لا یحصى مدحته القائلون و الحمد لله الذی لا یحصى نعماءه العادون و الحمد لله الذی لا یؤدی حقّه المجتهدون و لا اله الا الله الاول و الاخر....»

اِفِرُّ الیک هارباً من الذنوب فاقبلنی و التجیء من عدلک الی مغفرتک فادرکنی و التاذُّ بعفوک من بطشک فامنعی...»

دعای حضرت فاطمه (س) بعد از نماز عشاء

«الحمد لله رفيع الدرجات، منزل الآيات، واسع
البركات، ساتر العورات، قابل الحسنات، مقيّل
العثرات، منفس الكربات...»

اللهم انى عائدُ بك فاعذنى، ومستجير بك فأجرنى
ومستعين بك فاعننى ومستغيث بك فاغثنى و داعيك
فاجبنى ومستغفر ك فاغفرلى و...»

فاطمه از زبان معصومین (ع):

1- پیغمبر (ص) فرمود:

«خدا برای غضب فاطمه، غضب می کند و برای رضایت او راضی
می شود.»

2- و فرمود:

«مریم دختر عمران سرور زنان این جهان است و دخترم
فاطمه، سرور زنان عالم از اولین و آخرین است. وقتی او در محراب
عبادت می ایستد، هفتاد هزار فرشته مقرب به او سلام کرده و خطاب
می کنند: ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء
العالمین»

3- و فرمود:

«خداوند ملائکه ای را موکل کرده که فاطمه را از مقابل و پشت سر و راست و چپ حفظ می کنند. آنان در زندگانی و مرگ با فاطمه هستند و بر او پدر و شوهر و فرزندان درود می فرستند. هر که فاطمه را زیارت کند، گویا مرا زیارت کرده است و هر که علی را زیارت کند، گویا فاطمه را زیارت کرده است و هر که حسن و حسین را زیارت کند گویا علی را زیارت کرده و هر که فرزندان حسن و حسین را زیارت کند گویا آندو را زیارت کرده است.

4- و فرمود:

«ای سلمان! هر که فاطمه را دوست داشته باشد، با من در بهشت است و هر که با او دشمنی بورزد، در جهنم است. ای سلمان! دوستی فاطمه در مواقع بسیاری بکار می آید که راحت ترین آنها در هنگام مرگ و در قبر و در محشر و در صراط و در حساب است.

پس هر که دخترم فاطمه از او راضی باشد، من از او راضی هستم و هر که من از او راضی هستم، خدا از او راضی است و هر که فاطمه بر او خشم بگیرد، من بر او خشم می گیرم و هر که من بر او خشم بگیرم، خدا بر او غضب می کند. ای سلمان! اوای بر کسی که به فاطمه و ذریه او ظلم نماید.

5- و فرمود: خداوند این عطاها را در دنیایه فاطمه نموده است که پدری مثل من دارد و هیچ شخصی مثل من نمی باشد و علی شوهرش است و اگر علی نبود، همسری برای فاطمه پیدا نمی شد. و حسن و حسین را دارد که هیچ شخصی مانند آنها نیست و آنها و سرور جوانان بهشتند. و جبرئیل نزد آمد و گفت: هرگاه فاطمه رحلت کند و دفن شود، نکیر و منکر از او می پرسند: خدایت کیست؟ می گوید: الله ربی. سؤال می کنند: پیغمبرت کیست؟ می گوید: پدرم. می پرسند: امامت کیست؟ می گوید: کسیکه بالای قبرم ایستاده است (علی بن ابی طالب).

6- امام صادق (ع): «او لیلۃ القدر است. منظور از لیلۃ فاطمه و از قدر خداوند است. هر که فاطمه را آن گونه که سزاوار است، بشناسد، لیلۃ القدر را درک کرده است.»

7- امام هفتم (ع): «در خانه ای که اسم فاطمه باشد، فقر و تنگدستی وارد نمی شود.»

از زبان امام امت:

«تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است، در فاطمه سلام الله علیها جلوه کرده و بوده است، یک زن معمولی نبوده است، یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک انسان

به تمام معنای انسان، تمام نسخهٔ انسانیت، تمام حقیقت زن، «صحیفه نور ج 6 ص 185

» او موجود ملکوتی است که در عالم بصورت انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است... زنی که تمام خاصه های انبیاء در اوست، زنی که اگر مرد بود، نبی بود، زنی که اگر مرد بود، بجای رسول الله بود» صحیفه نور ج 6 ص 185

فضائل و مناقب فاطمه (س):

1- پیغمبر (ص) در شب معراج از درخت طوبی سیبی گرفت و دونیم کرد. ناگاه از وسط آن نوری درخشید. حضرت از جبرئیل پرسید این نور چیست؟ عرض کرد: نور منصوره خدا در آسمان و نور فاطمه در زمین است. فرمود: چرا در آسمان به فاطمه (س) منصوره گویند؟ گفت: زیرا خداوند در قیامت با قبول شفاعت او، وی را یاری می کند. حضرت آن سیب را خوردند.

2- زمانی که خدیجه کبری به فاطمه حامله بود، کودک در شکم با اوسخن می گفت. روزی پیغمبر (ص) وارد شد و دید که خدیجه با شخصی حرف می زند. سؤال کرد: خدیجه! با که سخن می گوئی؟ گفت: با کودک کی که در شکم دارم. حضرت فرمود: جبرئیل

بمن خبرداد که این کودک دختر است و از او نسل طاهر و مبارکی باقی می ماند و خداوند نسل مرا از او قرار داده است و از او امامانی متولد می شوند که جانشین خدا در روی زمین هستند.

3- آمده است که چون خداوند، آدم و حوا را خلق نمود، آندو فخر می فروختند که خدا اشخاصی بهتر از ما نیافریده است!

خدا به جبرئیل دستور داد تا آندو را به فردوس اعلیٰ ببرد. جبرئیل آندو را به آنجا برد. وقتی وارد فردوس شدند، نگاهشان به دختری افتاد که بر روی تختی بهشتی نشسته بود و تاجی از نور بر سر و دو گوشواره از نور در گوشهایش بود که از نور آن بهشت روشن شده بود. آدم سؤال کرد: ای حبیب من جبرئیل! این دختر که از نور او، بهشت روشن شده کیست؟ گفت: این فاطمه دختر پیغمبر آخر الزمان است و تاجی که بر سر دارد، شوهرش علی و دو گوشواره اش، حسن و حسین هستند که چهار هزار سال قبل از خلقت شما، موجود بوده اند.

4- پیغمبر (ص) فرمود: در معراج جبرئیل بمن گفت: خدا بمن وحی کرد که: من کنیزم فاطمه را به بنده ام تزویج می نمایم و فرشتگان را به این عقد شاهد می گیرم. سپس خدا به درخت طوبیٰ امر کرد تا زینتها و زیورهای خود را نثار کند و ملائکه و حور العینها از این

زیورها برداشتند و حورالعین به این نثارها تا روز قیامت افتخار می کنند.

القاب و کنیه های فاطمه زهراء(س):

- 1- صدیقه 2- مبارکه 3- طاهره 4- زکیه 5- راضیه 6- مرضیه
- 7- زهراء 8- بتول 9- منصوره 10- ممتحنه 11- امّ السبطين 12-
- امّ الشهداء 13- امّ اییها 14- امه الله 15- المحدثه 16- معصومه
- 17- سیده نساء العالمین 18- فاضله 19- شهیده 20- تقیه 21-
- نقیه 22- علمیه 23- مضطهده 24- مقهوره 25- رشیده 26-
- تفاحه الفردوس 27- زوجه ولی الله 28- العذراء 29- مظلومه
- 30- صابره و...

«هرگز کسی نظیر تو پیدا نمی شود همتا کسی به عصمت کبری نمی شود
ای کوثری که خیر کثیر از وجود توست اسلام جز به فیض تو احیاء نمی شود
هرچند دختران دگر داشت مصطفی هر دختری که امّ اییها نمی شود
مَنّت ز خلقت تو خدا بر نبی نهادای گوهری که مثل تو پیدا نمی
شود.» مبلغان شماره 8

ذکر مصیبت حضرت فاطمه(س):

بعد از رحلت پیغمبر، فاطمه (س) همیشه غمگین و ناراحت بود. جسم مبارکش، ضعیف و نحیف شده و مرتباً اشکش جاری بود. ساعت به ساعت، حالت یهوشی بر او عارض می شد و به حسن (ع) و حسین (ع) می فرمود: کجاست پدر شما که مرتباً شما را در آغوش می گرفت و نسبت بشما از همه، مهربانتر بود؟ دیگر هرگز نخواهیم دید که در خانه را باز کند و به خانه غم و اندوه من بیاید! دیگر هرگز نخواهیم دید که شما بر دوش خود سوار کند، همانطور که قبلاً اینکار را می کرد!

فاطمه (س) آنقدر بر وفات پدرش گریست که اهل مدینه از گریه او ناراحت شدند و به او گفتند: از بس گریه کردی ما را ناراحت نمودی!

بعد از این، فاطمه (س) به بیت الاحزان و مقبره شهدای اُحد می رفت و آنچه می خواست گریه می کرد و سپس بخانه بر می گشت. روزی فاطمه (س) فرمود: دوست دارم اذان مؤذن پدرم را بشنوم. به بلال خبر دادند و او این پیشنهاد را پذیرفت.

حضرت فاطمه (س) با شنیدن صدای اذان بلال، بیاد ایام رسول خدا (ص) افتاد و متأثر شد و به گریه افتاد. همینکه بلال

صدا کرد: اشهد انّ محمداً رسول الله! فاطمه ناله ای کرد و بیهوش بر زمین افتاد.

مردم گمان کردند که فاطمه (س) از دنیا رفته است. به بلال گفتند: اذان نگو که دختر رسول خدا (ص) از دنیا رفت و بلال هم اذان را نیمه کاره رها کرد.

وقتی فاطمه (س) بیهوش آمد، به بلال فرمود: اذان را تمام نما! بلال قبول نکرد و گفت: ای بهترین زنان! می ترسم بشما آسیبی برسد. حضرت هم او را معاف نمود. «جلاء العیون ص 122»

پس از حادثه آتش زدن خانه فاطمه زهراء (س)، آن بانوی بزرگ اسلام، دچار مریضی شدیدی شدند که چهل روز ادامه داشت. او وقتی که شهادت خود را نزدیک دید، به شوهرش علی (ع) فرمود: ای پسرعمو! از آسمان خبر رحلت من رسیده است و من در حال سفر آخرتم. بعد وصیتهایی کرد. از جمله فرمود: نگذار یکی از کسانی که بر من ستم کردند و حق مرا گرفتند، در تشییع جنازه من شرکت کنند! و نگذار که هیچیک از آنان بر من نماز بخواند! مرا در شب، وقتی که مردم در خواب هستند، دفن نما!

روز آخر عمر حضرت فاطمه(س) بود که به اسماء فرمود:
جبرئیل برای رسول خدا(ص) از بهشت، کافوری آورد. پدرم آنرا سه
قسمت کرد. یک قسمت برای خودش و یک قسمت برای من و یک
قسمت هم برای علی(ع).

اکنون آنرا که در فلان جا است برایم بیاور! بعد فرمود: من این
پارچه را بر روی خود می کشم. تو ساعتی صبر کن! بعد بیا و مرا
صدابزن! اگر دیدی جوابت را نگفتم، بدان که من از دنیا رفته ام و به
پدر و مادرم ملحق گشته ام.

اسماء ساعتی صبر کرد و سپس بر بالین فاطمه(س) رفت و صدا
زد: ای دختر مصطفی! ای دختر آن کسیکه زنان بهتر از او را حمل
نکردند! ای دختر آن کسیکه بهتر از او قدم بر روی خاک
نگذاشت! ای دختر آن کسیکه مقام قاب قوسین او ادنی' را داشت!

ولی جواب نشنید. دست دراز کرد و پارچه را از روی صورت
فاطمه(س) برداشت و مشاهده کرد که حضرت از دنیا رفته
است. خود را روی بدن حضرت انداخت و مشغول سوگواری شد
که ناگاه در خانه باز شد و حسن 7 ساله و حسین 6 ساله وارد
شدند. وقتی دیدند مادرشان خوابیده است از روی تعجب
گفتند: ای اسماء! چرا مادرمان در این وقت خوابیده است؟

جواب داد: ای فرزندان رسول خدا! مادر تان نخواایده بلکه از دنیا مفارقت کرده است!

حسن (ع) که این جمله را شنید، خود را بر روی بدن مادر انداخت و صورتش را می بوسید و می گفت: ای مادر! قبل از اینکه جان از بدنم بیرون رود بامن سخن بگو! حسین (ع) هم یاهای مادر را می بوسید و گفت: ای مادر! من فرزندت حسین هستم. قبل از اینکه قلبم شکافته شود و مرگم فرارسد، بامن حرف بزن!

اسماء به آن دویزرگوار عرض کرد: ای فرزندان رسول خدا! بنزد پدرتان بروید و او را از مرگ مادر تان خبردار کنید! آندو به مسجد رفتند و صدا بگریه بلند نمودند.

اصحاب رسول خدا (ص) با استقبال آندو رفتند و گفتند: ای فرزندان رسول خدا! چرا گریه می کنید؟ خدا هرگز چشمان شما را گریان نگرداند!

گفتند: مادرمان فاطمه (س) از دنیا رفته است!

وقتی علی (ع) این خبر وحشت آور را شنید، بر زمین افتاد و غش کرد. آب آوردند و بر حضرت ریختند. وقتی به هوش آمد فرمود: ای فاطمه! بعد از تو خود را به چه شخصی تسلی^۲ دهم؟

بعد از انتشار خبر شهادت حضرت فاطمه (س) در مدینه، مردان و زنان همه گریان شدند و در مصیبت آن حضرت، شیون کنان بسوی خانه آن بانو، دویدند. زنان بنی هاشم در خانه آن حضرت جمع شدند و از صدای شیون آنها مدینه به لرزه در آمد.

امّ کلثوم نزد قبر رسول خدا (ص) رفت و گفت: پدر جان! ای رسول خدا! امروز مصیبت تو بر ما تازه شد و امروز تو از دنیا رفتی! و دختر خود را با خود بردی.

مردم در مقابل خانه حضرت جمع شده و گریه می کردند و منتظر تشییع جنازه بودند. در این موقع ابوذر بیرون آمد و گفت: تشییع جنازه امروز به تأخیر افتاده است. «منتهی الامال»

نقل شده است که در هنگام غسل دادن بدن مقدّس فاطمه (س)، اسماء آب می ریخت و علی (ع) از زیر لباس، غسل می داد. ناگاه علی (ع) دست از غسل کشید و سر به دیوار گذاشت و های های شروع به گریه کردن نمود.

اسماء گفت: شما خود به بچه ها سفارش نمودید که در حضور دیگران، خوددار باشند و بی تابى نکنند. چرا خودتان بی تاب شده اید؟

فرمود: در حین غسل، دستم به محل شکستگی پهلوی فاطمه رسید و نتوانستم خودداری بکنم.

ریز آب روان اسماء ولی آهسته آهسته به جسم اطهر زهرا ولی آهسته آهسته بین بشکسته پهلوی سیه گردیده بازویش بریز آب روان رویش ولی آهسته آهسته بود خون جاری ای اسماء هنوز از سینه زهراء بنالم زین مصیبتها ولی آهسته آهسته حسن ای نور چشمانم حسین ای راحت جانم بیایند با دل خونبار ولی آهسته آهسته همه خواب و علی بیدار سرش بنهاد بر دیوار بگرید با دل خونبار ولی آهسته آهسته روم شبها سراغ او به قبر بی چراغ او بگیریم از فراق او ولی آهسته آهسته

وقتیکه شب شد، علی(ع)، حسنین(ع)، عمار، ابوذر، سلمان و گروهی از بنی هاشم، بر بدن فاطمه(س) نماز خواندند و غریبانها او را تشییع و سپس دفن کردند. در اطراف قبر او هفت قبر دیگر ساختند تا محل قبرش مخفی باشد و از طرف دشمنان مورد هتک حرمت قرار نگیرد!

آمده است وقتی علی (ع) از کفن کردن فاطمه (س) فارغ شد، فرزندان زهراء و همچنین فضّه، خادمه آن بانو را صدا زد تا برای آخرین بار فاطمه (س) را ببینند و با او وداع نمایند. فرمود:

ای زینب! ای سکینه! ای فضّه! ای حسن! ای حسین! ایائید و برای آخرین بار از مادر تان فاطمه (س) توشه برگیرید که دیدار بعدی در بهشت است.

در این موقع حسن (ع) و حسین (ع) آمدند و صدا زدند: آه و افسوس! که آتش دل در مصیبت جدّمان رسول خدا و مادر ما فاطمه، خاموش نخواهد شد. مادر جان! وقتی رسول خدا را دیدار کردی، سلام ما را به او برسان و حال غربت و بی مادری ما را برایش تعریف کن!

علی (ع) می گوید: من خدا را شاهد می گیرم که در این موقع، ناگاه ناله ای از بدن فاطمه (س) بلند شد و دستهایش از کفن بیرون آمد و حسنین را بر سینه چسباند.

در این وقت، هاتفی از آسمان ندا کرد: ای ابوالحسن! این دو را از روی سینه فاطمه (س) بردار که بخدا سوگند! فرشتگان آسمانها رابه گریه آوردند.

من نیز آندو را از روی بدن فاطمه(س) برداشتم و بندهای کفن را بستم. «زندگانی حضرت فاطمه(س)»

از امام سجاد(ع) روایت شده که چون فاطمه(س) را بخاک سپردند، علی(ع) به گریه افتاد و رو به قبر رسول خدا(ص) نمود و فرمود: ای رسول خدا! بعد از رحلت تو، صبرم کم شد و با رحلت فاطمه(س)، قوتم کاسته گردید. ولی همانطور که بر مصیبت شما صبر نمودم، و بر اندوه جدایی شما تاب آوردم، بر این مصیبت جدید نیز صبر خواهم نمود.

ای پیامبر! امانتی را که بمن سپرده بودی بخود برگرداندی و گروگان خود را از من پس گرفتی و حضرت زهراء(س) را پیش خود بردی. ای رسول خدا! اندوه من همیشه خواهد بود و شبهای من پیوسته به بیداری خواهد گذشت. «جلاء العیون ص 147»

امام حسن مجتبی (ع)

تولد:

میلاد آن حضرت در شب نیمه رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه بوده است. در سنّ سی و هفت سالگی به مقام امامت رسیدند و بعد از ده سال امامت، در سنّ چهل و هفت سالگی بدست عوامل معاویه به شهادت رسیدند. مرقّد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است.

القاب آن جناب: مجتبی، سبط، سید، امین، حجت، برّ، نقی و زکی است. کنیه آن حضرت ابامحمد بوده است.

امام سجاد (ع) فرمود: وقتی امام حسن (ع) متولد شد، فاطمه (س) به علی (ع) فرمود: نامی برای این کودک انتخاب کن! علی (ع) فرمود: من قبل از پیامبر این کار را نمی کنم. سپس کودک را به نزد پیامبر (ص) بردند و خواهش کردند که اسمی بر او بگذارد. حضرت فرمود: من در نامگذاری این کودک بر خدا سبقت نمی گیرم. در این هنگام وحی نازل شد و جبرئیل سلام خدا را ابلاغ کرده و گفت: خدا می فرماید: علی بن ابیطالب برای تو

مانند هارون برای موسی(ع) است. نام پسر هارون را که شُبْر است بر او بگذار. رسول خدا(ص) فرمود: لغت من عربی است؟ جبرئیل گفت: عربی شُبْر، حسن است.

پس نام حسن را بر این کودک گذاشتند.

عبادت امام حسن(ع)

نقل شده که:

هنگام وضو رنگ امام مجتبی(ع) دگرگون می شد و حالت وحشت زده به امام دست می داد. علت را می پرسیدند. می فرمود:

می خواهم در مقابل پروردگار عالمیان بایستم.

هنگام نماز بندهای بدن امام می لرزید و هنگامیکه بیاد قیامت می افتاد، ناله ای می کرد و بیهوش می شد.

هر که امام را ملاقات می کرد، می دید که به ذکر خدا مشغول است. و...

علم به ارحام! :

از عبدالله بن عباس نقل شده که:

روزی نزد امام حسن مجتبی(ع) بودم که قصابی در حالیکه گاوی را با خود می برد از کنار ما رد شد.

امام فرمود: بچه‌ای در شکم این گاو است که ماده بوده و سرِ دُم و پیشانی او سفید است.

من بدنِ بال قصاب رفتم و هنگامیکه گاو را ذبح کردند و پوست او را در آوردند و شکم او را شکافتند، دیدم همانطور که امام خبر داده بود است! نزد امام برگشتم و گفتم: خدا در قرآن علم به ارحام را مخصوص خود قرار داده است!

امام فرمود: ما به اموری که پوشیده است، مطلعیم! اواز اموری خبر داریم که نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل، هیچکدام آنرا نمی‌دانند و منحصر به محمد و اهلبیت اوست. «منتهی الامال ج 1»

مکارم اخلاق:

عربی نزد امام حسن (ع) رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید، امام دستور داد هر چه پول در خانه بود، آورند. مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند! او گفت: مولایم! چرا نگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شما را بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم؟ فرمود: ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود، به او کمک می‌کنیم.

جواب ناسزا :

روزی یکنفر شامی سر راه امام حسن (ع) را گرفت و به حضرت ناسزاهاى زیادى گفت. تا زمانیکه آن مرد حرف مى زد، امام ساکت بود. وقتیکه اوساكت شد، امام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای پیرمرد! گمان مى کنم غریب هستی و امر بر تو مشتبه شده است. اگر چیزی از ما مى خواهی بتو مى دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد مى کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر مى نمائیم و اگر بی لباس هستی، بتو لباس مى دهیم و اگر محتاج مى باشی، تو را بی نیاز مى کنیم و اگر حاجتى داری حاجت تو را بر آورده مى نمائیم و اگر بخانه ما بیائی تو را مهمان مى کنیم و...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید، به گریه افتاد و گفت: من شهادت مى دهم که تو خلیفه خدا در زمینى. «منتهى الامال ج 1 ص 417»

کعبه در هوا :

از زید بن ارقم نقل شده که:

در مسجد الحرام نزد امام حسن مجتبی (ع) رسیدم و از حضرت تقاضا کردم معجزه‌ای بمن نشان بدهد تا برای مردم کوفه نقل کنم.

امام دعائی خواند. ناگاه کعبه در هوا بلند شد! عده‌ای از مردم با دیدن این صحنه می گفتند: اعجوبه است! و بعضی آن را سحر می خواندند. در این موقع عده‌ای در زیر کعبه رفتند. سپس حضرت آنرا بحال خود برگرداند. «حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ»

نشان دادن علی (ع) بعد از شهادت :

بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع)، عده‌ای نزد امام حسن (ع) آمدند و درخواست کردند که: از آن معجزاتی که پدرت داشت، توهّم یکی بمانشان بده! امام فرمود: آنگاه ایمان می آورید؟ گفتند: آری! بخدا سوگند ایمان می آوریم. حضرت گوشه پرده را کنار زدند. ناگاه مردم مشاهده کردند که علی (ع) در آنجا نشسته است. امام فرمود: این شخص را می شناسید؟

گفتند: آری این امیر مؤمنان علی (ع) است. ماهمگی شهادت می دهیم که تو حجت برحق خدائی و تو بعد از علی (ع) امام هستی. همانطور که بعد از رحلت پیامبر، علی (ع) او را در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد، تو هم امیر مؤمنان را بما نشان دادی.

امام فرمود: مگر سخن خدا را در قرآن نخوانده اید که می فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ

وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» بقره 154

وقتی که شهداء این مقام را داشته باشند که بعد از شهادت زنده باشند، درباره ما چه می توانید بگوئید؟

همگی گفتند: ای فرزند رسول خدا! ما ایمان آوردیم و تو را تصدیق می کنیم. «بحار ج 43»

صلح با معاویه:

امام حسن مجتبی (ع) با دسیسه های معاویه و نفوذی های او در لشکر امام حسن (ع)، مجبور شد بعد از شش ماه خلافت مسلمین، با معاویه صلح نماید.

در عین حال مواد صلحنامه طوری تنظیم شد که اگر معاویه به آن عمل می نمود، آینده را به نفع شیعیان و اسلام تغییر می داد.
چند بند از صلحنامه:

- 1- معاویه حق تعرض به امام حسن (ع) را ندارد. 2- معاویه خلیفه است و باید در میان مردم، طبق کتاب خدا و سنت رسول و خلفای شایسته عمل کند. 3- معاویه نباید بعد از خود کسی را خلیفه قرار دهد. 4- مردم در هر کجا که باشند از شرّ معاویه در امان باشند. 5- اصحاب و شیعیان علی (ع) و جان و مالشان از شرّ معاویه در امان باشند. 6- نسبت به حسنین (ع) و سایر اهل بیت (ع)، حيله و تزویر نکند. 7- هیچکس حق ندارد به علی (ع) ناسزا بگوید.

بعد از صلح با معاویه، عده ای از جاهلان بر امام حسن (ع) ایراد می گرفتند. حضرت در این رابطه به آنها فرمود: وای بر شما! چه می دانید که من چه کرده ام؟ بخدا سوگند! آنچه من انجام دادم برای شیعیان از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب کند، بهتر است. آیا نمی دانید که من امام شما هستم؟ و اطاعت من بر شما واجب است و من طبق سخن رسول خدا (ص) یکی از دو سرور بهشت هستم. گفتند: آری. فرمود: آیا نمی دانید که وقتی

خضر، کشتی را سوراخ کرد و دیوار را ساخت و کودکی را گشت، حضرت موسی (ع) از او ناراحت و عصبانی شد زیرا از حکمت این کارها خبر نداشت. در حالیکه این کارها نزد خدا درست بود. آیا نمی دانید که هر کدام از ما امامان بیعت یک طاغوت و فرعون را برگردنمان داریم. به غیر از قائم (ع) که حضرت عیسی (ع) پشت سر او نماز می خواند و خداوند تولد او را مخفی می دارد و او را غایب می سازد تا بیعت هیچ طاغوتی به گردن او نباشد و او نهمین فرزند برادریم حسین (ع) است. که خداوند عمر طولانی به او می دهد. سپس او را در حالیکه جوان بوده و کمتر از چهل سال دارد، ظاهر می سازد تا دانسته شود که خدا بر هر چیز قادر است. «بحار ج 44 ص 19»

سخنانی از امام حسن مجتبی (ع):

1- «شخصی از امام مجتبی (ع) پرسید: چرا برای خواندن نماز، بهترین لباسها را می پوشی؟ فرمود: زیرا خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. من هم می خواهم خود را برای خدایم زیبا کنم. که خدا فرمود: در هنگام نماز زینت کنید.»

2- «امام رضا (ع) فرمود: زنی به امام باقر (ع) گفت: من متبتله هستم! حضرت فرمود: در نزد تو بتل به چه معنی است؟ گفت: یعنی تصمیم دارم که هیچگاه ازدواج نکنم.

امام فرمود: چرا؟ گفت: می‌خواهم به این وسیله دارای فضیلت بشوم. امام فرمود: از این تصمیم برگرد! زیرا اگر در ازدواج نکردن فضیلتی بود، حضرت فاطمه (س) هم قبل از تو این کار را می‌کرد! زیرا هیچکس نمی‌تواند در فضیلتی از فاطمه (س) پیشی بگیرد.»

3- «علم خویش را به مردم بیاموزید و علم دیگران را فرا بگیرید تا دانسته‌ها را انفاق کرده و ندانسته‌ها را یاد گرفته باشید.»

4- «مردم در خانه بی‌خبری هستند، عمل می‌کنند ولی از نتیجه خبر ندارند. و چون به آخرت می‌رسند، به خانه یقین وارد شده، سرانجام رامی‌بینند و عمل نمی‌توانند بکنند.»

5- «سه چیز مایهٔ هلاکت است: حرص، تکبر، حسد
تکبر، دین را خراب می‌کند چنانکه شیطان را دچار لعنت کرد.
حرص دشمن جان است، چنانکه آدم (ع) را از بهشت بیرون نمود.
حسد پیش در آمد فساد است چنانکه قایل را به کشتن هابیل وادار کرد.»

6- «علی (ع) از حسن پرسید: عقل چیست؟ فرمود: آینه که قلبت آنچه را به آن سپرده‌ای، نگاه دارد.

پرسید: دوراندیشی و حزم چیست؟ فرمود: آینه که منتظر فرصت بمانی و هر جا ممکن شد، شتاب کنی.

پرسید: جهل چیست؟ فرمود: فرصت نارسیده را رسیده پنداشتن و در اقدام، شتاب کردن!»

7- «کسیکه عقل ندارد، ادب هم ندارد.»

8- «از امام پرسیدند: از جمله افراد پست چه کسی است؟ فرمود: آنکه در بازار غذا می خورد!»

9- «ای فرزند آدم! از چیزهایی که خدا حرام کرده، دوری کن تا عابد باشی!

به آنچه خدا برای تو مقدر کرده، راضی باش تا بی نیاز باشی!

با همسایگانت، خوشرفتار باش تا مسلمان باشی!

با مردم آنگونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند تا عادل باشی!»

10- «جُناده می گوید، در هنگام قبل از رحلت امام مجتبی (ع) از حضرت درخواست موعظه کردم.

فرمود: قبل از رسیدن اجلت، خود را برای سفر آخرت مهیا نما
و توشه فراهم کن!

تو طلب روزی می کنی، در حالیکه مرگ تو را می طلبد.

غم رزق آن روزی را که هنوز نیامده نخور!

از مالی که بیشتر از نیازت است، بهره ای نخواهی برد و فقط خزانه
دارشخص دیگری هستی!

در حلال دنیا حساب و در حرام آن عقاب و در شبهات عقاب
و سرزنش است.

دنیا را مثل مرداری فرض نما که فقط به اندازه نیاز از آن استفاده
نمائی که اگر مال و ثروت از حلال باشد، در دنیا زاهد بوده باشی
و اگر از حرام باشد، مانند گوشت مرداری است که در موقع
ناچاری بر تو حلال است پس مرتکب گناهی نشده ای و کمتر
عتاب می شوی!

11- «ای فرزند آدم! تو از زمانی که متولد شده ای دائماً عمر خود را
تلف می کنی! پس از آنچه در دست داری، برای سفر آخرت خود
توشه بردار! زیرا که مؤمن، زاد و توشه بر می دارد ولی کافر لذت
می برد و خوشگذرانی می کند.»

به یکی از فرزندان فرمود: ای پسر جانم! با احدی برادری نکن تا زمانی که بدانی کجاها می رود و کجاها می آید و چه ریشه ای دارد.

و چون خوب از حالش آگاه شدی و معاشرتش را پسندیدی، با او برادری کن بر: گذشت از اشتباهات یکدیگر و کمک به هم در سختی ها.

12- «به شخصی که از بیماری عافیت یافته بود، فرمود: خدا یادت کرد، تو هم یادش کن! او از تو گذشت، تو هم شکرش نما!»

13- «حقیقتاً پر دیده ترین چشمها، آن است که در خیر نفوذ کند و شنواترین گوشها آن است که تذکرات را بشنود و از آن سود ببرد و سالمترین دلها آن است که از شبهه ها پاک باشد.»

14- «شکر بر نعمت و صبر بر ناگواریها، خیری است که در او شرّ نیست!»

15- «برای دنیا چنان کار کن که گوئی همیشه زنده ای! و برای آخرت چنان کار کن که گویا فردا می میری!»

16- «یک رفتاری و حسن معاشرت، نشان کمال خردمندی است.»

فرزندان امام دوم :

1-حسن که فاطمه دختر امام حسین(ع) را به عقد خود درآورد. 2-زید 3-قاسم 4-عمرو 5-عبدالله که این سه در کربلا بشهادت رسیدند. 6-عبدالرحمن که قبل از رسیدن به کربلا رحلت نمود. 7-حسین 8-طلحه

درباره شهید فخر:

حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن در زمان خلیفه موسی عباسی قیام کرد و در جنگی که در سرزمین فخر در نزدیکی مدینه صورت گرفت، بشهادت رسید.

عبدالعظیم حسنی:

او با چند نسب به امام مجتبی (ع) می رسد و از اصحاب امام رضا(ع) و امام جواد(ع) و امام هادی(ع) و از عالمان و زاهدان بزرگ بوده است.

شخصی خدمت امام هادی(ع) رفت. امام فرمود: کجا بودی؟ گفت: زیارت قبر امام حسین(ع) رفته بودم. امام فرمود، اگر به زیارت قبر عبدالعظیم که در محل شماست رفته بودی، مثل کسی بودی که به زیارت امام حسین(ع) رفته بود.

شهادت امام حسن مجتبی(ع):

از امام صادق (ع) روایت شده که امام حسن (ع) به اهل بیت خود می فرمود: من مانند رسول خدا (ص) به زهر شهید خواهم شد. سؤال می کردند: چه شخصی این کار را می کند؟ می فرمود: همسرم جُعه! دختر اشعث بن قیس که معاویه زهری برایش می فرستد و به او سفارش می کند که آن زهر را به من بخوراند! گفتند: او را از خانه ات بیرون کن و او را از خود دور نما! می فرمود: تا گناهی از او سر نزده است، من چگونه او را از خانه بیرون کنم؟ ولی شخصی به غیر از او، مرا نخواهد گشت!

بعد از مدتی، معاویه زهری برای جُعه فرستاد و پیغام داد که اگر این زهر را به حسن (ع) بخورانی، صد هزار درهم بتو می دهم و تورا به عقد پسر، یزید در می آورم! آن زن هم تصمیم گرفت به توصیه معاویه عمل نماید و امام را مسموم کند.

روزی جناب امام حسن (ع) روزه بود و روز بسیار گرمی بود و تشنگی بر آن جناب اثر کرده بود و سخت تشنه بود. جُعه ظرف شیری را که به زهر آغشته بود، برای حضرت آورد. چون امام از آن شیر آشامید، احساس کرد که مسموم شده است. فرمود: **اَنَا لَئِلهِ وَاَنَا الیهِ راجعون.**

سپس خدا را حمد کرد که او را از این جهان فانی به بهشت باقی منتقل می کند و به دیدار جدّ و پدر و مادر و عموهای خود، حمزه و جعفر، دیده او را روشن می کند. بعد به جُعه فرمود: ای دشمن خدا! مرا گشتی؟ خداوند تو را بگشاید! قسم به خدا! که بعد از من، احدی تو را به زنی نمی گیرد و آن شخص تو را فریب داد و خداوند، تو و او را به عذاب خود، خوار فرماید!

در ایّامی که امام مسموم و در شرف شهادت بود، مردی خدمت امام آمد و مشغول صحبت با حضرت بود، ناگاه از گلوی امام، خون بیرون آمد. حضرت طشتی طلبید و در

زیر خونها قرار داد آن شخص سؤال کرد: چرا از گلویتان خون می آید؟ فرمود: معاویه زهری فرستاده بود که آنرا بمن خوراندند و زهر به جگر من رسیده است! و این خونها قطعات جگر من می باشند پرسیدند: چرا خود را معالجه نمی کنید؟ فرمود: مرگ را باچه می توان معالجه نمود؟

در این میان، امام حسین (ع) به همراه اسود وارد شدند. حسین (ع) برادر خود را در آغوش گرفت و سر مبارک و میان دو چشمش را بوسید. سپس نزد برادر نشست و مدتی آندو باهم نجوا نمودند. اسود گفت: **اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. گویا خبر رحلت امام حسن (ع) به برادرش رسیده است. «منتهی الامال»

از زیاد مخارق نقل شد است که: وقتی زمان شهادت امام حسن (ع) رسید، برادرش حسین (ع) را فراخواند و فرمود: ای برادر! هنگام جدائی من رسیده است و من به خدای خویش ملحق می شوم.... ای حسین! چون از دنیا

رفتم، چشم مرا بر هم گذار و مرا غسل و کفن کن! سپس بدنم را در تابوت گذاشته و بر سر قبر پیامبر بیر تا با او دیدار کنم. بعد بسوی قبر جدّه ام فاطمه بنت اسد بیر و در آنجا دفنم نما! مردم گمان می کنند که شما می خواهید مرا در کنار رسول خدا (ص) به خاک بسپارید و جمع شده و از شما ممانعت می کنند! تورا بخدا سوگند! مبادا در باره من به اندازه شیشه حجامتی خون ریخت شود!...

وقتی امام رحلت نمود، حسین (ع) بعد از غسل و کفن و نماز بر بدن شریفش، جنازه را طبق وصیت، بطرف مرقّد نبیّ اکرم (ص) حرکت داد. امّا مروان، حاکم مدینه، دستور داد تا مأمورین راه را بر جنازه امام حسن (ع) بستند! «ارشاد» و طبق روایتی آن بدن شریف را تیر باران کردند، بطوریکه هفتاد تیر از بدن حضرت، بیرون کشیدند. «منتهی الامال»

از رسول خدا (ص) در فضیلت زیارت امام حسن (ع) نقل شده که: چون فرزندم حسن را به زهر شهید کنند، ملائکه آسمانهای هفتگانه بر او می گریند و همه چیز حتی پرندگان آسمان و ماهیان دریاها بر او می گریند. هرچشمی که بر او بگیرد، چشمش در روزیکه چشمها کور می شوند، کور نمی گردد. و هر شخصی که بر مصیبت او اندوهگین شود، دلش در روزیکه دلها اندوهگین است، غمگین نمی شود. و هر که او را در بقیع زیارت کند، در روزیکه قدمها بر پل صراط لرزان است، قدمش بر پل صراط ثابت باشد. «منتهی الامال»

ای که ماهی دریا، برایت گریه کرده پیغمبر و زهرا، برایت گریه کرده
عالم محیط غربت، زائر ندارد تربت مظلوم حسن جان، مظلوم حسن جان
ای اولین مظلوم عالم بعد بآباد در خانه خود هم غریب از جور اعداء
شریک زندگانیت گردیده خصم جانت مظلوم حسن جان مظلوم حسن جان

امام حسین (ع)

تولد:

امام حسین (ع) در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه، در حالیکه شش ماه بیشتر در شکم مادرش زهراء (س) نبود، متولد شد. در 45 سالگی به امامت رسید و در 55 سالگی در محرم سال 61 هجری قمری بشهادت نائل آمد. در هنگام تولدش، چون فاطمه زهراء (س)، شیر نداشت، رسول خدا (ص) به معجزه الهی انگشت سبابه خود را در دهانش می گذاشتند و او از پیامبر تغذیه می نمود. نام او را بدستور خدا، حسین معادل شیر نام پسر دوم هارون (ع) جانشین موسی (ع) گذاشتند. گفته اند که قبل از اسلام نام حسن و حسین سابقه نداشته است.

در وقت ولادتش، گروهی از فرشتگان به سرپرستی جبرئیل در حالیکه فطرس ملک را به همراه داشتند، برای عرض تبریک الهی

بر پیامبر نازل شدند. جبرئیل بعد از ادای مأموریت، به رسول خدا عرضه داشت که فطرس مورد غضب الهی است، شما شفاعت کنید تا خدا از او راضی شود.

پیامبر فرمود که خود را به قنடைء حسین (ع) بمالد! چون چنین کرد خدا او را بخاطر حسین (ع) بخشید. در هنگام صعود فطرس به آسمان، این فرشته عرضه داشت که در مقابل این محبت حسین (ع)، منم سلام زائرینش را در هر کجای زمین که باشند، به او می‌رسانم.

روایات در شأن حسین (ع)

1- «در حدیث قدسی است که: حسین را مأمور و حیم کردم و او را با شهادت، گرامی داشتم و کار او را به سعادت ختم نمودم.»

2- «پیامبر (ص): حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است.»

3- «پیامبر (ص): کسی که در مصیبت حسین (ع)، دیگران را بگریاند، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند، بهشتی خواهد بود.»

4- «پیامبر (ص)، خطاب به امام حسین (ع): تو سیدی! فرزند سیدی! پدر ساداتی! تو امامی! فرزند امامی! پدر امان هستی! تو

حجّتی! فرزند حجّتی! پدر حجّتها هستی! و از صلب تو نه تن امام
 بوجود می آید که نُهم آنها قائم آل محمد است.»

5- «امام سجاد (ع): هر مؤمنی که برای حسین، طوری گریه کند که
 اشکش بر گونه اش جاری شود، خدا، خدا غرفه ای در بهشت به او
 اختصاص می دهد.»

6- «امام صادق (ع): یک قطره اشک در مصیبت حسین، باعث
 آمرزش گناهان می شود اگر چه گناهان همانند کف دریا زیاد
 باشد.»

7- «امام صادق (ع): هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر
 سیدالشهداء که اجر او محدود نیست!»

8- «امام صادق (ع): هر که در مصیبت حسین، شعری بگوید و
 بگرید و بگریاند، خدا او را می آمرزد و بهشت را برای او واجب
 می کند.»

9- «امام صادق (ع): خداوند در عوض شهادت حسین (ع)، امامت را
 در فرزندانش، شفا را در تربتش و اجابت دعا را در کنار قبرش قرار
 داد و رفت و برگشت زائر حسین (ع)، جزء عمرش حساب
 نمی شود.»

10- «امام رضا(ع): کسیکه روز عاشوراء، بدنبال کارهای دنیوی نرود، خدا حاجتهای دنیوی و اخروی او را روا می‌دارد. و کسیکه روز عاشوراء، روز حزن و اندوه و مصیبتش باشد، خداوند عزوجل روز قیامت را، روز شادی و سرورش قرار می‌دهد.»

11- «امام رضا(ع): ای پسر شیب! اگر چنان برای حسین(ع) گریه کردی که اشکت بر گونه ات جاری شد، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می‌آمرزد.

ای پسر شیب! اگر می‌خواهی در حالی با خدا ملاقات کنی که گناهی بر گردنت نباشد، حسین(ع) را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر می‌خواهی در اطاقهای بهشت، با پیامبر(ص) باشی، قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شیب! اگر می‌خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی، هرگاه بیاد آنها افتادی بگو: «یالیتنی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً» ای کاش من هم با آنها بودم و به این رستگاری عظیم می‌رسیدم.

ای پسر شیب! اگر می‌خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، در اندوه ما، غمگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش

وہمیشہ با ولایت ماہمراہ باش کہ اگر شخصی سنگی راہم دوست بدارد، خدا اورا با آن سنگ محشور می نماید.»

12- «ای زرارہ! آسمان بہ مدت چہل روز در عزای حسین (ع) گریست.»

13- «حذیفہ گوید کہ: دیدم کہ پیامبر، دست حسین را گرفتہ است و می فرماید: ای مردم! این حسین بن علی است. اورا بشناسید! سو گند بہ آنکہ جانم در دست اوست، او در بہشت است. و دوست دارانش در بہشتند و دوستان او دوستدارانش نیز در بہشتند.»

14- «پیامبر (ص): بخاطر شہادت امام حسین (ع)، در دل مؤمنین، حرارتی حاصل می شود کہ ہرگز سرد نمی گردد.»

15- «پیامبر (ص): حسن و حسین، سرور جوانان بہشتند.»

گریہ رسول خدا (ص)

در روز ہفتم ولادت حسین (ع) بعد از اینکہ گوسفندی برایش عقیقہ کردند و سرش را تراشیدہ ہم وزن موی سرش، نقرہ صدقہ دادند و سرش را با خلوق، خوشبو نمودند، رسول خدا (ص) اورا بردامش نشانہ و فرمود:

ای ابا عبد اللہ! کشتہ شدن تو بر من چہ بسیار سخت است.

اسماء گفت: پدر و مادرم به فدایت باد! این چه خبری است که روز اول و امروز فرمودید و گریه نمودید؟

فرمود: برای این فرزند دلبندم می‌گیریم که کافران بنی‌امیه او را به شهادت می‌رسانند. شخصی او را می‌کشد که در دین من شکاف ایجاد می‌نماید و به خداوند کافر می‌شود!

سپس فرمود: خدایا! از تو در حق این دو فرزندم آن را می‌خواهم که ابراهیم درباره‌ی ذریه‌ی خود خواست. خدایا! این دو و دوستدار این دو را دوست بدار! و دشمنان این دو را لعن نما! لعنتی بسیار که آسمان و زمین از آن لعنت پر شود.

القاب و کنیه‌ها

سید الشهداء، سید شباب اهل الجنه، ثار الله، مظلوم، شهید، قتیل العبرات «کشته‌اشکها»، و ترالله، العابد، الزاهد، الصدیق، الطهر، الطاهر، الطیب، المبارک، الرضی، المرضی، التقی، الهادی، المهدی، الذائد «دفاع کننده»، المجاهد، العالم، امام الهدی، سبط الرسول، قره عین البتول، صفوة الله بر گزیده خدا، خالصة الله

و کنیه حضرت اباعبدالله و ابو الشهداء بوده است.

عبادت و مکارم الاخلاق

«به امام سجاد (ع) گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود؟ فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم. زیرا پدرم در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند.»

«وقتی که عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین (ع) را شنید، گفت: بخدا سوگند! شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز بود و روزهای زیادی را به روزه می گذراند.» اهل البیت ص 270

دعای روز عرفه

پسران غالب اسدی (بشر و بشیر) حکایت کرده اند که: در عصر روز عرفه، نهم ذیحجه الحرام، در بیابان عرفات همراه حسین (ع) بودیم. آن حضرت با کمال خشوع و بندگی از خیمه بیرون آمد و با جمع کثیری از اصحاب و فرزندان به دامنه ی چپ کوه ایستاد، صورت مبارک به جانب کعبه گرداند، دستها را چونان مستمند ضعیفی به سوی آسمان گشود، و این دعا را قرائت فرمود:

«حمد و سپاس خدایی را که چیزی نمی تواند قضا و خواسته ی او را رد کند و از عطا و بخشش او جلوگیری نماید.

دست او در سخاوت و کرم باز است و هر چیزی را به حکمت خویش نیکو و متقن قرار داده است، تلاش پنهان کاران بر او مخفی نیست و آنچه به او سپرده شود تباه نمی گردد اوست پاداش و کیفر دهنده‌ی همه و اصلاح کننده‌ی حالات بندگان قناعت پیشه و رحم کننده‌ی ناتوانان و ضعیفان، فرود آورنده منافع و کتاب جامع - قرآن - نورانی و فروزان، و اوست شنونده‌ی دعاها و برطرف کننده‌ی گرفتاریها و بالا برنده‌ی درجه‌ی نیکوکاران و کوبنده‌ی ستمگران، خدایی به جز او نیست، همتا ندارد و چیزی ماندش نیست، و اوست شنوا و بینا و لطیف⁽²⁸⁾ و آگاه، و بر هر چیزی قادر و توانا.

بارالها به سوی تو روی می آورم و به پروردگاری تو گواهی می دهم، اعتراف و اقرار دارم که تو پروردگارم هستی و بازگشتم به سوی توست، پیش از آنکه چیزی باشم و نشانی از من باشد به نعمت بر من آغاز کردی و مرا از خاک آفریدی...

سپس مرا صحیح و سالم، برای هدایتی که از پیش مقدر فرموده بودی به دنیا آوردی و مرا در گهواره که کودک‌ی خردسال بودم حفظ کردی و از غذاها، شیر گوارا روزیم دادی، دل پرستاران را نسبت به من مهربان ساختی، و مادران دلسوز را به تربیت من وا داشتی، و مرا از آزارها و شرور پنهانی جن حفظ کردی و از فزونی و کاستی سالم نگاهداشتی، - پس تو بلند مرتبه‌ی ای رحیم ای رحمان - تا آنگاه که زبان به سخن گشودم، و تمام گردانیدی به من نعمتهای کامل خود را و همه ساله مرا پروراندی تا که خلقتم کامل شد و نیرویم اعتدال یافت، جت خود را بر من تمام کردی که معرفت و شناخت خود را به من الهام نمودی، و مرا به عجایب حکمت خود

شگفت زده کردی و به آفرینش‌های بی سابقه‌ات که در آسمان و زمینت بوجود آوردی هشیارم ساختی و برای سپاسگزاری و یادت آگاهم ساختی و اطاعت و پرستش خویش به من واجب کردی و آنچه پیامبران آوردند به من فهماندی و پذیرفتن آنچه موجب خشنودیت می‌شود بر من سهل و آسان کردی و به یاری و لطفی که در همه‌ی این مراحل نسبت به من داشتی بر من منت نهادی.

بارالها راضی نشدی که برخی از نعمتها را به من ندهی، به جود عظیم و احسان دیرینه‌ات انواع خوردنیها و آشامیدنیها و انواع پوششها و لباسها را روزیم گردانیدی.

آنگاه که همه‌ی نعمتها را بر من تمام گردانیدی و همه‌ی بلاها را از من دور گردانیدی، نادانی من و نیز گستاخیم بر تو بازت نداشت که مرا به موجبات قرب راهنمایی کنی و به آنچه مرا در نزد تو جا می‌دهد موفق گردانی.

خدایا کدام یک از نعمتهایت را بر شمرم و یاد کنم یا به شکر کدامیک از عطایای تو بپردازم در حالیکه نعمتها و عطایای تو بیش از آن است که شمارندگان بتوانند آنها را بشمارند یا حسابداران بتوانند به آن علم پیدا کنند. اضافه شدت‌ها و ناراحتی‌ها و بلاهایی که از من دور داشتی افزونتر از سلامتی و عافیت و راحتی‌هایی است که برای من آشکار است.

خدایا من ترا به حقیقت ایمانم و... گواه می‌گیرم، و اگر به فرض در همه‌ی عصرها و دهرها زنده بمانم و در صدد بر آیم و بکوشم که شکر یکی از نعمتهایت را به جا

آورم توانایی آن راندارم، مگر تو بر من منت نهی که خود موجب شکر جدید و ثنای تازه‌یی خواهد گردید...

بارالها مرا چنان کن که از تو آن چنان ترسم که گویی ترا می‌بینم و مرا به نعمت تقوی و پرهیزگاری سعادت‌مند گردان و به سبب ارتکاب معصیت و نافرمانی بدبخت‌م نگردان.

بارالها بی‌نیازی را در نفس و جانم، و یقین را در دلم، و اخلاص را در عملم، و روشنی را در دیده‌ام، و بصیرت و بینایی را در دینم، قرار ده و مرا به عضوها و جوارحم بهره‌مند گردان...

بارالها اگر بخواهم نعمتهای وجود و بخششهای گرانمایه‌ات را بر شمارم نمی‌توانم.

مولای من، تویی که کرم کردی تویی که نعمت دادی تویی که نیکی کردی تویی که به فضیلت رفتار کردی تویی که بخششت را به کمال رساندی تویی که روزی دادی تویی که توفیق عنایت فرمودی تویی که عطا کردی تویی که بی‌نیاز گرداندی تویی که مایه دادی تویی که پناه دادی تویی که مهمات مرا کفایت فرمودی تویی که هدایت کردی تویی که ما را از لغزشها و خطرها حفظ کردی تویی که پرده پوشی نمودی تویی که آمرزیدی تویی که عفو کردی تویی که یاری کردی تویی که نیرو بخشیدی تویی که نصرت نمودی تویی که شفا بخشیدی تویی که عافیت دادی تویی که گرامی داشتی تبارکت ربی و تعالیت فلک الحمد دائما و لک

الشکر واصبا، بزرگی و والایی ای پروردگار من، حمد و ثنا تا به ابد ویژه و مخصوص توست و همیشه و همواره برای توست.

پس آفرید گارابه عصیانم معترفم مرا ببخش و از گناهانم در گذر. ⁽²⁹⁾ «کامل الزیارات ص 68 به بعد- مشیر الاحزان ص 9.

در آن روز حسین علیه السلام آنچنان دلها را با خواندن این دعا به سوی خدا کشید که انبوه خلائق صدایشان به گریه برخاست چنانکه خدای را همراه کلمات امامشان به اجابت خواندند و آمین گفتند. ابن اثیر در کتاب اسد الغابه می نویسد:

«كان الحسين رضى الله عنه فاضلا كثير الصوم و الصلوة و الحج و الصدقة و افعال الخير جميعها ⁽³⁰⁾» لهوف ص 53.

نجات دادن زن مسلمان از دست یزید

یزید به زمان ولایت عهدی، با اینکه همه نوع وسائل شهوترانی و کام جوئی و کامروایی از قبیل پول، مقام، کنیزان رقاصه و... در اختیار داشت چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عفیفی دوخته بود.

پدرش معاویه به جای اینکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد، با حيله گری و دروغ پردازی و فریبکاری، مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن مسلمان را از خانه ی شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده ی پسرش یزید بکشانند. حسین بن علی (ع) از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و

نقشه‌ی شوم معاویه را نقش بر آب ساخت و با استفاده از یکی از قوانین اسلام، زن را به شوهرش عبد الله بن سلام باز گرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده‌ی مسلمان و پاکیزه‌یی قطع نمود و با این کار همت و غیرت الهی‌اش را نمایان و علاقمندی خود را به حفظ نوامیس جامعه‌ی مسلمان ابراز داشت و این رفتار داستانی شد که در مفاخر آل علی (ع) و دنائت و ستمگری بنی امیه، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند. ⁽³⁵⁾ عقد الفرید ج 3 ص 143.

شجاعت امام حسین(ع)

وقتی که امام در کربلا یاران خود را از دست داد و همگی بشهادت رسیدند، نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی‌شد بلکه صورت مبارکش برافروخته‌تر و شاداب‌تر می‌شد.

امام بود و چند هزار نفر لشگر دشمن. ولی وقتی که امام حمله می‌کرد دشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می‌کردند از مقابل امام می‌گریختند. و هنگامیکه نتوانستند در جنگ تن‌به‌تن و جنگ با شمشیر بر امام پیروز شوند، صدای عمر سعد که فرمانده دشمن بود، بلند شد که می‌دانید این مرد کیست؟ او فرزند شیر خدا، علی(ع) است. باید او را سنگباران کنید و هجوم یک

دفعه‌ای بر او برید! و تنها با حمله نا جوان مردانه توانستند امام را خسته و مجروح و سپس شهید بنمایند.»

«روزی کنیز امام حسین (ع) یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد. امام در مقابل او را آزاد فرمود.

همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند. امام نماز را تمام کردند و به قنبر فرمودند: از مال حجاز چه قدر مانده است؟

گفت: پنج هزار درهم. امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند.»

معجزه

زنده شدن پیرزن!

یحیی بن امّ الطویل می گوید:

ما نزد امام حسین (ع) بودیم که جوانی گریه کنان نزد امام حسین (ع) آمد و گفت:

مادر من از دنیا رفته ولی وصیتی نکرده است. فقط گفته است که در مورد اموال من به نظر شما عمل کنیم.

امام فرمود: بلند شوید تا بخانه او برویم.

ما هم با امام بخانه پیرزن رفتیم. وقتی داخل خانه آن زن شدیم، امام از خدا خواستند تا او را زنده کند تا وصیت خود را انجام دهد.

ناگاه پیرزن زنده شد و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد. سپس به امام گفت: ای مولایم! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید بمن بفرمائید.

امام داخل اطاق شدند و به او فرمودند: خداوند تو را رحمت کند. وصیتهای خود را بکن!

او گفت: ای فرزند رسول خدا! من مقداری ثروت دارم که در فلان جا گذاشته‌ام و یک سومش در اختیار شما است تا به شیعیان بدهی و دوسوم دیگر مال پسر من باشد بشرط اینکه از دوستان شما باشد. و اگر با شما اهل بیت (ع) مخالفت کرد این دوسوم را هم شما بردارید و او حقی ندارد. سپس از امام درخواست کرد که بعد از مردن بر او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگش را امام انجام دهد. این سخنان را گفت و مُرد. «بحار ج 44 ص 181»

خصائص الحسینه:

امتیازاتی مربوط به امام حسین (ع) است که در کسی دیگری نیست از جمله:

- 1- روضه او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم (ع) خوانده شد.
- 2- همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند.
- 3- چهارفرسخ در چهارفرسخ جزء کربلا می باشد خوردن خاک حرام است ولی خوردن تربت و خاک این قسمت، شفا می باشد.
- مقدس اردیلی وقتی به کربلا میرفت، مشگی با خود داشت که مدفوع خود را در آن می کرد و در خارج از چهار فرسخی تخلیه می نمود.
- 4- چهار فرشته شبانه روز در حرم حضرت به عزاداری مشغول هستند.
- 5- سفر پر خطر، حرام است ولی سفر کربلا هر چه خطرش بیشتر، ثوابش عظیم تر است.
- 6- سفر کربلا جزء عمر حساب نمی شود.
- 7- در رجعت، اولین امامی که زنده می شود و همو بدن امام مهدی (ع) را بعد از شهادتش غسل می دهد، امام حسین (ع) است.
- 8- او شش ماهه متولد شد و بر شهادتش آسمان و زمین گریست.
- 9- مصیبت شهادت او، بزرگترین مصیبت می باشد.

10- او لقب ثارالله را دارد.

قیام امام حسین(ع):

بعد از مرگ معاویه در سال 60 هجری، و شروع خلافت یزید، امام حسین(ع) قیام نمود و از مدینه به مکه رفت و در نهم ذیحجه که روز شهادت مسلم بن عقیل هم است، بطرف کوفه حرکت کرد و در دوم محرم وارد کربلا شد و در عصر عاشورای سال 61 به شهادت رسید.

اگر چه کل حادثه شهادت امام و یارانش، در کمتر از بیست و چهار ساعت، اتفاق افتاد ولی آنچنان این حادثه عظیم است که هنوز هم خون حسین(ع) می جوشد و ملتهای مظلوم را به حرکت وای دارد.

سخنانی از امام حسین(ع):

1- «نیاز مردم بشما از نعمتهای الهی بر شماست! پس از نعمت الهی ملول نشوید.»

2- «روز عاشورا، خطاب به اصحابش فرمود: ای فرزندان خانواده های بزرگوار! مرگ فقط پلی است که شمارا از سختی و مشقت، به بهشت های وسیع و نعمت های دائمی، منتقل می کند. کدامیک از شما بدش می آید که از زندان به قصر و کاخ، منتقل گردد؟ ولی مرگ برای دشمنان شما، منتقل شدن از قصر و کاخ، به زندان است! پدرم از رسول خدا (ص) نقل کرد که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است! پس مرگ پلی است که شمارا به بهشت و آنها را به جهنم، منتقل می کند. نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است!»

3- «بر من لازم است که در قیامت، زائر خود را ببینم و او را نجات دهم.»

4- «از حضرت سؤال شد که: معرفت الهی چیست؟
فرمود: معرفت اهل هر زمانی به این است که امام و حجّتی که اطاعتش واجب است را بشناسد.»

5- «مرگ در عزّت بهتر از زندگی با ذلّت است.»

6- «مرگ بهتر از عار است و عار بهتر از جهنمی شدن است.»

7- «من شهادت را سعادت دانسته و زندگی با ظالمین را بدبختی می دانم.»

8- «من کشته اشکها هستم! هیچ مؤمنی بیاد من نمی افتد مگر اینکه گریه می کند.»

9- «هیچ شخصی نیست که چشمش بخاطر ما گریان باشد الا اینکه خدا او را در بهشت باندازه یک «حقب» نگه می دارد.»

10- «بهترین افراد کسی است که به افرادیکه از او بریده اند، پیوند د.»

11- «هر کسیکه خدا را آن چنان که سزاوار پرستش است، عبادت کند، خداوند او را به بالاترین آرزویش و بیشتر از حقش، می رساند.»

12- «شخصی از امام پرسید: در چه حالی هستید؟
فرمود: در حالی هستم که خدا در بالای سرم و آتش در مقابلم و مرگ بدنالم و حساب روز قیامت، در اطرافم است. و من در گرو عملم می باشم. آنچه را دوست دارم، نمی یابم و آنچه را بدم می آید، نمی توانم از خودم دور کنم و امورم بدست دیگری است. اگر بخواهد مرا عذاب می کند و اگر بخواهد، می بخشد. پس چه فقیری از من فقیرتر است؟»

13- «ای خدا! کور باد چشمی که تو را نبیند!»

14- «درخواست از دیگران، فقط در سه جا رواست: در مرضی سخت، فقر غیر قابل تحمل، دیه و غرامت طاقت فرسا!»

15- «به پرهیز از کاری که موجب عذرخواهی شود؛ زیرا مؤمن بدی نمی کند تا عذر بخواهد ولی منافق هر روز بدی می کند سپس عذر می خواهد!»

16- «کسی که از تو حاجتی می خواهد، با درخواستش، آبروی خود را حفظ نمی کند؛ ولی تو با روا کردن حاجتش، آبرویت را حفظ نما!»

17- «مردی گفت: من از شیعیان هستم!
امام فرمود: از خدا بترس و چنین ادعائی نکن!
شیعیان ما کسانی هستند که قلبهایشان از هر غل و غشی، پاک و سالم است! بلکه تو بگو که من از دوستان شما هستم!»

18- «شخصی در حضور امام گفت: احسان به آدم ناهل، ضایع می شود!»

امام فرمود: چنین نیست! احسان بمانند باران تند است و به نیک و بد می رسد.»

19- «اگر خدا طاقت کسی را بگیرد، اطاعتش را هم از او بر می‌دارد و اگر قدرت شخصی را بگیرد، تکلیفش را هم از او بر می‌دارد.»

20- «استدراج بنده توسط خدا به این است که به او نعمت فراوان می‌دهد و شکر گذاری را از او می‌گیرد.»

21- «سلام هفتاد حسنه دارد. شصت ونه تا به سلام کننده می‌رسد و یکی به جواب دهنده!»

22- «شخصی از امام درخواستی نمود.

امام فرمود: تقاضا خوب نیست مگر در قرض سنگین یا فقر سخت و یا تعهد مال مهم!

آن شخص گفت: من هم برای یکی از اینها از شما درخواست می‌کنم.

امام دستور داد به او صد سکه دادند.»

23- «شخصی در حضور امام غیبت کرد.

امام فرمود: دست از غیبت بردار که آن خورش سگهای جهنم است.»

24- «بدرستی که اگر دنیا برای کسی باقی می‌ماند، و یا کسی در دنیا باقی می‌ماند، شایسته تر از همه پیامبران بودند که باقی بمانند.»

25- «خداوند دنیا را برای بلا خلق فرمود و اهلش را برای فانی شدن آفرید.»

26- «شکر تو برای نعمت گذشته، زمینه نعمت آینده است.»

27- «شما را به تقوای الهی سفارش می کنم که خدا ضمانت کرده که مکروه را به آنچه دوست دارد، تبدیل کند و بدون حساب به او روزی کند.»

28- «قرآن، ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است.»

29- «به درستی که اجرای احکام به دست علما است که حلال و حرام الهی را می شناسند و مورد اعتمادند.»

30- «از ماست دوازده هدایت کننده که اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است.»

31- «ای پسر آدم! فکر کن و با خود بگو: پادشاهان دنیا کجاستند؟ آنهائی که خرابه ها را آباد کردند و نهرها را آب انداختند و درختها را غرس نمودند و شهرها را ساختند اما عاقبت در حالیکه نمی خواستند از اینها جدا شدند و گروه دیگری ارث بردند و ما هم بازمان کمی به آنها ملحق می شویم.»

32- «احدی را بر آئین ابراهیم (ع) نمی دانم مگر ما و شیعیانمان و بقیه از آئین ابراهیمی (توحید) برکنارند.»

- 33- «ما تا قیامت با بنی امیه ها در حال جنگ و ستیزیم!»
- 34- «کسیکه بدنبال رضای الهی است اگر چه مردم ناراحت شوند، خدا او را از مردم کفایت می کند و کسیکه برای رضای مردم، خدا را غضبناک می کند، خدا او را به مردم وا می گذارد!»
- 35- «قیمت جمیع دنیا در نزد ولیّی از اولیاء خدا و در نزد اهل معرفت مثل قیمت سایه است.»
- 36- «نیاز مردم به شما در رفع گرفتاریهایشان از نعمتهای الهی بر شماست.»
- 37- «مرگ بر فرزند آدم همانند گردن بند بر گردن دختران حتمی است.»
- 38- «آفرین بر مرگ در راه خدا و لکن شما قدرت بر از بین بردن عزتم را ندارید پس در این حال من باکی از شهادت ندارم.»
- 39- «اشک چشمها و خشیت دلها از برکات الهی است.»
- 40- «هر که در باره ما اشگی بریزد در قیامت باعث آبرو و روشنی چشم او می شود.»
- 41- «قبل از مردن مالت را انفاق کن که در غیر این صورت مالت برای دیگری می ماند ولی حساب و کتابش را از تو می کشند! پس مالت را بخور قبل از اینکه مال تو را بخورد.»

42- «کسی از قیامت در امان نیست مگر کسیکه در دنیا از خدا

بترسد.»

43- «دوجهاد واجب است ودوجهاد سنت است. اما یکی از دو

جهد واجب، جهاد با نفس است که بزرگترین جهاد است. و جهاد دوم، جهاد با کفار است. و جهاد سنت، یکی دفاع است که اگر

نکنند، عذاب نازل شود و یکی برپائی سنتهای نیک و حسنه است.»

44- «اگر دین محمد (ص)، جز با کشته شدن پابرجا

نمی ماند، پس ای شمشیرها مرا دربر بگیرید!»

45- «من یارانی بهتر و وفادارتر از یاران خودم سراغ ندارم.»

فرزندان:

1- امام سجاد (ع) 2- علی اکبر 3- علی اصغر 4- محمد 5-

عبدالله 6- جعفر 7- زینب 8- سکینه 9- فاطمه 9- رقیه

یاران:

1- علی اکبر (ع) 2- عباس (ع) 3- علی اصغر (ع) 4- قاسم (ع)

5- مسلم بن عقیل (ع) 6- هانی بن عروه 7- قیس بن مسهر

صیداوی 8- حبیب بن مظاهر 9- مسلم بن عوسجه 10- زهیر بن

قین 11- سعید بن عبدالله 12- هلال بن نافع 13- ابوثمامه 14-
حرّ بن یزید ریاحی 15- جون و...

شهادت امام حسین (ع)

در عاشورای 61 از اول صبح جنگ بین حق و باطل
و جنگ بین خون و شمشیر شروع شد. در یک حمله
دشمن، نزدیک به پنجاه نفر از یاران امام حسین
(ع) بشهادت رسیدند. سپس در جنگ تن به تن عده ای
بشهادت رسیدند و امام ناظر این حوادث بود. موقع نماز ظهر
هم چند نفر بشهادت رسیدند. سپس افراد بنی هاشم نفر به
نفر به استقبال شهادت رفتند. آخرین سرباز امام، علی اصغر
بود که در آغوش امام بشهادت رسید. بعد از شهادت علی
اصغر، امام، از زندگانی دست شسته و شمشیر بدست گرفت
و مبارز می طلید. هر که در مقابل آن فرزند اسدالله
الغالب، قرار می گرفت، بهلاکت می رسید تا آنکه کشتار
بزرگی نمود و عده زیادی از شجاعان دشمن را به جهنم
فرستاد! دیگر کسی جرعت نداشت تا با حضرت جنگ تن

به تن کند! سپس امام به چپ و راست لشگردشمن حمله نمود.

راوی می گوید: بخدا قسم! هرگز ندیدم مردی را که لشگرهای بسیار او را محاصره کرده باشند و یاران و فرزندان او را بشهادت

رسانده باشند و اهل بیت او را بسختی انداخته باشند، ولی شجاعتر و قوی القلب تر از امام حسین (ع) باشد! زیرا با وجود مصیبت های زیاد و تشنگی و جراحت بدن، باز هیچ تزلزلی در او دیده نمی شد و آنچنان بر دشمن می تاخت که لشگر مانند گله گرگ دیده، می رمیدند و فرار می کردند. دوباره لشگر سی هزار نفره، جمع می شدند و آماده می گشتند! ولی امام بر آن لشگر انبوه، حمله می کرد و آنان مانند ملخهائی که در هوا پراکنده می شوند، از مقابل امام می گریختند و از هم متفرق می شدند. آنگاه امام به مرکز حمله بر می

گشت و کلمه لاحول ولا قوه الا بالله را بر زبان جاری می فرمود.

تا اینکه از هر طرف امام را تیرباران نمودند و از کثرت تیرهایی که بر زره حضرت نشست، سینه مبارکش چون خارپشت گشت و به روایت امام محمد باقر (ع) زخمهای حضرت، بیش از سیصد و بیست جراحت بود.

اینجا بود که امام از شدت خستگی و بسیاری ضعف، توقفی فرمود تا ساعتی استراحت نموده باشد. که ناگاه ظالمی، سنگی را بطرف امام پرتاب کرد که به پیشانی حضرت، اصابت نمود و خون جاری شد. امام دامن لباس را بالا زد تا خون پیشانی را پاک کند که ناگاه تیری که پیکانش، زهر آلود و سه شعبه بود، بر سینه مبارکش وارد شد.

امام فرمود: بسم الله وبالله وعلى 'مَلَّةُ رسول الله. سپس رو به آسمان کرد و فرمود: ای خدای من! تو می دانی که این جماعت،

مردی را می کشند که بر روی زمین، پسر پیامبری جز او نیست بعد دست برد و تیر را بیرون کشید که خون جاری شد. امام از خونها بر می داشت و بطرف آسمان پخش می نمود که قطره ای بر نمی گشت! بار دیگر دست کرد و از خون برداشت و بر صورت و مُحاسن خود مالید و فرمود: می خواهم با سر و روی خون آلود، جَدَم رسول خدا را ملاقات کنم!

در این موقع از شدت ضعف، بر روی زمین گودی قتلگاه افتاد!

شمر از اسب پیاده شد و بسوی گودی قتلگاه حرکت کرد....

او می نشست و من می نشستم او روی سینه من در مقابل

او می کشید و من می کشیدم او خنجر کین من آه از دل
او می بُرید و من می بُریدم او از حسین سر من هم ز تو دل
او می دوید و من می دویدم او روی مقتل من سوی قاتل
آندم بریدم من از حسین دل کامد به مقتل شمرسیه دل

امام سجاد (ع)

تولد:

حضرت علی بن الحسین در روز پانزدهم جمادی الاولی و به قولی پنجم شعبان در مدینه متولد یافت. مادرش بقول مشهور، شهربانو دختر یزدگرد ساسانی و پدرش امام حسین (ع) بوده است. در بیست و دو سالگی به مقام امامت رسید و بعد از سی و پنج سال امامت در سال 95 هجری بدست عبدالملک مروان بشهادت رسید. مرقد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است.

عبادت امام سجاد (ع)

امام باقر (ع) می گوید:

پیش پدرم رفتم و هنگامیکه دیدم که از کثرت عبادت و بیداری، رنگ مبارکش زرد و چشمهایش از گریه زیاد مجروح و پیشانی از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن

زیاد در نماز ورم کرده بود، من به گریه افتادم. امام بمن نگاهی کرد و گفت: آن کتابی که عبادت علی(ع) در آن ذکر شده است را بیاور! وقتی آوردم، مقداری خواند و فرمود: چه کسی می تواند مانند علی(ع)، عبادت کند؟

آمده است که :

امام در نماز بودند که خانه آتش گرفت. امام هیچ متوجه نشدند تا زمانی که نمازشان تمام شد. آنگاه فهمیدند که خانه آتش گرفته بوده است.

کنیز امام سجاد(ع) می گوید:

من هیچگاه برای حضرت در روز غذا نبردم و در شب بستر برای خواب پهن ننمودم.

آمده است که:

وقتی امام سجاد(ع) در نماز به «مالک یوم الدین» می رسید، آنقدر آنرا تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود.

امام شبهارا تا به صبح به عبادت مشغول بود و گاهی آنقدر نماز می خواند که وقتی می خواست به بستر برود، نمی توانست

ایستاده بود، بلکه مانند کودکی که تازه راه افتاده است، حرکت می کرد و خود را به بستر می رساند.

امام در ماه رمضان، جز دعا و تسبیح و استغفار، سخن دیگری نمی فرمود.

امام سجاد (ع) در مدت عمرشان هزار برده آزاد کردند.

«امام چهارم را سجاد (ع) یعنی بسیار سجده کننده گویند زیرا هرگاه به او نعمتی می رسید، به سجده شکر می رفت و هرگاه بین دو نفر اصلاح می کرد، سجده شکر می نمود و اگر از مریضی شفا می یافت، سجده شکر می کرد و اگر خدا به او فرزندی می داد سجده شکر می نمود.»

وقتی امام روزه می گرفتند، دستور می دادند که گوسفندی را پخته و گوشت آنرا بین فقرا تقسیم کنند و خود با نان و خرما افطار می نمودند.

امام، هزینه بیش از صد خانواده را در مدینه به عهده داشتند و...

بخشش ها و هدایای امام باقر (ع) بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود. و امام از بخشیدن زیاد ملول نمی شد. و هرگز شنیده نشد که فقیری در خانه امام بیاید و جواب تحقیر آمیز بشنود بلکه

بدستور حضرت، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند. «متهی
الامال ج 2»

«یکروز امام سجاد (ع) در کوچه به تکه خرمائی برخوردند. به
غلامشان فرمودند که تکه خرما را به منزل ببرد تا امام آنرا استفاده
کنند. وقتی بخانه رفتند. امام تکه خرما را خواستند. غلام گفت که
من خود آنرا خوردم. امام خوشحال شدند و او را آزاد کردند. وقتی
اصحاب گفتند بخاطر این کار کوچک او را آزاد کردید؟ فرمود:
او بخاطر این عملش به بهشت خواهد رفت و من نخواستم کسی را
که بهشتی است، بعنوان غلام نگه دارم.»

آزادی در مقابل شکستن سر امام سجاد!

نقل شده که کنیز امام در حالیکه می خواست آب بریزد، آفتابه از
دستش بر سر امام افتاد و سر امام شکست.

امام به او نگاهی کرد ولی کنیز گفت: والکاظمین
الغیظ! والعافین عن الناس! امام فرمود: تورا بخشیدم. او گفت: واللّه
یُحبّ المحسنین! امام فرمود: تو در راه خدا آزادی. «ستارگان
درخشان ج 6 ص 33»

عفو در مقابل دشنام! یکی از بستگان امام سجاد (ع) در حضور اصحاب به حضرت اهانت‌هایی نمود. ولی امام به او جوابی نداد. وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرف‌هایی زد. حال برویم تا جواب او را بدهم. در این حال امام آیات «والكاظمين الغيظ. والعافين عن الناس. والله يُحبُّ المحسنين» را تلاوت می‌نمود. اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد. وقتی بدر خانه او رفتند، امام در خانه او را زدند. او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرف‌ها را زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیامرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تو را بیامرزد!

او گفت: من به این حرف‌ها سزاوارترم و از امام عذرخواهی نمود. «ستارگان درخشان ج 6 ص 28»

«وقتی امام سجاد (ع) در کوچه حرکت می‌کرد، اگر سنگی را سر راه می‌دید آنرا برمی داشت و کنار راه قرار می‌داد. امام گاهی با کاروانهای ناشناس به سفر حج می‌رفتند و در طول راه، کارهای خدماتی مسافرین را انجام می‌دادند و مسافرین هم که امام را

نمی‌شناختند، کارهای خود مثل تهیه غذا و شستن ظرف و ظروف را
بعده حضرت می‌گذاشتند. »

دو معجزه:

حجرالاسود به صدا درآمد! بعد از شهادت امام
حسین(ع)، محمد بن حنفیه که برادر امام حسین(ع) بود نزد امام
سجاد(ع) رفت و گفت:

ای برادرزادام! می‌دانی که پیامبر، علی(ع) را وصی خود قرار
داد و علی(ع) هم امام حسن(ع) را وصی خود قرار داد. حال که
پدرت به شهادت رسیده است، جانشین خود را مشخص نکرده
و چون من عموی تو و پسر امیرالمؤمنین(ع) هستم و از تو بزرگتر
می‌باشم! پس در مورد امامت با من نزاع نکن و مرا امام بدان!!

امام سجاد(ع) فرمود: ای عمو! از خدا بترس و دنبال آنچه که سزاوار
آن نیستی نرو و من تو را از اینکه جزء جاهلان باشی، بر حذر
می‌دانم!

ای عمو! پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه به کربلا بیاید به من
وصیت کرد و یک ساعت قبل از شهادت با من در امر امامت عهد و
پیمان بست. و این سلاح رسول خدا(ص) است که در نزد من
است. پس دنبال این امر نگردد که می‌ترسم عمرت کوتاه شود

و در احوالت آشوب و اختلال روی دهد! خداوند متعال امتناع دارد که امامت را جز در نسل حسین(ع) قرار دهد و اگر می‌خواهی به این امر یقین کنی بیا باهم نزد حجر الاسود برویم تا از او نظر بخواهیم و حقیقت امر را از او جویاشویم.

محمد قبول کرد و با امام نزد حجر رفتند.

امام به محمد فرمود: اول تو در پیشگاه خدا تضرع کن از او بخواه تا حجر با تو صحبت کند. سپس حقیقت را از حجر پرس! محمد شروع به مناجات کرد و خدا را صدا زد! ولی سخنی از حجر نشنید!

امام فرمود: ای عمو! اگر تو جانشین امام حسین(ع) بودی حجر با تو حرف می‌زد و جواب تو را می‌داد.

محمد گفت: ای برادرزاده! حال تو حجر را صدا بزن و از او سؤال کن!

امام دعا کرد و فرمود:

ای حجر! بحق خداوندی که عهد و میثاق تمام پیامبران و اوصیاء و تمامی مردم را در تو قرار داده قسم می‌دهم که بگوئی بعد از حسین بن علی(ع) چه کسی امام است؟

ناگاه حجر الاسود چنان تکانی خورد که گویا می‌خواست از جای خود کنده شود و بزبان عربی به امام سجاد (ع) گفت: وصیت و امامت بعد از حسین بن علی (ع) مخصوص تو است.

محمد پای حضرت را بوسید و گفت: اعتراف می‌کنم که امامت حق شما می‌باشد. «منتهی الامال ج 2 ص 230»

باران ناگهانی! ثابت بنانی می‌گوید:

یکسال با عده‌ای از عبادت کنندگان بصره از قبیل ایوب سجستانی، صالح مرّی، عبّۀ الغلام و حیب بن دینار به مکه رفتیم. در مکه به علت نیامدن باران، آب کمیاب بود. ما تصمیم گرفتیم از خدا بخواهیم که باران بفرستد! لذا کنار کعبه رفتیم و از خدای رئوف درخواست باران کردیم. ولی اثری از اجابت ندیدیم!

در این موقع جوانی بطرف ما آمد و فرمود:

ای مال بن دینار! ای ثابت بنانی! ای ایوب سجستانی! ای صالح مرّی! ای...! ما گفتیم: لیک!

فرمود: آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را دوست بدارد؟ گفتیم: از ما دعا کردن و از خدا اجابت نمودن!

فرمود: از کعبه دور شوید! اگر در میان شما یکنفر بود که خدا او را دوست داشت، دعای او را مستجاب می‌نمود.

آنگاه حضرت وارد کعبه شد و سر به سجده نهاد و فرمود: ای
خدای من! بحقّ آن محبّتی که بمن داری، این مردم را بوسیلهٔ باران
سیراب کن!

هنوز دعای امام تمام نشده بود که ابری نمایان شد و باران زیادی
آمد.

ثابت می گوید: من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند
که او علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) است. «ستارگان
درخشان ج 6 ص 16»

سخنانی از امام سجاد (ع)

1- «اگر همهٔ اهل زمین بمیرند و من باشم و قرآن من دچار
وحشت نمی شوم.»

2- «با چند کس رفیق نباش! 1- دروغگو که مثل سرابست و با
دروغهای خود، تو را فریب می دهد و دور را برای تو نزدیک

و نزدیک را برای تو، دور می کند. 2- فاسق که تو را به یک وعده غذا بلکه کمتر، می فروشد! 3- بخیل که تو را در هنگام سختی، رها می کند. 4- احمق که می خواهد بتو سود برساند ولی زیان می رساند.»

3- «امام سجاد (ع) به پسرش: دقت کن و بین آیا احدی از انسانها را می توانی پیدا کنی که از نعمت پدر و مادرت برایت مهمتر و بیشتر باشند.»

4- «امام سجاد (ع) فرمود: از متکبر فخر کننده متعجبم که دیروز نطفه بود و فردا مردار است! و عجب از کسی که در وجود خدا، شک می کند، در حالیکه مخلوقاتِ او را می بیند! و عجب از کسی که مرگ را انکار می کند، در حالیکه مشاهده می کند که روز و شب افرادی می میرند! و عجب از کسی که زنده شدن مردگان و جهان آخرت را انکار می کند، در حالیکه متولد شدن افراد زیادی را می بیند! و عجب از کسی که خانه از بین رفتنی

دنیا- را آباد می کند، ولی خانه باقی ماندنی- آخرت- را ترک کرده است!»

5- «بدان ای پسر آدم! پس از دنیا، روز قیامت است که همه مردم جمع می شوند و خداوند، همه اولین و آخرین را جمع می نماید

و آن روزی است که در صور دمیده می شود و مردگان زنده می گردند و روزی است که از شخصی، فدیة قبول نمی شود و معذرت کسی، پذیرفته نمی شود و توبه برای احدی نیست! در آنجا فقط در مقابل حسنات، پاداش و در مقابل بدیها، مکافات است! هر مؤمنی که در این دنیا، یک سر سوزن، کار خیر کرده باشد، در روز قیامت، آنرا می بیند و هر مؤمنی که در این دنیا، یک سر سوزن، کار بد کرده باشد، آنرا می بیند.»

6- «بندگان خدا! بدانید که برای مشرکین، میزان و قلم و دوات محاسبه، گذاشته نمی شود! بلکه آنان گروه گروه بسوی جهنم برده می شوند! میزان و دوات برای مسلمین است.»

7- «خداوند عز و جل روز قیامت می فرماید: امروز ظالم و هر که بر او مظلمه ای است، به بهشت و جهنم راهی ندارد تا زمانی که از او در حساب، ظلمش گرفته شود! سپس اینها را بسوی عرصه می برند در حالی که پروردگار بر عرش است و دواتهای -نوشتن اعمال- نصب شده و میزانها نهاده شده و پیامبران و شهداء که همان امامان می باشند، حاضر هستند.... شخصی پرسید: ای رسول خدا! اگر مؤمنی بر کافری مظلومه ای داشته باشد، در حالی که کافر جهنمی است، چگونه آنرا پس می گیرد؟ فرمود: از گناهان مؤمن بر می

دارند و به اعمال کافر اضافه می کند!...سؤال شد که اگر مسلمانی بر مسلمان دیگر حقی داشته باشد چگونه اداء می شود؟ فرمود: از کارهای خوب ظالم بر می دارند و به مظلوم می دهند. سؤال شد: اگر ظالم کارهای خوب نداشته باشد؟ فرمود از گناهان مظلوم بر می دارند و بر ظالم می گذارند!

8- «نشانه مؤمن پنج چیز است 6 ترس از خدا در خلوت، صدقه در تنگدستی، صبر در مصیبت، حلم هنگام غضب، راستگوئی در هنگام ترس»

9- «مردی به امام گفت: نمی توانم از گناه کردن خودداری کنم!

امام فرمود: پنج عمل را انجام بده و هر گناهی می خواهی بکن!

از رزق خدا نخور و هر گناهی می خواهی بکن!

در جایی گناه کن که خدا تو را نبیند و هر گناهی می خواهی بکن!

در جایی که ملک خدا نباشد گناه کن و هر گناهی می خواهی بکن!

هنگام مردن، عزرائیل را از خود دور کن و هر گناهی می خواهی بکن!

هنگام وارد شدن به جهنم، خودداری کن و هر گناهی می خواهی بکن!

10- «امام سجّاد (ع) بعد از غذا می فرمود: الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وكفانا وايدنا وآوانا وانعم علينا وافضل. الحمد لله الذی يُطعم ولا يُطعم.»

11- «فرزند آدم مسکین است! زیرا برای او در هر روز سه مصیبت پیش می آید که از هیچ کدام عبرت نمی گیرد: اول کم شدن هر روز عمر اوست! او اگر مالش کم شود، ناراحت می گردد با آنکه اگر سکه ای از دستش برود، دوباره می تواند آنرا بدست بیاورد. ولی عمرش بر نمی گردد.

دوم در مورد روزی اوست! اگر از حلال بدست آورد، از او حساب می کشند و اگر از حرام باشد، او را مجازات می نمایند! سومی عظیم تر از دوتای اولی است.

پرسیدند: آن چیست؟

فرمود: هیچ روزی را شب نمی کند مگر اینکه یک منزل به آخرت نزدیکتر می شود ولی نمی داند که او را به بهشت می برند یا به جهنم!

12- «

فرزندان:

1- امام محمد باقر(ع) 2- زید بن علی که حلیف القرآن بود. او در زمان هشام بن عبدالملک قیام نمود و پس از جنگی بین یاران او و لشکر هشام پیش آمد، بشهادت رسید. گویند که جنازه اش را چهار سال در دروازه کوفه بدار آویخته بود. عده ای عقیده پیدا کردند که او امام بعد از امام سجاد(ع) است و به زیدیه معروف شدند. **3- یحیی بن زید** که او هم در زمان ولید بن عبدالملک قیام کرد و بشهادت رسید. **4 و 5 و 6- عبداللہ و حسن و حسین** که مادرشان ام ولد بوده است. **7 و 8 و 9- حسین و عبدالرحمن و سلیمان** از ام ولد **10 و 11- علی و خدیجه** که مادرشان ام ولد بوده است. **12- محمد اصغر 13 و 14- فاطمه و ام کلثوم** مادرشان ام ولد بوده است. **15- عمر برادر زید** که مادرشان ام ولد بوده است. (ام ولد یعنی کنیز که با ازدواج با او از او فرزند متولد شود).

شهادت امام سجاد(ع)

بعد از فاجعه کربلا، امام سجاد(ع) هیچگاه این مصیبت را فراموش نکرد و همیشه عزادار بود. اگر آب می آوردند و چشمش به آب می افتاد، گریه می کرد و می فرمود: «**قُتِلَ الْحُسَيْنَ عَطْشَانًا** حسین (ع) تشنه شهید شد!» اگر

غذا می آوردند، به گریه می افتاد و می فرمود: «قُتِلَ
الحسین جائعاً حسین (ع) گرسنه شهید شد.»

روزی ابو حمزه ثمالی، خدمت امام رفت و چون بی
تابی حضرت را در مصیبت سالار شهیدان، مشاهده
کرد، گفت: چرا اینقدر بی تابی و اظهار ناراحتی می
کنید؟ مگر حمزه «ع» شهید نشده؟ مگر علی (ع) با شمشیر
بشهادت نرسید؟ مگر شهادت درخاندان شما عادت
نیست؟

امام فرمود: آری! شهادت عادت خاندان ما است! ولی آیا
شنیده ای قبل از عاشوراء، زنی از اهل بیت را اسیر
کنند؟ زنی از اهل بیت را هتک حرمت نمایند؟ هر موقع به
خواهران و عمه هایم نگاه می کنم، بیاد فرار و اضطراب آنها
در هنگام آتش زدن خیمه ها، می افتم! که چگونه سر به
بیابانها نهادند. «ره توشه راهیان نور شماره 29»

وقتی زمان شهادت امام سجاد (ع) نزدیک شد، به پسرش امام محمد باقر (ع) فرمود: امشب چه شبی است؟ عرض کرد: شب فلان! سؤال کرد: از ماه چقدر گذشته و چقدر باقی مانده است؟

عرض کرد: فلان مقدار! امام سجاد (ع) فرمود: این همان شبی است که بمن وعده داده اند. برایم آب وضوء بیاورید. امام وضوء گرفت و مشغول نماز شد. هنگامیکه شب به آخر رسید، آن حضرت از این سرای پُر ملال به جهان دیگر شتافت.

چون خبر شهادت امام سجاد (ع) به مردم مدینه رسید، شهر مدینه در ماتمش، عزادار شد. مرد وزن و سیاه و سفید و کوچک و بزرگ، در مصیبت حضرتش، نالان شدند و از زمین و آسمان، آثار اندوه نمایان شد. خوب و بد در تشییع آن حضرت شرکت کرده و همگی آن امام را به نیکی یاد می کردند.

سعید بن مصیب می گوید: در وقت نماز بر بدن امام
سجّاد (ع)

صدای تکبیری از آسمان بلند شد و از زمین هم
تکبیری در جواب گفته شد. باز از آسمان بانگ تکبیری
برخاست و از زمین هم جواب شنیده شد. در این حال من
ترسیدم و با صورت بر زمین افتادم. آنانکه در آسمان
بودند، هفت تکبیر سردادند و از زمین هم هفت تکبیر در
جواب گفته شد.

من یادگار کربلا پور حسینم موسی و محو جلوۀ طور حسینم
خورشید و تابنده از نور حسینم چون لاله در گرفته ام تبار عشقم

تازنده بودم در جهان خون گریه کردم از داغ عاشورائیان خون گریه کردم
از دیدن آب روان خون گریه کردم تا سوی خود خواندی مرا دادار عشقم
من رأس هفتاد و دو تن بر نیزه دیدم خونین مهی تابنده بر هر نیزه دیدم
بر جسم و جانم بوسه از سر نیزه دیدم خلیل دشت کربلا غمخوار عشقم

من نور دل پیمبر وزهرایم روشنگر بزم عترت طاهایم
باذکر ودعا و خطبه و اشک و پیام من حافظ انقلاب عاشورایم

امام محمد باقر (ع)

تولد:

امام محمد باقر (ع) در سال پنجاه و هفت هجری در مدینه متولد شد. مادرش فاطمه دختر امام حسن و پدرش امام سجاد (ع) بوده است. در سن سی و شش سالگی به مقام امامت رسید و پس از بیست و یک سال امامت در سن 57 سالگی بدست هشام بن عبدالملک بشهادت رسید. مرقد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است.

نام شریفش محمد و القابش، باقر، شاکر، هادی و کنیه اش ابا جعفر بوده است. پیامبر فرمود: هرگاه حسین رحلت کند، قائم به امر بعد از او، پسرش علی است. و او حجت خدا و امام است. خداوند از صلب علی، فرزندی متولد کند که همانا و شبیه ترین مردم به من باشد. علم او علم من و حکم او حکم من است. و امام و حجت بعد از پدرش است.

عبادت امام باقر (ع)

پسرش امام صادق (ع) درباره او فرمود:

پدرم اکثراً به ذکر مشغول بود بطوریکه وقتی با او به محلی می‌رفتیم صدای ذکرش را می‌شنیدم. با او هم غذا می‌شدیم و او ذکر می‌گفت. با مردم حرف می‌زد و ذکر می‌گفت و پیوسته زبانش به «لا اله الا الله» مشغول بود.

آمده است که :

امام در اکثر اوقات از خوف الهی گریه می‌کرد. روزی عده‌ای بدرخانه امام آمدند و شنیدند که شخصی با زبان «عبرانی» مناجات کرده و گریه می‌کند. آنها هم به گریه افتادند. وقتی وارد اطاق امام شدند از حضرت پرسیدند: مناجاتی بزبان عبرانی از اطاق شما شنیدیم ولی کسی غیر از شما را نمی‌بینیم؟

فرمود: مناجات الیاس پیامبر بیامد آمد. ساعتی با مناجات او با خدا نجوا کردم. و به گریه افتادم.

غلام امام می‌گوید:

با امام به مکه می‌رفتیم. وقتی چشم حضرت به کعبه افتاد با صدای بلند گریه نمود. گفتم: آقا آهسته‌تر گریه کنید! مردم شمارا می‌بینند! فرمود:

وای بر تو! آیا گریه نکنم که شاید خدا بخاطر گریه ام بر من رحمت
نماید و در نزد او رستگار شوم؟

آنگاه امام طواف کرد و مشغول نماز شد و بعد از نماز دیدم که
محل سجده حضرت از اشک چشمت تر شده بود.

خبر رحلت جابر روزی امام باقر (ع) به جابر فرمود:

وصیتهای خودت را بکن که بزودی بسوی پروردگار
خویش می روی! جابر گریست و گفت:

ای سرورم! شما از کجا می دانید؟

فرمود:

ای جابر! بخدا سوگند! خداوند علم آنچه در زمان گذشته واقع
شده و آنچه تا روز قیامت واقع می شود را به من عطا فرموده است.

خبر داشتن از کار پنهانی! ابو الصباح کنانی گوید:

روزی بدر خانه امام باقر (ع) رفام. وقتی در زدم، کنیز امام در را باز کرد. من دست خود را بر پستانهای او زدم و گفتم: به مولای خود بگو که فلانی اجازه شرفیابی می خواهد!

ناگاه صدای امام از اطاقش بلند شد که: اُدخل! لا اُمّ لک! من داخل اطاق شدم. و به امام عرض کردم که: این حرکت من از روی شهوت نبود بلکه می خواستم شما را آزمایش نمایم!

امام فرمود: راست گفتی! اگر گمان می کنید که این دیوارها مانع دیدن مامی شوند، همانطور که مانع دیدن شما می شوند، پس چه فرقی بین ما و شما است. پرهیز از اینکه دوباره اینکار را انجام دهی! «منتهی الامال ج 2 ص 101»

جابر و ملکوت آسمانها

جابر بن یزید جُعفی می گوید:

از امام باقر (ع) سؤال کردم: مراد از ملکوت آسمان و زمین که به حضرت ابراهیم (ع) نشان دادند، همانطور که در قرآن آمده که «وَنُرى ابراهیم ملکوت السموات والارض» چیست؟

امام دست مبارک خود را بطرف آسمان برداشت و فرمود: بمن نگاه کن! چه می بینی؟

من دیدم که نوری از دست امام بطرف آسمان امتداد داشت، بطوریکه چشمه‌ها را خیره می‌کرد. امام فرمود: ابراهیم (ع) ملکوت آسمان و زمین را چنین دید. سپس امام دست مرا گرفت و به داخل اطاقی برد و لباس خود را عوض نمود و فرمود: چشم خود را ببند! من بستم. امام فرمود: می‌دانی کجاستی؟ گفتم: نه! فرمود: در آن ظلمتی که ذوالقرنین از آنجا عبور کرد.

گفتم: اجازه می‌دهید چشمم را باز کنم؟ فرمود: باز کن ولی چیزی نمی‌بینی! من باز کردم ولی آنقدر تاریک بود که حتی جای پای خود را نمی‌دیدم. سپس با امام مقداری راه رفتیم. فرمود: می‌دانی کجاستی؟ گفتم: نه! فرمود: بر سر آن چشمه‌ای که خضر از آن آب حیات خورد! بعد امام مرا از عالمی به عالم دیگر می‌برد تا پنج عالم را طی کردیم.

امام فرمود: ابراهیم (ع) ملکوت آسمان و زمین را که دوازده عالم است این چنین دید که تو دیدی! اوهر امامی بیاید در یکی از این عالمها ساکن شود تا اینکه قائم (ع) ظهور کند. بعد فرمود: چشمانت را ببند و باز کن! وقتی بستم و باز کردم، خود را در خانه امام دیدم. امام باز لباس خود را عوض کرد. «حدیقه الشیعه»

باقر!

به حضرت شکافنده علم می گفتند زیرا بعد از رحلت رسو خدا(ص)، اهل بیت (ع) در انزوا بودند و مردم آنقدر از علوم اسلامی بی اطلاع بودند که حتی مناسک حج را بطور صحیح بلد نبودند. امام در زمان امام باقر(ع) این فرصت پیش آمد و حضرن حوزه علمی را افتتاح کردند و توانستند که چشمه علم اهل بیت (ع) را باز کنند و بشکافند تا اینکه بعد از او امام صادق(ع) بطور کامل دانشگاه جعفری را پایه گذاری کردند.

شیخ مفید در ارشادمی گوید: از علوم دین و آثار و سنت و علوم قرآن و تاریخ و فنون و آداب، آن مقدار که از امام باقر(ع) ظاهر شد، از هیچ یک از فرزندان و نسل امام حسن(ع) و امام حسین(ع) ظاهر نشد.

سخنانی از امام باقر(ع)

1- «سه چیز نجات دهنده انسان است: ترس از خدا در آشکار و پنهان، میانه روی در خرج در سختی و راحتی، سخن به عدل در خشنودی و غضب»

2- «غنا از آن کارهایی است که خداوند به انجام دهنده آن وعده آتش داده است»

3- «هر که دستها را برای دعا بلند کند، خدا حیا می کند که دست او را خالی برگرداند پس بعد از دعا دستها را بر سر و صورت خود بکشید.»

4- «خدا بندگان بسیار دعاکننده را دوست دارد. پس در هنگام سحر تا طلوع خورشید دعا کنید که در این ساعت، درهای آسمان باز و رزق تقسیم و حاجتهای بزرگ برآورده می شود.»

5- «سرور و آقای نیکان در قیامت، شخصی است که بعد از رحلت پدر و مادرش، نیز به آنان نیکی کرده است- آنان را فراموش ننموده است»

6- «ضریس الکناسی می گوید: از امام پنجم (ع) پرسیدم که: فدایت گُردم! کسانی که موحدند و به پیامبری محمد (ص)، معتقدند. ولی گناهکارند و امامی هم ندارند و ولایت شمارا نمی شناسند، اینها چه وضعی دارند؟

فرمود: اینها در گورشان، باقی خواهند ماند! حال اگر عمل صالحی داشته باشند و از آنها عداوتی - نسبت به اهل بیت - آشکار نگشته باشد، برای آنها راهی به بهشتی که در مغرب است، گشوده خواهد شد و از آنجا برایشان نسیم فرحی، خواهد وزید، تا آنکه روز قیامت، خدای خویش را ملاقات کنند و خداوند، آنها را بخاطر اعمال خوب و بد، مورد سؤال، قرار دهد. اینان وضعشان، موقوف به امر خداست! مانند مستضعفین، ابلهان، اطفال و فرزندان مسلمانان که به حد بلوغ، نرسیده باشند.»

7- «روز قیامت، مردمی از قبر محشور می شوند که دستهایشان به گردنشان بسته شده و نمی توان حتی به اندازه یک انگشت خود را آزاد کنند و ملائکه ای همراهشان است که آنان را سرزنش شدید می کنند! اینها کسانی هستند که بخاطر خیر کمی از خیر زیاد، مانع شدند

و خداوند به آنها نعمت داد ولی حق خدا را نسبت به اموالشان ندادند. »

8- «اولین چیزی که از بنده سؤال می کنند، از نماز است.

اگر قبول شد، بقیه اعمال هم قبول می شود.»

بخدا سوگند! ما شفاعت می کنیم. ما از شیعیان گناهکار آنقدر شفاعت می کنیم که در آن موقع دشمنان می گویند: چرا ما شفیع و دوستی که از ماحمایت کند، نداریم. ای کاش! ما را به دنیا بر گردانند تا ما هم مؤمن می شدیم!»

9- «جهنمیان از شدت درد و عذاب مانند سگان و گرگان فریاد می کشند. در دوزخ برای آنان مرگ نیست و عذابشان هرگز کم نشود. آنها در آتش، گرسنه و تشنه و کر و گنگ و کور و روسیاه و پشیمان و مغضوب پروردگارند! بر آنان رحم نشود و عذابشان کم نگردد. به عوض آب از حمیم جوشان و به عوض غذا از زقوم به آنان بدهند. با قلابهایی از

آتش بدنهای آنان را پاره می کنند و با گرزهای آهنین بر سرشان می کوبند. مأموران بسیار خشن آنان را عذاب می کنند که اهل ترحم نمی باشند. این مأمورین صورت جهنمیان را آتش می زنند و آنان را با شیاطین در غل و زنجیرها می بندند. اگر دعا کنند، مستجاب نمی شود و اگر حاجتی بطلبند، برآورده نمی شود.»

10- «بهشتهایی که خدا در قرآن ذکر کرده است، بهشت عدن، بهشت فردوس، بهشت نعیم و بهشت مأوی است. و غیر از اینها بهشتهای دیگری است. آنچه را که مؤمن در بهشت در خواست

کند، کافست که بگوید: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ! که خادمان
بهشت، هر چه را بخواهد، آماده
می کنند و بعد از بهره مند شدن از نعمت، می گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ.

11- «همانا اهل بهشت، جوانانی سیه چشم و تاجدار، دارای
گردنبند و دستبند و دانا و گرامی هستند که به هر کدام از آنها، نیروی
صد نفر برای خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی، عطا می شود.»
12- «اولین قطره خون شهید که می ریزد، تمام گناهانش آمرزیده
می شود بجز قرضی که بر گردن داشته است که تا آنرا
بازماندگانش ادا نکنند، از او نمی گذرند.»

13- «عالمی که از علمش سود ببرند، از هفتاد هزار عابد بهتر
است!»

14- «حریص به دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر
گرد خود می تند، راه بیرون رفتنش سخت تر می شود تا اینکه از
غصه می میرد.»

15- «مبادا در عمل (صالح) تأخیر کنی که تأخیر دریایی است که
بیشتر کسان در آن به هلاکت می رسند.»

16- «برای هر چیز گرانها قفلی است و قفل ایمان، رفیق و مدار است!»

17- «اگر عفو کنی و پشیمان شوی، بهتر است از اینکه انتقام بگیری و پشیمان شوی!»

18- «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت.

زراره پرسید: کدامیک مهمتر است؟

فرمود: ولایت بالاتر است زیرا ولایت کلید بقیه است و راهنمای واجبات است.»

19- «از زمانی که خدا، آدم (ع) را آفرید، زمین از حجت الهی خالی نمانده است چه حجت آشکار و چه حجت پنهانی و غایب!»

20- «چهار چیز از گنجهای نیکی است: مخفی داشتن نیاز، مخفی دادن صدقه، مخفی داشتن درد و مریضی و مخفی کردن مصیبت»

21- «روزی جابر بر نداشتن زینتهای دنیا تأسف می خورد.

امام فرمود: آیا بر نداشتن دنیا تأسف می خوری؟ در حالیکه لذتهای دنیا هفت نوع است:

بهترین خوردنی عسل تصفیه شده است که از مدفوع زنبور بدست می آید!

بهترین آشامیدنی، آب چشمه است که از دل خاک وحشرات
زمینی بدست می آید!

بهترین پوشیدنی ها، حریر است که از آب دهان کرم ابریشم
تولید می شود!

بهترین وسیله سوار اسب (ماشین در زمان ما) است که آن هم
قاتل صاحبش می باشد!

بهترین صدا، غنا است که آن هم حرام می باشد.

بهترین لذتها، اذت جنسی است که آن هم مبال اندر مبال! است!

22- «باقی ماندن بر عمل خیر از خود عمل خیر، سخت تر است!

پرسیدند: چگونه؟

فرمود: شخصی نماز می خواند و صدقه می دهد! در نامه عملش
ثواب عمل پنهانی می نویسند! بعد آن عمل را برای دیگران می
گوید. برایش ثواب عمل آشکار می نویسند. دوباره آن را تعریف
می کند! برایش عمل ریائی می نویسند!

23- «ابو اسماعیل گفت: در شهر ما شیعه زیاد است!

امام پرسید: آیا ثروتمندان به فقرا کمک می کنند؟ آیا نیکوکار از
بدکار درمی گذرد؟ گفت: خیر!

امام فرمود: پس اینها شیعه نیستند! شیعه دارای این صفات است.»

- 24- «تنبلی و سستی به دین و دنیا ضرر می زند!»
- 25- «نیکی و خوش خلاقى، سرزمینها را آباد و عمرها را طولانی می کند!»
- 26- «بدرستیکه خداوند کسی را که در میان مردم مزاح و شوخی خالی از بدزبانی و فحش می کند، دوست دارد.»
- 27- «اگر مؤمن می دانست که چه پاداشی در مصیبتها نهفته است، آرزومی کرد که بدنش را با قیچی پاره می کردند.»
- 28- «امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوق خدا هستند. هر که آنها را یاری کند، خدا او را عزیز بدارد و هر که آنها را تنها بگذارد، خدا او را خوار کند.»
- 29- «هر که زیارت عاشورا را که زیارت ملائکه است بخواند، با شهیدان کربلا محشور می شود.»

فرزندان:

- 1- امام صادق (ع) 2- عبدالله که به شهادت رسید. 3- ابراهیم که در کودکی رحلت کرد. 4- عیدالله که در کودکی رحلت کرد. 5- علی که قبرش در اردهال کاشان است و از طرف امام پنجم (ع) به دعوت مردم کاشان به آن دیار رفت و اکراً در مسجد جامع کاشان به عبادت مشغول بود. و در جمعه ها نماز جمعه اقامه

می نمود. امام عاقبت در جنگی که بین او و شیعیان از یکطرف و مأموران حاکم از طرف دیگر پیش آمد، سلطان علی بشهادت رسید. ولی بعد از آن شیعیان پیروز شدند. 6- زینب 7- ام سلمه 8- ابوتراب 9- احمد 10- زید 11- حسن 12- ام سلیمان 13- ثابت که در سامراء شهید شد. 14- قاسم 15- ام کلثوم

شاگردان:

1- ابان بن تغلب کوفی که امام باقر(ع) به او فرمود: در مسجد بنشین و فتوا بده که من دوست دارم در میان شیعه مانند تو زیاد باشم. 2- برید بن معاویه عجلی 3- ثابت بن دینار «ابو حمزه ثمالی» 4- جابر بن یزید جعفری کوفی 5- محمد بن مسلم 6- زراره بن اعین شیبانی 7- حران بن اعین شیبانی و...

شهادت

امام در ایام شهادتش، پسرش جعفر را خواست و فرمود: عده ای از اهل مدینه را حاضر کن! وقتی آنها حاضر شدند، امام در حضور آنها فرمود: ای جعفر!

چون از دنیا رفتم، مرا غسل بده و در سه پارچه « که یکی
عباء حبره بود که امام با آن نماز جمعه را می
خواند و دیگری پیراهنی بود که آن را می پوشید و پارچه
دیگری « کفن کن !

بر سرم عمامه به بند و عمامه را از پارچه های کفن، حساب
نما!

قبر مرا چهار انگشت از زمین بالاتر قرار بده و آب بر قبرم
بریز!

سپس امام حاضرین را گواه گرفت.

شاهدین که رفتند، امام صادق (ع) به پدرش گفت: ای
پدر بزرگوار! آنچه دستور دادی انجام می دهم و نیازی به
گواه نبود!

امام پنجم فرمود: برای این گواه گرفتم که بدانند تو وصی
من هستی و در امامت با تو منازعه نمایند!

امام صادق (ع) عرض کرد: ای پدر بزرگوار! من امروز شما را از دیگر روزها سالمتر می بینم و مریضی در شما مشاهده نمی کنم؟

امام پنجم فرمود: ای فرزند! مگر نشنیدی که پدرم امام سجاد (ع) از پشت دیوار مرا صدا کرد و فرمود: ای محمد بیا و عجله کن که مادر انتظار تو هستیم.

از جمله وصیتهای امام پنجم به فرزندش این بود که: از طرف من مبلغی به اشخاصی بده تا بمدت ده سال، همه ساله در منی 'و

در موسم حج، برای من عزاداری کنند و بر مظلومیت من گریه نمایند. «منتهی الامال»

ای فروزان گهرپاک بقیع گل پرپر شده در خاک بقیع
با سلامت کنم آغاز کلام ای تو را ختم رسل گفته سلام
پنجمین حجّت و هفتم معصوم بابی انت که گشتی مسموم

ای فدای حق و قربانی دین کرده یک عمر نگهبانی دین
تنت از درد و الم کاسته شد تا که دین قامتش آراسته شد
ای ز آغاز طفولیت خویش بوده از رنج و غم و درد پریش
از عدو ظلم و شرارت دیده چون پدر رنج اسارت دیده
خار درپا و رسن در بازو رفته ای با اسرا در هر سو
کربلا دیده ای و کوفه و شام ای شهید از اثر ظلم هشام
آتش غم پروبالت را سوخت زهر کین شعله به جانت
افروخت
خو تو مظلومی و قبر تو خراب دیده دهر از این غصه پر آب
شیعه را دل ز عزایت شده داغ که بُود قبر تو بی شمع
و چراغ

امام جعفر صادق (ع)

تولد:

تولد این امام در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاولی سال هشتاد و سه هجری در مدینه واقع شد. مادرش اُمّ فروه و پدرش امام باقر (ع) بوده است.

نام مبارکش، جعفر والقباش، صادق، صابر، فاضل و طاهر بوده و کنیه اش ابو عبدالله است. در سن سی و دو سالگی به مقام امامت رسید و سی و سه سال مقام امامت را به عهده داشت. عاقبت در سن شصت و پنج سالگی بدست منصور دوانقی بشهادت رسید. مرقد شریفش در قبرستان بقیع است.

مذهب شیعیان و مذهب اهل بیت (ع) به نام جعفری مزین شده است زیرا آن حضرت از فرصتها استفاده کرد و علم اهل بیت (ع) را که از زمان رحلت پیامبر، مورد ظلم قرار گرفته بود، منتشر کرد

و شاگردان زیادی تربیت نمود و در محضرش چهار هزار نفر حاضر می شدند.

عبادت و مکارم اخلاق امام صادق (ع)

مالک بن انس گفت:

حضرت از سه حال بیرون نبود. یا روزه بود و یا مشغول عبادت بود و یا بذکر خدا مشغول بود. او از بزرگان عابد و از عظیم ترین زاهدان بود.

ابان بن تغلب گوید:

خدمت امام در حالیکه مشغول نماز بود، رسیدم. ذکرهای رکوع و سجده او را شمردم، از شصت بار بیشتر بود.

«عبدالله بن سنان می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: پسر عمویی دارم که هر چه با او می پیوندم او از من می بُرد! لذا من تصمیم گرفته ام که اگر از من بُرید من هم از او بُیرم. بمن اجازه می فرمائید که من هم با او قطع رابطه کنم؟ فرمود: اگر با او ارتباط داشته باشی و او از تو بُرد، خدای عز و جل شمارا با هم می پیوندد. و اگر تو از او بُیری و او هم از تو بُرد، خدا از هر دوی شما بُرد.» بحار ج 74

«شخصی به امام صادق (ع) گفت: همسایه‌ای دارم که اهل غناست. وقتی من برای قضاء حاجت به دستشویی می‌روم، برای شنیدن از صداهای غنای همسایه، بیشتر می‌مانم! آیا این اشکال دارد؟»

امام فرمود: نباید بیشتر بمانی که خدا فرموده است: همانا گوش و چشم و دل مورد سؤال واقع می‌شوند. «اسراء 36» او گفت: گویا تاکنون این آیه را نشنیده بودم و انشاء الله توبه می‌کنم!

امام فرمود: حال بلند شو و نماز بخوان که گناهت بزرگ است و اگر در چنین حالی اجلت رسیده بود، خیلی برایت بد بود»

9-

علم امام صادق (ع) محقق حلی در کتاب معتبر نوشته است که: از امام صادق (ع) در زمینه علوم آنقدر منتشر شده است که عقلها به حیرت می‌افتد. فقط یک نفر راوی از حضرت، سی هزار روایت از امام نقل کرده است. همچنان که خود امام فرمود: ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث نقل کرده است.

معلی بن خنیس می‌گوید:

دیدم که امام صادق (ع) با کیسه‌ای بردوش به جایی می‌رود. اجازه گرفتم که ایشان را همراهی کنم. با حضرت به محله فقراء رفتیم و امام بر بالای سر آنان که همگی در خواب بودند، مقداری غذا می‌گذاشت. من پرسیدم که اینها شیعه هستند؟ امام فرمود: اگر شیعه بودند که ما هر چه داشتیم حتی نمکمان را با آنها نصف می‌نمودیم. «منتهی الامال ج 2 ص 244»

ابو جعفر خنعمی گوید:

امام صادق (ع) کیسه‌ای پول بمن داد و فرمود:

این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است.

منهم آن را به شخصیکه امام معرفی کرده بود دادم. او گفت: خدا جزای خیر به این کسیکه همیشه بمن کمک کند، بدهد ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم هم بمن کمک نمی‌کند! «منتهی الامال ج 2 ص 244»

«امام ششم (ع): عده‌ای به محضر پیامبر آمدند و گفتند: ما عازم مسافرت به شام هستیم. بما سخنی بیاموز! حضرت فرمود: شب هنگام، هر کجا برای استراحت توقف نمودید، وقتی به بستر

رفتید، قبل از خواب، تسبیح فاطمه (س) و آیه الکرسی را بخوانید که شمارا از هر چیزی حفظ می کند.

آنها رفتند و هنگام خواب دستور حضرت را بکار بستند. در آن حوالی راهزنانی بودند که این عده را زیر نظر گرفته و منتظر بودند که شب بشود و به اینها دستبرد بزنند. وقتی شب شد یکی از راهزنان برای آگاهی از موقعیت مسافرین، به محل استراحت آنان آمد ولی غیر از دیوار بلندی که دور تا دور آن محل را فرا گرفته بود، چیزی ندید! برگشت و این قضیه را به راهزنان خبر داد. راهزنان سخن او را قبول نکرده و گفتند: تو آدم ضعیفی هستی و از ترس این حرف را می زنی! اما وقتی خود به محل آمدند و آن دیوار بلند را دیدند، بناچار برگشتند.

فردا صبح باز به آن محل رفتند و از دیوار خبری نبود و مسافرین آنجا بودند. راهزنان از مسافرین پرسیدند: شما دیشب کجا بودید؟ گفتند: همین جا! راهزنان گفتند: دیشب ما آمدیم ولی جز دیوار بلندی چیزی ندیدیم! قصه شما چیست؟ آنان گفتند: پیامبر بما سفارش کرده است که شب قبل از خواب، تسبیح فاطمه (س) و آیه الکرسی را بخوانیم و ماهم همینکار را کردیم. راهزنان گفتند: شما آزادید و به هر کجا که می خواهید بروید که بخدا

سوگند! ما هرگز شمارا تعقیب نمی کنیم و بدانید که تازمانیکه بدستور پیامبرتان عمل می کنید، هیچ راهزنی نمی تواند بشما آسیب برساند! 336

«روایت شده که در وقت سوار شدن به کشتی این دعا را بخوانند: بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْحَقِّ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضَ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيلَمَةِ وَالسَّمَاوَاتِ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ. سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ. بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا. إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ.»

«عده ای مهمانِ امام صادق (ع) شدند. حضرت از آنها خوب پذیرائی نمود و موقعی که می خواستند بروند، امام برای آنها توشه سفر تهیه دید. ولی وقت خارج شدن آنها، به غلامانش فرمود: موقع رفتن در بردن بارهایشان کمک نکنید! آنها در هنگام خدا حافظی به امام گفتند: یا بن رسول الله! تو خوب از ما پذیرائی نمودی و اموالی بما بخشیدی! ولی چرا به غلامانت دستور دادی که در بردن بارها مارا کمک نکنند؟ امام فرمود: ما خاندانی هستیم که به رفتن مهمان کمک نمی کنیم.»

جسارت به مادر

ابامهزم گوید:

شبى از خدمت امام صادق (ع) مرخص شدم و به همراه مادرم به خانه‌ام در مدینه مى‌رفتیم. در بین راه با مادرم مشاجره کردم و من به او تندی نمودم!

روز بعد وقتى خدمت امام رفتم، امام فرمود: ای ابامهزم! بین تو و مادر چه پیش آمد؟ آیا شب گذشته به او تندی نمودی؟ آیا نمى‌دانی که شکمش محل سکونت تو و دامنش محل استراحت تو و سینه‌اش ظرف نوشیدنى تو بوده است؟
گفتم: آری!

فرمود: هیچگاه براو تندی نکن! «بحار ج 4 ص 72»

«شخصى خدمت امام ششم (ع) آمد و از درد و زخم معده شکوه کرد. امام فرمود: صبحانه و شام بخور! ولى در بین این دو چیزى نخور! که خدا در توصیف غذا خوردن اهل بهشت مى‌فرماید: لهم رزقهم فيها بكرةً وعشاءً یعنی: صبح و شام به رزق الهی مشغولند.»

زنده شدن پرندگان ذبح شده!

یونس بن ظبیان می گوید:

باعده زیادی در خدمت امام صادق (ع) بودیم که شخصی سؤال کرد: یا بن رسول الله! پرندگانیکه در قرآن آمده، در آن جائیکه خطاب به ابراهیم (ع) فرموده است: «خُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا» یعنی: چهارپرنده را ذبح کرده و گوشتشان را باهم مخلوط کرده و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار!)

آیا از یک نوع بودند یا باهم فرق داشتند؟

امام فرمود: می خواهید مثل آن معجزه را بشما نشان بدهم؟ همه گفتیم: آری!

امام دستور داد که طاوس و باز و کبوتر و کلاغی را آوردند و آنها را ذبح کردند و باهم مخلوط کرده، در چهار طرف اطاق گذاشتند. سپس امام ابتدا طاوس را صدا زدند! ناگاه اجزایش از چهار گوشه جدا شده و بهم پیوستند و زنده شد. سپس کلاغ و دوتای دیگر را زنده کرد. «حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ»

مناظرات:

1- «ابو منصور» می گوید یکی از دوستانم نقل کرد که با «ابن ابی العوجاء» و «عبد الله بن مقفع» (که هر دو از دهری مذهبیان آن زمان بودند) در مکه، در مسجد الحرام نشسته بودیم، ابن مقفع گفت: این مردم را می بینید؟ - و به سوی جائی که حاجیان طواف می کردند اشاره کرد - هیچیک از آنان شایسته ی نام انسان نیستند، مگر آن مرد بزرگ که نشسته است (یعنی امام صادق علیه السلام)، اما دیگران همگی سفل و حیوانند! ابن ابی العوجاء گفت: چرا از این همه فقط آن مرد را انسان می دانی؟!

- زیرا در او چیزهایی - از دانش و فضل و بزرگی - دیده ام که در غیر او نیافتم.

- باید ادعای ترا در باره ی او از خود او جویا شوم، و خودم دریابم.

- از این کار صرف نظر کن، چرا که من بیمناکم اگر با او سخن بگویی آنچه در دست داری تباه سازد (یعنی ترا از عقیده ات که به خدا و دین قائل نیستی باز گرداند).

- نظر تو این نیست، بلکه می خواهی من او را نینم تا نادرستی آنچه در باره ی او گفتم آشکار نشود، و گفتار تو دروغ در نیاید.

- اکنون که در باره ی من چنین می اندیشی، نزد او برو و هر چه می توانی دقت کن تا لغزشی نداشته باشی و زمام اختیار را از دست نده که دست بسته تسلیم خواهی شد و آنچه را می خواهی بگوئی حساب کن کدام به سود و کدام به زیان توست و آنها را نشانه و علامت گذاری کن (تا در موقع گفتگو حیران نشوی و اشتباه نکنی) ابن ابی

العوجاء برای دیدار امام رفت، و من و ابن مقفع بر جای خویش ماندیم، و چون بازگشت گفت: «ای پسر مقفع! وای بر تو، تو گفتی او انسانی است، اما من دیدم او از جنس بشر نیست! اگر در جهان یکتا باشد که هر گاه بخواهد روح محض است و هر گاه بخواهد در بدن جسمانی دیده می شود، تنها اوست!!»

ابن مقفع پرسید: مگر چه شده است؟

گفت: به خدمت او رفتم و نشستم و چون دیگران رفتند و من و او تنها ماندیم، آغاز سخن کرد و فرمود: «اگر مطلب دین و ایمان - چنان باشد که اینها می گویند (اشاره به مسلمانانی که طواف می کردند) و مسلما هم چنان است که آنان می گویند (یعنی خدا و دین و آخرت بر حق است) در این صورت آنان براه سلامت رفته اند و شما از سعادت بدور مانده اید و در هلاکت خواهید بود. و اگر مطلب چنان باشد که شما می گوئید، (یعنی خدائی و آخرتی در کار نباشد) و قطعاً چنان نیست که شما می گوئید در این صورت شما با مسلمانان مساوی هستید. (یعنی مسلمانان که به دین معتقدند به مهلکه ای نیفتاده اند چرا که اگر بفرض محال خدا و آخرتی هم نباشد و چنان که شما دهری مذهبان می پندارید با مرگ همه چیز پایان پذیرد و حساب و کتابی در کار نباشد باز مسلمانان زبانی ندیده اند و عاقبتشان مثل شما خواهد بود)

گفتم: خدا ترا رحمت کند، مگر ما چه می گوئیم و آنان چه می گویند، اعتقاد ما با آنان تفاوتی ندارد و یکیست!

فرمود: چگونه سخن تو و آنان یکی است؟ در حالیکه آنان به معاد و پاداش اخروی و کيفر الهی و به خدای آسمان معتقدند و آسمان را بوجود خدا آباد می‌دانند، در حالیکه شما آسمان را ویرانه‌ای می‌پندارید که کسی در آن نیست!

من این فرصت را که امام سخن از خدا به میان آورد برای بیان عقاید خود غنیمت شمردم و گفتم:

اگر چنان است که آنان می‌گویند، پس چرا خدا خود را بر آفریدگان خویش آشکار نمی‌سازد و رویا روی ایشان را به پرستش خود دعوت نمی‌کند تا دو نفر از خلایق با هم اختلاف نداشته باشند، چرا خود را از ایشان پنهان می‌دارد و پیامبران را می‌فرستد؟ اگر خودش می‌آمد برای ایمان آوردن مردم مؤثرتر بود!

فرمود: «وای بر تو، چگونه کسی که قدرتش را در وجود خودت به تو نشان داده بر تو پوشیده مانده است؟ آفریدن در حالیکه قبلاً نبودی، بزرگ شدن بعد از کوچکی، توان و نیرویت بعد از ناتوانیت، و باز ناتوانیت بعد از توانائیت، بیماریت بعد از سلامتیت، و سلامتیت بعد از بیماریت، خشنودیت بعد از خشم و خشم بعد از خشنودیت، اندوه بعد از سرورت و سرورت بعد از اندوه، دوستیت بعد از دشمنیت و دشمنیت بعد از دوستیت، پایداریت بعد از تانی و سستیت، و تانی و سستیت بعد از عزم و پایداریت، خواستت بعد از بیزاریت و بیزاریت بعد از خواستت، تمایل و رغبت بعد از بی‌میلیت و بی‌میلیت بعد از تمایل و رغبت، امیدت بعد از یاست و یاست بعد از امیدت، آگاه شدن و بذهن آوردن چیزی را که در ذهن نبود، و رها کردن و فراموش نمودن چیزی را که در ذهن داشتی...»

و همچنین آثار قدرت و خلقت خدا را که در وجود من است و نمی توانم انکار کنم متصلا بر من می شمرد چنانکه گمان کردم هم اکنون خدا میان من و او آشکار می گردد.⁽⁴⁸⁾ اصول کافی ج 1 ص 74 حدیث 2 از کتاب توحید

2- عبد الله دیصانی که به خدا اعتقاد نداشت به خانه ی امام صادق علیه السلام رفت، اجازه خواست و داخل شد و نشست و عرض کرد: ای جعفر بن محمد! مرا به معبودم دلالت کن.

امام فرمود: نامت چیست؟

دیسانی هیچ نگفت و برخاست و بیرون آمد! دوستانش چون از جریان آگاه شدند گفتند: چرا نام خود را نگفتی؟

گفت: اگر می گفتم نامم «عبد الله» است بی تردید می گفت این کیست که تو عبد و بنده ی او بی؟

گفتند: باز گرد و از او بخواه ترا به خدا دلالت کند و از نامت سؤال نکند.

دیسانی باز گشت و به امام عرض کرد: مرا به معبودم دلالت کن و از نامم نیز نپرس!

امام فرمود: بنشین!

فرزند کوچک امام تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد، امام تخم مرغ را از او گرفت، و فرمود: ای دیصانی! این حصاری سربسته است که پوستی محکم دارد، و در زیر پوست محکم باز پوسته ای نازک است، و درون پوسته ای نازک، طلائی محلول و نقره ای مذاب است که هیچیک با دیگری مخلوط نمی شود، و بر همین حالت باقی است نه چیزی که سلامت بخش است از درونش بیرون می آید که خبر از سلامتش بدهد و نه چیزی که فاسد کننده ی آن باشد به درونش راه دارد که ما را از فساد درونش آگاه سازد، هیچ معلوم نیست برای آفرینش جنس نر یا ماده است، و در این حالت شکافته می شود و رنگ های طاوسی از آن بیرون می آید، آیا برای آن (با این همه شگفتی) هیچ مدبر و خالقی قائل نیستی؟

دیسانی به فکر فرو رفت و مدتی ساکت ماند، و سر انجام سر برداشت و گفت: گواهی می دهم که خدائی جز الله نیست که یکناست و شریکی ندارد، و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده ی اوست، و گواهی می دهم که شما امام و حجت بر خلائق هستید، و من از گذشته ی خویش پشیمان و تائبم. ⁽⁴⁹⁾ اصول کافی ج 1 ص 79 حدیث 4 از کتاب توحید

3- هشام می گوید: زندیقی از امام صادق علیه السلام ضمن سئوالات خود پرسید: خدا چیست؟

امام فرمود: او «شیئی» است بر خلاف همه ی اشیاء، و منظورم از این کلام اثبات معنای این سخن است و اینکه او «شیئی» است بحقیقت «شیئی و چیزی بودن» (حقیقتاً چیزی است که وجود دارد) جز آنکه نه جسمی دارد و نه شکلی و نه دریافته می شود و نه

لمس می گردد و نه با حواس پنجگانه درک می شود و نه خیال و اوهام او را درک می کند و نه هلاکت و نابودی در او راه دارد که نقصانی در او بوجود آورد و نه گذشت زمان در او تغییری ایجاد می کند. -آیا می گویی او شنوا و بیناست؟

-او شنوا و بیناست، شنوا بدون عضوی برای شنودن و بینا بدون وسیله ای جهت دیدن، بلکه او به نفس خویش می شنود و به نفس خویش می بیند، و سخن من چنین نیست که وقتی می گویم «به نفس خود می بیند و به نفس خود می شنود» چنان باشد که او چیزی است و نفس او چیز دیگری، بلکه این عبارت را برای تفهیم و تفاهم بکار می برم، بنابر این می گویم او با «کل وجود خود» شنواست، و باز نه به این معنا که وقتی می گویم «کل او» یعنی وجود او بعض و جزء داشته باشد، و لکن می خواهم مطلب را به تو بفهمانم، و منظورم جز این نیست که او شنوا و بینا و دانا و آگاه است بدون هیچ اختلافی در ذات و بدون هیچ اختلافی در معنا.

-پس او چیست؟

-او «رب» و «معبود» است، او «الله» است، و باز مراد من از «رب» و «الله» حروف «ا ل ه» و «ر» و «ب» نیست، بلکه منظور من آن معنا و وجودی است که خالق همه ی اشیاء است و سازنده ی آنهاست و منظورم از بکار بردن این حروف همان معناست که به «الله» و «رحمن» و «رحیم» و «عزیز» و اسمهای دیگر نامیده می شود، و او خدای معبود است که عزیز و جلیل باد.

-ولی ما هیچ چیزی که بفکر آید نمی یابیم مگر آنکه مخلوق است!

-اگر چنین باشد تکلیف توحید از ما برداشته می شود زیرا در مورد چیزی که اصلاً به فکر نیاید تکلیفی نداریم و لکن ما می گوئیم هر چه از طریق حواس به فکر ما راه یابد و محدود به حواس گردد و شکلی در حواس ما داشته باشد که بتوان همانندی برای آن تصور نمود. آن مخلوق است، بنابر این در اثبات خالق اشیاء باید خدا را از دو جهت ناسزاوار او بیرون بدانیم، یکی «نفی» که نفی او موجب ابطال و انکار اوست، و دیگری «تشبیه» چرا که شباهت داشتن از صفات مخلوقات است که آشکار است از اجزائی ترکیب و تالیف یافته اند، پس از اثبات صانع و خدای متعال ناگزیریم به خاطر آنکه مخلوقات نیازمند اویند، و همه مصنوعات و صانع آنان غیر از خودشان است و مثل آنان نیست، چرا که مثل ایشان شبیه به ایشان خواهد بود در ترکیب و تالیفی که در آنان آشکار است و نیز شبیه به ایشان خواهد بود در اینکه قبلاً نبودند و بعداً بوجود آمدند، و از خردی به بزرگی و از سیاهی به سپیدی و از نیرومندی به ناتوانی منتقل می شوند، و در احوال دیگری که در مخلوقات موجود است و حاجتی نیست ما آنرا بیشتر بیان کنیم.

-وقتی خدا را اثبات کنی در واقع برای او حد قائل شده ای!

-نه هرگز برای او حدی قائل نشده ام، بلکه فقط بودن او را اثبات می کنم و بین نفی و اثبات هیچ مرتبه ای نیست.

-آیا او هستی دارد؟

-آری، هیچ چیزی جز به هستی که دارد اثبات نمی‌شود. -آیا او کیفیت و چگونگی هم دارد؟

-نه. زیرا کیفیت و چگونگی از جهت صفت است. و بواسطه‌ای احاطه بر چیزی می‌توان کیفیت و چگونگی او را بیان کرد، ولی در اثبات خدای متعال باید از دو جهت «تعطیل» (نفی کردن و هیچ انگاشتن او) و «تشبیه» (او را چون دیگر اشیاء پنداشتن) بیرون رفت، زیرا هر کس او را نفی کند انکار او کرده و پروردگاری او را کنار گذاشته و بر بطلان او قائل شده است، و هر کس او را تشبیه به غیر او نماید، او را به صفت مخلوقات و مصنوعات که سزاوار پروردگاری و خدائی نیستند اثبات کرده است، پس باید گفت برای او کیفیتی است که جز او سزاوار آن نیست، و غیر او در آن شرکت ندارد و هیچکس بر آن احاطه‌ای ندارد و هیچکس جز او نمی‌داند که چگونه است.

-آیا او به وجود خود با اشیاء مباشرت دارد و کاری را انجام می‌دهد؟

-او برتر از آنست که به وجود خود با اشیاء مباشرت داشته کاری انجام دهد، چرا که این صفت مخلوق است که با وجود خود با اشیاء تماس و مباشرت دارند (و کارهایشان بآبدن و اعضاء انجام می‌شود) و خدای متعال اراده و مشیتش نافذ در همه چیز است، و هر چه بخواهد (با اراده) انجام می‌دهد. ^۱ اصول کافی ج 1 ص 83

سخنانی از امام صادق (ع)

1- «شاکر به شخصی گویند که خدا را بر هر نعمتی که به او داده از قبیل خانواده و ثروت، شکر گوید و حقوق الهی نسبت به اموالش را ادا نماید.»

2- «خدا رحمت کند شیعیان ما را که از زیادی گِل ما خلق شدند و با آب محبت ما خمیر مایه شده اند. در شادی ما شاد و در عزای ما عزادارند.»

3- «در هر نفس کشیدنی یک شکر بلکه هزار شکر و بیشتر لازم است و پائین ترین درجه شکر آنست که نعمت را فقط از خدا بداند و به آنچه خدا به او داده راضی باشد و خدا را با نعمتش معصیت نکند (مثلاً با چشم گناه نکند) و در امر و نهی الهی با نعمت خدا با خالق خود مخالفت ننماید. پس در هر حالی بنده شکر گذار خدا باش، تا خدا را در هر حالی کریم بیابی.»

4- «مَثَل دنیا مثل آب دریاست که هر چه بیشتر از آن می نوشید، بیشتر تشنه می شوید!»

5- «هر گاه یکی از شما بیاد نعمتی از نعمتهای خداوند عز و جل افتاد، پیشانیش را برای شکرگزاری، بر روی خاک بگذارد. و اگر سواره بود، پیاده شود و سجده کند. و اگر بخاطر انگشت نداشتن نمی تواند پیاده شود، پیشانیش را بر زمین

اسب (در زمان مافرمان ماشین) بگذارد و اگر اینهم نشد، پیشانیش را بر کف دست بگذارد و خدا را بر نعمتهایش شکر کند.»

6- «عذاب کسیکه نطفه اش را در رحم زن نامحرم بریزد از همه بیشتر است.»

7- «فردی مقداری آب می خورد و با آن بهشت برایش واجب می شود. زیرا موقع نوشیدن آب وقتی ظرف آب را نزدیک دهانش می برد، بسم الله می گوید. سپس مقداری می خورد و حمد می کند. دوباره می نوشد و حمد می کند. برای بار سوم مقداری می نوشد و حمد الهی می کند. بوسیله این یک بسم الله و سه بار حمد، بهشت برایش واجب می شود.»

8- «ای میسر! اگر می خواهی عمرت زیاد شود به پدر و مادر پیرت نیکی کن.»

9- «مراد از علمی که پیامبر فرمود که طلب آن علم بر هر مرد و زنی واجب است، علم تقوی و یقین است.» و علامه مجلسی در توضیح علم تقوی و یقین می نویسد: مراد از علم تقوی، علم به واجبات و محرمات و تکالیف است و مراد از علم یقین، علم به اصول دین و اعتقادات می باشد»

10- «خدا می‌داند بنده‌اش چه می‌خواهد ولی دوست دارد که حاجت‌ها گفته شود.»

11- «دعای مخفی معادل هفتاد دعای آشکار است»

12- «خواندن قرآن از روی مصحف باعث تخفیف عذاب پدر و مادر اگر چه کافر باشند، می‌شود»

13- «صله رحم باعث تأخیر اجل و زیاد شدن ثروت و ایجاد محبت در بین خانواده می‌شود»

14- «زن قابل ارزش گذاری نیست! نه خویش و نه بدش. اما زنهای خوب ارزششان طلا و نقره نیست، بلکه او از طلا و نقره بالاتر است. و اما زنهای بد، ارزششان خاک هم نیست! خاک از او بهتر است.»

15- «شخصی از امام صادق (ع) پرسید: آشکار نمودن نعمت که خدا بدان در آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَتِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» آمده چیست؟ فرمود: لباس تمیز بپوشد. بوی خوش استعمال نماید. خانه‌اش را سفیدکاری کند. درب خانه‌اش را جاروب نماید.»

16- «یکی از عوامل فشار قبر، اهمیت ندادن به طهارت و نجاست است»

خییث ترین مخلوق خدا، غنا است. و بدترین مخلوق خدا غنا است که باعث فقر و نفاق می شود.»

17- «خانه ای که در آن غنا باشد، از فاجعه ایمن نمی باشد و دعا در این خانه مستجاب نمی شود و ملائکه به این خانه وارد نمی گردند.»

18- «فحش دادن ظلم است و ظالم در آتش جهنم است»

19- «در عیب رفیقت تعجیل نکن شاید خدا او را بیمارزد و بر عیبهای خود ایمن نباش شاید بخاطر آن عذاب شوی!»

20- «امام صادق (ع) در تفسیر آیه «پیامبران را به ناحق می کشند» فرمود: بخدا سوگند! پیامبران را با شمشیر نکشتند، بلکه اسرار آنان را فاش کردند و آنها کشته شدند.»

21- «اصل حُسن ظن از حُسن ایمان و سالم بودن دل است که هر که رامی بیند پاک و خوب می پندارد و احتمال حیاء و امانت و صیانت و راستی به او می دهد.»

22- «خوردن و آشامیدن و پوشیدن و ازدواج و سوار مرکب شدن اگر بامیانہ روی باشد، حلال و الا حرام است چون خدادر سوره انعام آیه 141 فرموده است: اسراف نکنید که خدا مسرفین را دوست ندارد.»

هر ساختمانی که بیش از مقدار نیاز باشد، در آخرت وبال گردن صاحبش می شود»

23- «عده ای از شیعیان نزد امام صادق (ع) بودند که امام سه بار سوگند خورد: بخدای کعبه سوگند! و فرمود: اگر بین موسی (ع) و خضر (ع) بودم به آنها می گفتم که من از آنها عالم ترم. و به آنها مطالبی را که نمی دانستند، می گفتم. زیرا به موسی (ع) و خضر (ع)، علم گذشته داده شد. ولی علم آینده تا قیامت را نمی دانستند. ولی ما این علم را از رسول خدا (ص) به ارث برده ایم.»

24- «اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) راجع به مردیکه لباسهای مختلفی دارد و چندتای از آنان را برای پوشاندن بدن خود و چندتا برای زینت کردن و شیک شدن قرار داده آیا اسراف است؟ فرمود: خیر اسراف نیست! زیرا خدا در قرآن فرموده است: هر که زندگیش وسعت دارد بازنده توانائیش خرج کند» (طلاق 7)

25- «در خانه ای که طفلی وجود دارد، با همسر خود مقاربت نکنید، که آن طفل زناکار می شود و یا فرزندیکه بدنیا می آید، زناکار می شود.»

26- «دزدها سه دسته‌اند. اول کسیکه زکات نمی‌دهد. دوم کسیکه مهرزنش را نمی‌پردازد. سوم کسیکه قرض کرده ولی قرضش را نمی‌پردازد.»

27- «اگر شخصی چشمش به زنی نامحرم بیافتد و از او چشم بردارد و به آسمان نظر کند و یا چشم خود را ببندد، هنوز چشم برهم نزده که خداوند حورالعینی به او تزویج کند.»

28- «شخصی به امام صادق (ع) گفت: من دوست دارم با زنی ازدواج کنم. ولی پدرم مایل است، با زنی دیگر ازدواج کنم. حضرت فرمود: با آنکه خود دوست می‌داری ازدواج نما و آنکه پدرت می‌خواهد را رها نما!»

29- «چهار چیز از چهار چیز سیر نمی‌شوند: زمین از باران، چشم از نگاه، زن از مرد و عالم از علم!»

30- «اسحاق بن عمار از امام ششم (ع) پرسید: حق زن بر شوهر چیست؟

امام فرمود: مرد باید شکم همسرش را سیر کند. بدنش را بپوشاند. اگر نادانی کرد از او بگذرد. ابراهیم خلیل از تند خوئی ساره به خداوند شکایت کرد! خدا به او وحی کرد: زن همانند

استخوان دنده است! اگر بخواهی راستش بکنی، می شکند و اگر با او همچنان مدارا کنی، از او بهره مند می شوی!»

فرزندان:

1- امام موسی کاظم (ع) 2- اسماعیل که در زمان امام صادق (ع) رحلت کرد ولی بعد از مرگش عده ای معتقد شدند که او نمرده و او همان امام عصر (ع) می باشد. و فرقه اسماعیلیه را تشکیل دادند. 3- عبدالله افطح که ادعای امامت می کرد و می گفت بعد از امام صادق (ع) او امام است. روزی امام کاظم (ع) او را دعوت کرد و دستور داد تنور را روشن کردند. آنگاه وارد تنور شد. و از همانجا با مردم حرف می زد. سپس بیرون آمد و به عبدالله فرمود: اگر گمان می کنی تو امام هستی، وارد تنور شو! امام عبدالله با عصبانیت از خانه حضرت خارج شد و امام فرمود: عبدالله ارادان لا یعبد الله! عبدالله می خواهد خدا عبادت نشود. 4- اسحاق شوهر سیده نفیسه که قبر این بانو در مصر به عنوان زیارتگاه است. 5- محمد معروف به محمد دیباج 6- عباس 7- علی که مرقدش در قم است و از فقهاء بزرگ می باشد. 8- اسماء 9- فاطمه 10- ام فروه

اصحاب:

1-زراره بن اعین که ابتدا مسیحی بود و سپس مسلمان شد و در مکتب امام صادق(ع) از بزرگان فقهاء می باشد. 2-برید عجلی 3-محمد بن مسلم که او هم از بزرگان فقیه است. 4-لیث بن بختری 5-ابابصیر که بسیار از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) روایت کرده است. 6-صفوان بن مهران 7-مؤمن الطاق که دشمنان به او شیطان می گفتند. 8-هشام بن حکم که هنوز مو بر صورتش نروئیده بود ولی در مباحثات عقیدتی بسیار ماهر بود و امام به او احترام ویژه ای می گذاشت. 9-هشام بن سالم 10-ابوحمزہ ثمالی که وقتی شنید امام صادق(ع) رحلت کرده است، فریادی کشید و بیهوش شد. 11-معاویة بن عمار 12-عبدالله بن یعفور 13-ابوجعفر احول 14-جابر بن یزید جعفری که هفتاد هزار روایت در سینه داشت. 15-مفضل بن عمرو 16-مفضل بن قیس 17-عبدالله بن عجلان 18-ابراهیم بن مهزم 19-ابوبکر حضرمی 20-ابان بن تغلب 21-حمران بن اعین و.. ضمنا ابوحنیفه رئیس حنفی ها و شافعی و مالک رؤسای شافعی ها و مالکی ها در نزد آن حضرت درس خوانده اند.

شهادت امام جعفر صادق(ع)

در ایام شهادت حضرت، شخصی خدمت امام مشرف شد و مشاهده کرد که آن حضرت چنان لاغر و ضعیف شده است که گویا جز سر نازینش، هیچ از آن بزرگوار باقی نمانده است! او بادیدن این صحنه به گریه افتاد. امام به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: چگونه نگریم در حالیکه شمارا به این حال می بینم!

فرمود: چنین مکن! همانا هر چه برای مؤمن پیش بیاید، خیر است و اگر اعضای او بریده شوند، باز هم برای او خیر است! و اگر مالک شرق و غرب شود، برای او خیر است.

از کنیز امام نقل شده است که: در حال احتضار حضرت، نزدش بودم که حال اغماء به امام دست داد و بیهوش شد. وقتی بیهوش آمد، فرمود: به حسن بن علی افضس، هفتاد اشرفی بدهید! به فلان و فلان هم همین مقدار بدهید!

من گفتم: می فرمائید به شخصی پول بدهند که با کارد
بشما حمله کرد و می خواست شما را بکشد؟ امام فرمود: می
خواهی از کسانی نباشم که خدا بخاطر صلهٔ رَحِم، آنان را
مدح کرده و در وصف آنان فرموده است: **وَالَّذِينَ يَصِلُونَ**
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ
سُوءَ الْحِسَابِ «رعد 21» یعنی: «مؤمنین آنانی هستند که به
آنچه خدا امر به صلهٔ آن نموده است، صله می
کنند و بخاطر سختی حساب روز جزاء، از خدا می ترسند.»

سپس فرمود: ای سالمه! بدرستی که خداوند بهشت را خلق
کرد و آنرا خوشبو گردانید، بطوریکه بوی آن از مسیر
دو هزار سال، بمشام می رسد! ولی عاق والدین و قطع
کنندهٔ رحم، بوی بهشت را احساس نمی کنند!

ابوبصیر می گوید: بعد از شهادت امام جعفر صادق (ع)، نزد
امّ حمیده رفتم. دیدم او می گرید. منهم به گریه افتادم. او
گفت: در هنگام شهادت امام صادق (ع) امر عجیبی پیش

آمد! امام چشمهای خود را گشود و گفت: هر کسیکه بین من
واو، خویشی و قرابتی است، را نزد من جمع کنید! همه جمع
شدند. آن جناب نگاهی به آنان انداخت و فرمود: **إِنَّ شِفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ**! یعنی: شفاعت ما به کسیکه

نماز را سبک بشمارد، نمی‌رسد! «منتهی الامال»

امشب امام هفتم تنها بگرید منصور دون بخندد زهرا بگرید

شدپاره قلب قرآن ناطق امام صادق امام صادق

استاد کل هستی با جسم خسته رفته از این جهان بادل شکسته

دردا که کشته منصور مولای ما را فرزند زهرا و حجت خدا را

شدپاره قلب قرآن ناطق امام صادق امام صادق

یارب من آرزوی مدینه دارم شاید به خاک قبرش صورت گذارم

دوباره داغ شیعه گردیده تازه دارد نگاه حسرت بر آن جنازه

شدپاره قلب قرآن ناطق امام صادق امام صادق

آخر ز زهر منصور مولا فدا شد اعضای او چو قرآن از هم جدا شد

تابوت او به دوش اهل مدینه زهرا زند از این غم بر سر و سینه

شدپاره قلب قرآن ناطق امام صادق امام صادق

امام موسی کاظم (ع)

تولد:

تولدش در هفتم صفر سال صد و بیست و هشت هجری در مدینه بدنیا آمد. مادرش، حمیده و پدرش امام صادق (ع) بوده است. در بیست سالگی به مقام امامت رسید و سی و پنج سال مقام امامت را به عهده داشت. عاقبت در سن پنجاه و پنج سالگی و در سال 183 بدست هارون الرشید به شهادت رسید. مرقد شریفش در شهرستان کاظمین عراق است.

وقتی حمیده رفتار غیر عادی نوزادش را در هنگام تولد برای امام صادق (ع) بیان کرد. امام فرمود: آری این نشانه هر پیامبر و وصی پیامبر است که هنگام ولادت سر بسوی آسمان بلند می کند به گونه ای که دیگران از شنیدن آن ناتوانند، بر یگانگی پروردگار جهان شهادت دهند. آن گاه خداوند منان همه دانش را یکجا به او عطا می کند و او را سزاوار دیدار فرشته «روح» که اعظم از جبرئیل است، گرداند. «مبلغان ج 33 ص 48»

عبادت امام کاظم (ع)

یکی از اصحاب روایت می کند که:

امام کاظم (ع) داخل مسجد پیامبر شد و به سجده رفت و از اول شب پیوسته می فرمود: «عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ» یعنی گناه بنده ات بزرگ ولی بخشش تو زیبا تر است. و این ذکر را مکرر تا صبح می فرمود.

عبدالله قزوینی گوید: روزی نزد فضل بن ربیع «زندانبان امام کاظم» که بالای پشت بام بود رفتم. بمن گفت: بیا از این روزنه نگاه کن بین چه می بینی؟

نگاه کردم و گفتم: گویا پارچه ای روی زمین افتاده است.

گفت بیشتر دقت کن!

دوباره نگاه کردم و گفتم: گویا شخصی در حال سجده است!

گفت: او را می شناسی؟

گفتم: نه گفت: این مولایت موسی بن جعفر است. از زمانی که او را زیر نظر دارم برنامه شبانه روزی او را این گونه دیدم که:

بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید در حال دعا است. بعد به سجده می رود و تا ظهر در سجده است. موقع ظهر بدون گرفتن وضو مشغول نماز میشود و من می فهمم که بخواب نرفته بوده

است. بعد از نماز ظهر و عصر، دوباره بسجده می‌رود که تا مغرب طول می‌کشد. بعد از خواندن نماز مغرب و عشاء، افطار کرده و به سجده کوتاهی می‌رود. سپس مقدار کمی می‌خوابد و بعد بلند شده وضو می‌گیرد و تا صبح مشغول عبادت می‌شود.

کیسه‌های هدیه امام کاظم (ع) از بس زیاد بود، مثل زدن بود. امام شبها زنبیل را از غذا و پول پر می‌کردند و بطور ناشناس برای فقیران می‌بردند.

آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند. در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم (ع) در کاخ او بنشیند و مردم و مسئولین برای تبریک نزد امام بروند. هر که می‌آمد هدیه‌ای هم می‌آورد. پیرمردی آمد و گفت: من چیزی ندارم که هدیه بدهم. ولی جدم در مصیبت جدشما چند بیت سروده است که آنها را تقدیم می‌کنم. سپس ابیاتی را خواند. امام فرمود: هدیه‌تو را قبول کردم. بنشین! خدا بتو برکت بدهد. سپس امام درباره هدایایی که آورده بودند از خلیفه کسب تکلیف کردند و منصور هم آنها را به امام واگذار کرد.

امام همه آن هدایا را به پیرمرد بخشیدند. «منتهی الامال ج 2 ص 340»

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم (ع) سر راه حضرت را می گرفت و به اهل بیت (ع) اهانتها می نمود و هرگاه اصحاب امام می خواستند به او آسیبی برسانند، امام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود.

روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سوار برالاغ به مزرعه او رفتند. او وقتی دید که امام بطرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند.

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند. او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می گفتند که بدترین آدم کیست؟ شمارا معرفی می کردم. ولی اکنون اگر از من پرسند که بهترین شخص کیست؟ شمارا معرفی می نمایم. «منتهی الامال ج 2»

مرگ زندانبان

زمانیکه امام موسی کاظم(ع) در زندان هارون بودند، دونفر از علمای سنی که از شاگردان ابوحنیفه بودند بنامهای ابویوسف و محمد بن الحسن به زندان رفته و قصد داشتند که به زعم خود با مباحثاتی امام را به مذهب خود متمایل کنند!

وقتی خدمت امام رسیدند، زندانبان حضرت به امام گفت: نوبت من تمام شده و من می روم و فردا می آیم. اگر کاری داری بگوئی وقتی فردا می آیم، برای شما انجام دهم؟

امام فرمود: کاری ندارم!

وقتی زندانبان رفت، امام به آن دو عالم سنی فرمود: از این مرد تعجب نمی کنید که امشب خواهد مُرد، آنوقت می گوید اگر کاری دارید بگوئید فردا برای شما انجام دهم؟

آندو باهم گفتند: ما آمده بودیم تا از او مسائل واجب و مستحب را پرسیم ولی او از غیب خبر می دهد!

پس با امام خداحافظی کرده و از زندان بیرون آمدند و برای اینکه صحت حرف امام را بفهمند شخصی را مأمور کردند تا به در خانه زندانبان رفته و برای آنان خبر بیاورد.

آن شخص بدر خانه زندانبان رفت و آنجا نشست. وقتی شب از نیمه گذشت، ناگاه از خانه اش صدای گریه و فریاد شنیده شد. در خانه را زد و پرسید که چه شده است؟ گفتند: صاحبخانه بدون اینکه مریضی قبلی داشته باشد، سکه کرده است و از دنیا رفته است!

او جریان را به آن دو عالم سنی خبر داد. آنان مجدداً نزد امام رفته و گفتند این علم را از کجا یاد گرفته اید؟

امام فرمود: این دانش از آن علومی است که رسول خدا (ص) به علی مرتضی (ع) یاد داده است و از علومی نیست که کسبی باشد. «حدیقه الشیعه»

شطیطه نیشابوری شیعیان نیشابور شخصی بنام محمد بن علی را انتخاب کرده و امانتهایی شامل سه هزار سکه طلا و پنجاه هزار سکه نقره و مقداری پارچه و دفتری مهر و موم شده شامل هفتاد سؤال که در هر ورقی یک سؤال نوشته شده بود به او دادند تا به امام بعد از امام صادق (ع) که در آن زمان هنوز مشخص نبود، بدهد. و جواب سؤالات را بگیرد.

همچنین زنی بنام شطیطه یک درهم و یک ژاکت به محمد بن علی داد تا به امام برساند. و گفت: این را به امام بده اگر چه کم است زیرا از فرستادن حق اگر چه کم باشد نباید حیا کرد!

محمد بن علی با جریاناتی خود را به امام کاظم (ع) رساند. و امام جواب سؤالات را بدون اینکه مهر و موم آنها باز شود، دادند. اما اموال را قبول نکردند، و فرمودند: درهم شطیطه و ژاکت او را بیاور! وقتی آورد، امام آنها را برداشت و فرمود: خدا از حق حیا نمی کند اگر چه کم باشد. ای ابو جعفر! سلام مرا به شطیطه برسان و این کیسه را که چهل درهم در آنست به او بده و بگو که من قسمتی از کفنه‌ای خودم را که پنبه‌اش از روستای خودمان، قریه صیدا که قریه فاطمه زهرا (س) است و خواهرم حکیمه آنرا رشته است است برای تو فرستادم و بدان که از زمان وصول اینها، نوزده روز دیگر زنده هستی. شانزده درهم را خرج خودت کن و بقیه را بعنوان صدقه و کارهای لازم دیگر قرار بده! و من برای خواندن نماز بریدن تو می آیم.

سپس امام فرمود: ای ابو جعفر! اگر مرا بر بالین شیطیه دیدی
بکسی اطلاع نده! که برایش بهتر است و این اموال را به صاحبانشان
برگردان...

محمد بن علی بعد از این ملاقات به نیشابور برگشت و دید
اشخاصی که امام اموال آنان را بلر گردانده همه پیرو عبدالله افطح
برادر امام کاظم (ع) شده اند و فقط شیطیه بر صراط حق مانده است.
او سلام امام را به شیطیه ابلاغ کرد و کیسه پول و کفن اهدائی امام
را به او داد.

همانطور که امام خبر داده بود، شیطیه نوزده روز بعد از دنیا رفت
و امام بر بالین او حاضر شد و بر او نماز خواند و به محمد بن علی
فرمود: سلام مرا به یاران برسان و بگو: من و هر کسی که امام است
باید بر جنازه های شما در هر شهری که باشید، حاضر شویم. پس از
خدا در کارهایتان پرهیزید! «منتهی الامال ج 2 ص 197»

سخنانی از امام کاظم (ع)

روح وریحان یا حمیم!

1- «امام کاظم (ع) از پدرش، نقل می کند که هر مؤمنی رحلت
کند، هفتاد هزار فرشته، او را تا قبر، تشییع می کنند. وقتی او را وارد

قبر می کنند، نکیر و منکر نزد او می آیند و او را می نشانند و به او می گویند: خدایت کیست؟

چه دینی داری؟ پیامبرت کیست؟ او جواب می دهد: اللہ پروردگارم و محمد، پیامبرم و اسلام، دینم است. در این هنگام، قبر او را تا آنجا که چشم، کار می کند، وسیع می کنند

و برای او غذای بهشتی می آورند و بر او روح و ریحان، وارد می کنند. همانطور که خدا فرموده است: **فَإِنَّ كُنَّ مِنْ الْمُقَرَّبِينَ فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ**

وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ یعنی: اگر از مقربین باشد، روح و ریحان - در قبر - و

بهشت پر از نعمت - در آخرت - است.

ولی وقتی کافر می میرد، هفتاد هزار، مأمور جهنم او را تا قبر همراهی می کنند! او با فریادی که همه موجودات، غیر از انس و جن، می شنوند، می

گوید: مرا برگردانید! شاید از مؤمنین گردم و عمل صالح، انجام دهم! آنان پاسخ می دهند: هرگز! تو فقط حرف می زنی! و مأموری می گوید: اگر او را برگردانید، باز هم به اعمال بدش ادامه می دهد!

وقتی او را وارد قبر می کنند و تشیع کنندگان و مردم، بر می گردند،

نکیر و منکر، با بدترین شکل به سراغش می آیند و او را می نشانند و می گویند: پروردگارت کیست؟ چه دینی داری؟ پیامبرت کیست؟ او نمی تواند جواب دهد و زبانش، به لکنت می افتد! در این موقع، مأمورین، ضربه ای بر او می زنند که همه موجودات بغیر از انس و جن، از آن به لرزش می افتند. باز از او سؤال می کنند: خدایت کیست؟ چه دینی داری؟ پیامبرت کیست؟ جواب می دهد: نمی دانم! آنان می گویند: ندانستی و هدایت نیافتی و رستگار نشدی! سپس دری از درهای عذاب را بر او باز می کنند

و از حمیم جهنم، بر او می ریزند، همانطور که خدای فرماید: **وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ** یعنی: اگر از تکذیب کنندگان و گمراهان بود، پس حمیم بر او می باشد.»

2- «شیعیان ما در روز قیامت، شفاعت می کنند. حتی به اندازه قبیله ربیع و مضر، شفاعت می کنند و خداوند، بخاطر کرامت مؤمن در پیشگاه او، شفاعتش را قبول می کند.»

3- «بهترین امور، میانه و متوسط آن است.»

4- «شخصی از دست فرزندش به امام شکایت کرد. امام فرمود: او را نزن ولی تا مدتی از خود بران!»

5- «امامت نور است همانطور که خداوند میفرماید: «آمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا» ایمان به خدا ورسول ونوری که ما نازل کردیم، بیاورید.

نور همان امام است.»

6- «مهدی (ع) از دیدگان پنهان است ولی یادش از دل مؤمنین فراموش نمی شود. او دوازدهمین ماست. خداوند تمام سختیها را برای او آسان می کند و هر مشکلی را حل می فرماید. گنجهای زمین برای او ظاهر می شود. هر دوری نزدیک می گردد و هر دشمن ستمگر نابود می شود و هر شیطان سرکش بدست او هلاک می گردد.»

فرزندان:

سی و شش فرزند برای حضرت ذکر کرده اند از جمله: 1- امام رضا (ع) 2- حضرت فاطمه معصومه (ع) 3- احمد بن موسی معروف به شاهچراغ 4- محمد بن موسی معروف به سبز قبا در دزفول 5- ابراهیم در بغداد 6- عباس در بغداد 7- قاسم در حله 8-

اسماعیل در مصر 9- حمزه در شهر ری و به روایتی در قم 10-
 عبدالله 11- عییدالله 12- اسحاق در مدینه 13- زید در سامراء و...
شاگردان:

1- ابن ابی عمیر

او در سال 217 درگذشت، محضر سه امام. (امام کاظم و امام رضا و امام جواد را- که بر همه شان درود خدا باد-) درک کرد، و جزو دانشمندان مشهور و بزرگان یاران ائمه ی اطهار (ع) بود، و روایات بسیاری پیرامون مسائل مختلف از وی به یادگار مانده است. مقام شامخ او زبانزد شیعه و سنی و مورد اطمینان این هر دو دسته بود، جاحظ که یکی از دانشمندان اهل تسنن است در باره ی او می نویسد: ابن ابی عمیر در همه چیز یگانه ی زمان بود. 'منتهی المقال ص 254 چاپ سنگی

فضل بن شاذان می گوید: برخی به حکومت وقت اطلاع دادند ابن ابی عمیر نام عموم شیعیان عراق را می داند، حکومت از او خواست که نام آنان را بگوید، او امتناع کرد، او را برهنه کردند و میان دو درخت خرما آویختند و صد تازیانه به او زدند، و نیز صد هزار درهم ضرر مالی به او رساندند. 'رجال کشی ص 591

ابن بکیر می گوید: ابن ابی عمیر زندانی شد، و در حبس ناراحتی فراوانی به او رسید، و نیز هر چه ثروت داشت از او گرفتند⁽⁶¹⁾ و گویا در خلال همین زندانی شدنهای و گرفتاریها بود که کتابهای حدیث او از بین رفت.

شیخ مفید می‌نویسد: ابن ابی عمیر هفده سال در زندان بود و اموالش از بین رفت، شخصی ده هزار درهم به او بدهکار بود، چون فهمید که ابن ابی عمیر ثروت خود را از دست داده است، خانه‌ی خود را فروخت و ده هزار درهم ابن ابی عمیر را نزد او برد.

ابن ابی عمیر گفت: این پول را از کجا آوردی؟ ارث به تو رسیده یا گنجی یافته‌یی؟
-خانه‌ام را فروختم!

-امام صادق به من فرموده است: خانه‌ی مسکونی مورد لزوم از استثناءهای وام و قرض است، از اینرو با اینکه به این پولها حتی به یک درهمش نیاز دارم، قبول نمی‌کنم. اختصاص شیخ مفید چاپ تهران ص 86

2- صفوان بن مهران

صفوان از مردان پاک و موثقی بود که بزرگان علما به روایات او اهمیت می‌دهند، در اخلاق و رفتار به مقامی رسیده بود که مورد تایید امام واقع شد. چنانکه پیشتر اشاره کردیم، همینکه از امام شنید به ستمکاران نباید کمک کرد، از هر گونه کمک به آنان خودداری ورزید و شترانی را که به کرایه به هارون می‌سپرد، فروخت تا مجبور نباشد از این راه به ستمگر کمک کرده باشد. (رجال کشی ص 441-4)

3- صفوان بن یحیی

وی از بزرگان اصحاب امام کاظم (ع) بود. شیخ طوسی می‌نویسد: صفوان نزد اهل حدیث موثق‌ترین مردم زمان و پارساترین آنان به شمار می‌رفت. فهرست‌شیخ طوسی. ص 109 چاپ نجف 1380

صفوان، امام هشتم (ع) را نیز درک کرد و نزد آن حضرت مقام و منزلتی عالی داشت⁽⁶⁵⁾ امام جواد علیه السلام نیز صفوان را به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود: خدا از او - به رضایتی که من از او دارم - راضی باشد، هیچگاه با من و پدرم مخالفت نورزید. رجال کشی ص 502

امام کاظم علیه السلام می‌فرمود: ضرر دو گرگ درنده که با هم به جان گله‌ی گوسفند بی‌چوپانی بیفتند بیش از زیان حب ریاست نسبت به دین شخص مسلمان نیست، و فرمود اما این صفوان ریاست طلب نیست. رجال کشی ص 503

4- علی بن یقطين

وی در سال 124 هجری قمری در کوفه به دنیا آمد⁽⁶⁸⁾ پدرش شیعه بود، و برای امام صادق علیه السلام از اموال خود می‌فرستاد، مروان او را تعقیب کرد، وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبد الله به مدینه رفتند. هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت عباسی تشکیل شد، یقطين ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به کوفه برگشت. فهرست‌شیخ طوسی ص 117

علی بن یقطين با عباسیها كاملا ارتباط برقرار كرد، و برخی از پستهای مهم دولتی نصیبش شد، و در آن موقع پناهگاه شیعیان و كمك كار آنان بود، و ناراحتیهای آنان را برطرف می كرد.

هارون الرشید، علی بن یقطين را به وزارت خویش برگزید، علی بن یقطين به امام كاظم (ع) عرض كرد نظر شما در باره ی شركت در كارهای اینان چیست؟
فرمود: اگر ناگزیری، از اموال شیعه پرهیز كن.

راوی این حدیث می گوید: علی بن یقطين به من گفت كه اموال را از شیعه در ظاهر جمع آوری می كنم، ولی در پنهان به آنان باز می گردانم.^۱ كافی ج 5 ص 110

يكبار به امام كاظم (ع) نوشت: حوصله ام از كارهای سلطان تنگ شده است، خدا مرا فدایت گرداند، اگر اجازه دهی از این كار كناره می گیرم.

امام در پاسخ او نوشت: اجازه نمی دهم از كارت كناره گیری كنی، از خدا بپرهیز!
(قرب الاسناد ص 126 چاپ سنگی)

و نیز يكبار به او فرمود: به يك كار متعهد شو، من سه چیز را برای تو تعهد می كنم: اینکه قتل با شمشیر و فقر و زندان به تو نرسد. علی بن یقطين گفت:

کاری كه من باید متعهد شوم چیست؟

فرمود: اینک هر گاه یکی از دوستان ما نزد تو بیاید او را اکرام کنی 'رجال کشی ص
433

عبد الله بن یحیی کاهلی می گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بودم که علی بن یقطین به سوی آن حضرت می آمد، امام رو به یارانش کرد فرمود:

هر کس دوست دارد شخصی از اصحاب رسول خدا (ص) ببیند به این که به سوی ما می آید نگاه کند. یکی از حاضران گفت پس او اهل بهشت است؟ امام فرمود:

گواهی می دهم که او از اهل بهشت است 'رجال کشی ص 433

علی بن یقطین در انجام فرمان امام علیه السلام به هیچ وجه سهل انگاری نداشت، هر چه آن گرامی دستور می داد انجام می داد، گر چه راز آن دستور را نداند:

یکبار، هارون الرشید لباسهایی به رسم هدیه به علی بن یقطین داد که در میان آنها جبهی شاهانه بود، آن لباسها و آن جبه را به اضافی اموال دیگر برای امام کاظم علیه السلام فرستاد. امام همه ی اموال، جز آن جبه را پذیرفت، و به علی بن یقطین نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده که بزودی به این لباس احتیاج خواهی داشت.

علی بن یقطین متوجه نشد که چرا حضرت آن لباس را پس داده اند، ولی آن را نگهداشت، چند روزی گذشت، علی بن یقطین از غلامی که محرم او بود بر آشفته شد و او را بیرون کرد، غلام که از علاقه ی علی بن یقطین به امام کاظم، و فرستادن اموال برای او اطلاع داشت پیش هارون رفت و آنچه می دانست گفت. هارون

خشمگین شد و گفت رسیدگی می‌کنم، اگر اینطور که تو می‌گویی، همانگونه باشد، او را خواهم کشت. و همان لحظه علی بن یقطين را احضار کرد و پرسید آن جبه را که به تو دادم چه کردی؟

گفت: آن را معطر کرده در جای مخصوصی حفظ کرده‌ام...

-هم اکنون آن را بیاور!

علی بن یقطين یکی از خدمتکارهای خود را فرستاد، لباس را آورد و جلو هارون گذاشت، هارون که لباس را دید آرام یافت، و به علی بن یقطين گفت: لباس را به جای خود برگردان و خودت هم به سلامت باز گرد، پس از این سعایت هیچ کس را در مورد تو نمی‌پذیرم، و دستور داد آن غلام را هزار ضربه شلاق بزنند. و او هنوز بانصد ضربه شلاق بیشتر نخورده بود که جان سپرد^۱ ارشاد مفید ص 275

علی بن یقطين به سال 182 هجری قمری، زمانی که حضرت موسی بن جعفر در زندان بود در گذشت⁽⁷⁵⁾. و کتابهایی داشته است که نام برخی از آنها را شیخ مفید و شیخ صدوق یاد کرده‌اند^۱ فهرست شیخ طوسی ص 117

5- مؤمن طاق

محمد بن علی بن نعمان، کنیه اش ابو جعفر و لقب او مؤمن طاق، از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام بود، و نزد امام صادق (ع) منزلتی عظیم داشت، و آن

گرامی او را در ردیف بزرگان اصحاب خویش یاد نموده است^۱ رجال کشی ص 135 و 239 و 240

مؤمن طاق این یارایی را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر او غالب گردد.

امام صادق علیه السلام برخی از یاران خود را به خاطر عدم توانایی و استعدادشان از بحث‌های کلامی باز داشت، ولی به مؤمن طاق ورود به این مباحث را توصیه می‌فرمود.

امام صادق در شان او به خالد فرمود: صاحب طاق با مردم به بحث می‌پردازد و همچون باز شکاری بر شکار فرود می‌آید و تو اگر بالت را بچینند هرگز پرواز نمی‌کنی^۱ رجال کشی ص 186

وقتی امام صادق (ع) رحلت کرد، ابو حنیفه به مؤمن طاق به طعنه گفت امام تو در گذشت، مؤمن طاق بی درنگ گفت: ولی امام تو تا «روز وقت معلوم» مهلت داده شده است^۱ رجال کشی ص 187}. یعنی امام تو شیطان است که خدا در قرآن در باره‌ی او فرموده: «فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» سوره‌ی حجر آیه‌ی 38

هشام بن حکم

وی در بحث و مناظره و علم کلام نبوغ، و در این فن بر دیگران برتری داشت. این ندیم می‌نویسد هشام از متکلمین شیعه و از کسانی بود که بحث در باره‌ی امامت را

می شکافت، او در علم کلام ماهر و حاضر جواب بود^۱ فهرست ابن ندیم ص 263 چاپ مصر

هشام کتابهای بسیار نوشت، و با علمای ادیان و مذاهب مباحثه‌های جالبی انجام داد:

یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید به هشام گفت: آیا ممکن است حق در دو جهت مخالف قرار بگیرد؟

هشام گفت نه. یحیی گفت مگر چنین نیست که وقتی دو نفر با هم اختلاف دارند و بحث می کنند یا هر دو بر حقند یا هر دو باطل و یا یکی بر حق دیگری باطل است؟ هشام گفت، آری، خالی از این سه صورت نیست ولی صورت اول امکان ندارد، ممکن نیست هر دو بر حق باشند.

یحیی گفت اگر قبول داری چنانچه دو نفر در حکمی از احکام دین با هم نزاع و اختلاف داشته باشند ممکن نیست هر دو بر حق باشند، پس علی و عباس که نزد ابو بکر رفتند و در باره‌ی میراث رسول اکرم (ص) با هم نزاع کردند. کدام بر حق بودند؟

گفت: هیچکدام بر خطا نرفتند و داستان آنها نظیر هم دارد: در قرآن مجید، در قصه‌ی داود (ع) آمده است که دو فرشته با هم نزاع داشتند و نزد داود (ع) آمدند که نزاع آنها را حل کند، از آن دو فرشته کدام بر حق بودند؟

یحیی گفت: هر دو بر حق بودند و با هم اختلاف نداشتند، و نزاع آنان صوری بود، و می خواستند با این صحنه داود را متوجه کار وی سازند^۲

هشام گفت نزاع علی (ع) و عباس هم همینطور بود و آنها با هم اختلاف و نزاعی نداشتند. و تنها برای آگاه کردن ابو بکر از اشتباهی که کرده بود، این کار را کردند و خواستند به ابو بکر بفهمانند اینکه می گویی کسی از پیامبر ارث نمی برد دروغ می گویی و ما وارث اویم.

یحیی متحیر شد و قدرت پاسخ نداشت، و هارون الرشید هم هشام را مورد تحسین قرار داد 'الفصول المختارة سید مرتضی، ص 26 چاپ نجف (با اختصار

یونس بن یعقوب می گوید: گروهی از اصحاب امام صادق (ع) از جمله حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیار و هشام بن حکم نزد آن بزرگوار بودند و هشام جوان بود، امام (ع) به هشام گفت آیا خبر نمی دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال کردی؟

هشام گفت از شما شرم می کنم و در خدمت شما زبانم کار نمی کند!

امام فرمود: وقتی به شما دستوری می دهیم انجام دهید!

هشام گفت: شنیده بودم که عمرو بن عبید در مسجد بصره می نشیند و برای مردم صحبت می کند و این بر من گران بود. روز جمعه وارد بصره شدم و به مسجد رفتم دیدم عمرو بن عبید در مسجد نشسته است و مردم دور او را گرفته اند و از او مطالبی سؤال می کنند. جمعیت را شکافتم و نزدیک او نشستم و گفتم ای دانشمند، من غریبم، اجازه بده سؤالی را مطرح کنم! اجازه داد. گفتم آیا چشم داری؟ گفت ای

پسرک این چه سؤالی است؟ گفتم سؤال من همینگونه خواهد بود. گفت: پیرس گر چه سؤالات احمقانه است.

دو باره پرسیدم: چشم داری؟

-آری.

-به وسیلهی آن چه می بینی؟

-رنگها و شکلها را.

-آیا بینی داری؟

-آری.

-با آن چه می کنی؟

-بوها را استشمام می کنم.

-دهان داری؟

-آری.

-با آن چه می کنی

-طعم غذاها را می چشم

-آیا (مغز و مرکز احساس) هم داری؟

-دارم.

-با آن چه می کنی؟

-با آن هر چه بر جوارح من وارد شود، تمیز و تشخیص می دهم.

-آیا این جوارح، تو را از این مرکز احساس بی نیاز نمی کنند؟

-نه!

-چطور؟ در صورتیکه همه ی اعضا و جوارح تو صحیح و سالم هستند!

-هر گاه این جوارح در چیزی شک کنند به (مغز و مرکز احساس) رجوع می کنند تا شک آنان بر طرف و یقین حاصل شود.

-پس خدا (مغز و مرکز احساس) را برای زدودن شک این جوارح قرار داده است؟

-آری.

-پس حتما به (مغز و مرکز احساس) نیاز داریم؟

-آری.

هشام می گوید گفتم: خداوند جوارح تو را بدون امامی که درست را از نادرست تشخیص دهد و نگذاشته است، اما همه ی این خلق را در حیرت و شک و اختلاف بدون امامی که در هنگام اختلاف و شک به او رجوع کنند و گذاشته است؟!!!

عمرو بن عبید ساکت شد و چیزی نگفت سپس به من رو کرد... و پرسید:

اهل کجائی؟ گفتم: اهل کوفه.

گفت: تو هشام هستی. و مرا پیش خود برد و در جای خود نشانید و دیگر صحبتی نکرد تا من برخاستم.

امام صادق علیه السلام تبسم کرد و فرمود: چه کسی به تو این استدلال را یاد داد؟

هشام گفت: ای پسر رسول خدا (ص)، همینطور بر زبانم جاری شد.

امام فرمود: ای هشام! به خدا سوگند این استدلال در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است. رجال کشی ص 271-273- اصول کافی ج 1 ص 196

شهادت امام موسی ' کاظم(ع)

در ایّامی که امام در زندان هارون الرشید بود، مراقبین زندان به هارون گزارش دادند که بسیاری می شنویم که موسی بن جعفر (ع)

در دعای خود می گوید: بارخدا یا! تومی دانی که من جای خلوتی را برای عبادت، از تو خواسته بودم و تو چنین مکانی برایم آماده کردی! پس سپاس از آن توست که حاجت مرا بر آوردی.

مدتی که امام نزد فضل بن یحیی 'زندانی بود، شب و روز مشغول عبادت بود. تمام شب را بنماز و تلاوت قرآن و دعا و راز و نیاز با خدا می گذراند. بیشتر روزها روزه بود و روی خود را از محراب عبادت بطرف دیگری نمی کرد.

بعد از مدتی، سندی بن شاهک، زندانبان امام شد! او زهری باغذای امام مخلوط کرد که وقتی حضرت از آن غذا خوردند، مریض شدند و پس از سه روز بشهادت رسیدند. «ارشاد ج 2»

من جوان بودم و زنجیر گران پیرم کرد گشته کاهیده تن
و مانده بجا تصویرم

یا ز زندان برسان مرگ مرا یا الله یا خلاص کن از زیر غل
و زنجیرم یکی از خدّام امام نقل می کند که: وقتی حضرت
را از مدینه به بغداد می بردند، امام به فرزندشان
رضا (ع) فرمودند: تا زمانی که من زنده ام و خبر شهادتم بتو
نرسیده است، هر شب بردر خانه بخواب! راوی می گوید: تا
چهار سال، هر شب امام رضا (ع) بعد از عشاء می آمد و تا
بصبح در دهلیز خانه بسر می برد و صبح بداخل خانه بر می
گشتند.

شبی بستر امام را انداختیم ولی امام رضا (ع) نیامد! اهل
و عیال امام دچار اضطراب شدند و ما هم از نیامدن ایشان
ناراحت بودیم. وقتی صبح شد، امام رضا (ع) داخل خانه شد
و نزد امّ احمد که بانوی خانه بود، رفت و فرمود: آن

امانت‌هایی را که پدرم بشما سپرد، را بیاور و بمن بده! امّ احمد با شنیدن این مطلب، شروع بنوحه وزاری نمود. امام او را تسلی داد و از بیقراری منع نمود. و فرمود: این راز را فاش نکن تا خبر شهادت پدرم، به والی مدینه برسد.

بعد از چند روز خبر شهادت موسی بن جعفر (ع) به مدینه رسید و خبر آن مطابق همان شبی بود که امام رضا (ع) در منزل نبودند و به بغداد رفته بودند تا پدر بزرگوارشان را غسل و کفن نمایند. بعد از آن، امام رضا (ع) دستور دادند تا برای امام کاظم (ع) عزاداری نمایند. «منتهی الامال»

یارب به کنج زندان بر لب رسیده جانم زهر جفا رسیده تا مغز

استخوانم

آمد مرا به لب جان کجایی ای رضا جان از بس ستم کشیدم

کاهیده شد تن من

کس نشنود در اینجا یک لحظه صوت عبادت من مردم زجور

عدوان کجایی ای رضا جان

زهر جفای دشمن زد بر دلم شراره این قلب خونتر از خون

گردیده پاره پاره

وقتی امام کاظم بشهادت رسید، جنازه امام را چهار غلام

بر سر دست گرفته بودند و صدامی زدند: ای مردم! هر که می

خواهد موسی بن جعفر (ع) را ببیند، بیاید!

باشنیدن این نداء، در بغداد غلغله افتاد. سلیمان بن جعفر

عموی هارون در کنار شطّ، قصری داشت. وقتی صدای

غوغای مردم را شنید و این نداء بگوشش رسید، از قصر

بیرون آمد و عمامه اش را انداخت و گریبان چاک

کرد. او با پای برهنه در تشیع حضرت حاضر شد و دستور

داد که در جلو جنازه صدا بزنند: هر که می خواهد به طیب

فرزند طیب نگاه کند، بیاید و به بدن مقدّس امام نگاه کند.

همه مردم جمع شدند و صدای شیون و فغان از زمین به
آسمان می رسید. «منتهی الامال»

امام رضا (ع)

تولد:

تولد حضرت در یازدهم ذی قعدة سال صد و چهل و هشت در مدینه بوده است. مادرش نجمه و پدرش موسی بن جعفر (ع) می باشد. نامش علی و القابش، رضا، صابر، رضی و وفی بوده و کنیه اش ابولحسن چهارم می باشد. در سن سی و چهار سالگی به امامت رسید و بعد از بیست و یک سال امامت، در سن پنجاه و پنج سالگی در آخر ماه صفر سال 203 هجری بدست مأمون بشهادت رسید. امام صادق (ع) چندین بار به فرزندش امام کاظم (ع) گفته بود که: عالم آل محمد در صلب توست. ای کاش او را درک می کردم. او همانامیر المؤمنین علی (ع) است.

به امام جواد (ع) گفتند که چرا به پدرتان رضا گویند؟ فرمود: زیرا همانطور که دوستان و یاورانش از او راضی بودند، دشمنانش نیز از او راضی بودند.

چرا امام رضاع ولیعهدی مامون جنایتکار را قبول کرد؟ زیرا مامون امام را تهدید به قتل کرد و تحت فشار قرار داد در حالی که امام هنوز ماموریتش را کامل انجام نداده بود. از طرفی امام شرط کردند که در هیچ عزل و نصبی شرکت نکنند. مامون جشن بزرگی گرفت که همه سران مملکت حضور داشتند و از امام خواستند سخنرانی کند. امام فرمودند: ان لنا حقا بولایه امرکم ولکم علینا من الحق... ما بر شما حق رهبری داریم و شما هم بر ما این حقرا دارید که شمارا اداره نمائیم. هرگاه شما حق مارا بیا دادید بر ما لازم می شود که بوظیفه خود عمل کنیم. والسلام. نه تشکر از مامون و نه حرف دیگری زدند.

بعد از ولایتعهدی بعضی از افراد تندرو به حضرت اعتراض کردند چرا قبول کردی؟ امام فرمود یوسف که پیامبر بود و فرعون کافر. یوسف خودش درخواست کرد که به او مسئولیت بدهند ولی من وصی پیامبر هستم و مامون مسلمان فاسق و او مرا مجبور کرده که بپذیرم.

عبادت امام رضا (ع)

امام بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید، مشغول ذکر می شد. سپس تازمانیکه خورشید بالا می آمد، به سجده می رفت.

در منزل امام، زنی مأمور بود تا زنها را برای نماز شب بیدار نماید.

امام هر سه روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود اگر بخواهم می توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ آیه ای را نمی خوانم الا اینکه درباره آن فکر می کنم که برای چه نازل شده و در چه محلی فرو فرستاده شده است.

اکثر شبها را احیاء می داشت و هر شب نماز جعفر طیار را می خواند. و اکثر روزها روزه بود.

در بستر که دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت بگوش می رسید.

وقتی در تلاوت قرآن به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم شده بود، گریه می کرد و از خدا بهشت را می طلبید و از جهنم به خدا پناه می برد.

وقتی یک پارچه به دعبل خزاعی هدیه داد، فرمود:

در این عبا هزار شب، شبی هزار رکعت نماز خوانده ام و در این عبا هزار ختم قرآن کرده ام.

بعد از نماز ظهر سر به سجده گذاشته صدبار می فرمود «شکر الله
و بعد از نماز عصر سر به سجده گذاشته صدبار می فرمود «حمداً
لله»

«هرگاه برای امام رضا (ع) سفره می انداختند، امام ابتدا ظرف
غذایی برای فقرا می فرستادند و می فرمودند: «فلا اقتحم العقبة» یعنی
کسانی از قیامت نجات می یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام
نمایند. «منتهی الامال ج 2 ص 463»

شخصی از خراسان، خدمت امام رضا (ع) عرض کرد که من در شهرم
وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده ام. شما بمن
قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم، از طرف شما آنرا صدقه
بدهم؟

امام داخل اطاق خصوصی شان رفتند و سپس در حالیکه
دردستان کیسه بود و آنرا از لای در اطاق بیرون آورده
بودند، فرمودند: آن مرد خراسانی کجاست؟ او گفت: اینجا هستم. امام
آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه
بدهی.

وقتی خراسانی رفت، امام آمدند و نشستند. یکنفر سؤال کرد که چرا پول را از لای در به او دادید و صورت خود را از او پوشاندید؟ فرمود: بخاطر اینکه مبادا حالت خواری و کوچکی را در او بینم. «منتهی الامال ج 2 ص 466»

امام رضا (ع) در روز عرفه، تمام دارائی خود را بخشیدند. وزیر مأمون گفت: این گونه بخشش غرامت است! امام فرمود: خیر بلکه غنیمت است. و هرگز چیزی را که بوسیله آن بدنبال پاداش و ثواب و کرامت هستی، ضرر نشمار! «ستارگان درخشان ج 10 ص 19»

یاسر خادم امام رضا (ع) می گوید که:

هر وقت امام رضا (ع) سر سفره می نشست، همه خدمتکاران را بر سر سفره جمع می کرد. خواه کوچک و خواه بزرگ حتی آن کسیکه سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسیکه حجامت می نمود نیز سر سفره حضرت بود.

امام بما فرموده بود که:

اگر مشغول غذا خوردن بودید بلند شوید حتی اگر من بالای سر شما ایستاده باشم. لذا اگر امام کسی را صدا می زد و می گفتند

دارد غذای خورد، امام می فرمود: پس بگذارید غذایش تمام شود. «ستارگان درخشان ج 10 ص 35»

«روایت شده که شخصی مهمان امام رضا (ع) شد. در این حال شعله چراغ کم شد. مهمان دست دراز کرد تا شعله را درست کند، اما حضرت مانع شد و فرمود: ما اهل یتیمی هستیم که نمی گذاریم مهمان کار کند.»

«یونس بن بکر می گوید: امام رضا (ع) به من فرمود: چرا رنگت زرد شده است؟ گفتم: کسالتی عارضم گشته است. فرمود: گوشت بخور! منم گوشت خوردم. پس از یک هفته، حضرت مرا به همان حال سابق دید. فرمود: مگر نگفتم گوشت بخور؟ عرضه داشتم. من از آنروزی که شما امر فرمودید، چیزی جز گوشت نخوردم! فرمود: چگونه خوردی؟ گفتم: بصورت پخته! فرمود: کباب کن و بخور! منم چنین کردم. بعد از یک هفته امام بدنبال من فرستاد. من خدمت آقا رفتم، درحالی که خون بصورتم دویده بود! حضرت وقتی مرا دید، فرمود: خوب شدی.»

«عده ای به امام رضا (ع) گفتند که: مردم از اینکه می بینند شما لباسهای خوب و گرانیقیمت بر تن می کنید، ناراحتند!

امام فرمود: یوسف پیامبر از نسل پیامبران بود در حالیکه لباس دیبا بتن می کرد و از پوشش زربفت استفاده می نمود و در مجالس آل فرعون می نشست و اینها به مقام او خدشهای وارد نکرد. لباس گرانقیمت در صورتی مذموم است که خرج ضروری تری در پیش باشد و آنچه بر امام لازم است، عدالت در حکم و راستگویی در سخن می باشد.

خداوند چیزهایی را حلال نموده که کم و زیاد نمی شوند و چیزهایی را حرام نموده که آنها هم کم و زیاد نمی شوند!

همه چیز را می دانست!

ابراهیم بن عباس می گوید:

هرگز ندیدم که از امام رضا(ع) سؤالی بکنند و امام جوابش را نداند. و ندیدم کسی از او نسبت به حوادث گذشته تا حال داناتر باشد!

و مأمون خلیفه هر سؤالی از امام می کرد، امام جواب می داد.

پاسخ امام (ع) به چند پرسش

پرسیدند: خدا چگونه و کجاست؟

امام فرمود: اساسا این تصویری غلط است، زیرا خداوند مکان را آفرید و خود مکان نداشت، و چگونگی‌ها را خلق کرد و خود از چگونگی (و ترکیب) برکنار بود، پس خدا با چگونگی و مکان شناخته نمی‌شود، و به حس در نمی‌آید، و به چیزی قیاس و تشبیه نمی‌گردد.

-چه زمانی خدا بوجود آمده است؟

امام- بگو چه زمانی نبوده تا بگویم چه وقت بوجود آمده است.

-چه دلیلی بر حدوث جهان (یعنی اینکه جهان قبلا نبوده و مخلوق است) وجود دارد؟

امام- نبودی سپس بوجود آمدی، و خود می‌دانی که خود را نیافریده‌ی و کسی که مانند توست نیز ترا بوجود نیاورده است.

-ممکن است خدا را برای ما توصیف کنید؟

امام- آنکه خدا را با قیاس توصیف کند همیشه در اشتباه و گمراهی است و آنچه می‌گوید ناپسند است، من خدا را به آنچه خود تعریف و توصیف فرموده است تعریف می‌کنم بدون آنکه از او رؤیتی یا صورتی در ذهن داشته باشم: «لا یدرک بالحواس» خدا با حواس آفریدگان درک نمی‌شود، «و لا یقاس بالناس» به مردم قیاس نمی‌شود، «معروف بغیر تشبیه» بدون تشبیه شناخته می‌شود، در عین علو مقام به همه نزدیک است، بدون آنکه بتوان همانندی برای او معرفی کرد، به مخلوقات خود مثال

زده نمی شود، «و لا یجور فی قضیته» در حکم و قضاوت خود بر کسی ستم نمی کند... به آیات و نشانه ها شناخته می گردد. مسند الامام الرضا (ع) ج 1 ص 10-47

- آیا ممکن است زمین بدون حجت و امام بماند؟

امام- اگر یک چشم بر هم زدن زمین از حجت خدا و امام خالی بماند همه ی زمینیان را فرو خواهد برد.

- ممکن است در باره ی فرج (امام عصر عج) توضیح بدهید؟

امام- آیا نمی دانی که انتظار فرج جزو فرج است؟

- نه نمی دانم مگر به من بیاموزی!

امام- آری، انتظار فرج از فرج است. ¹مسند الامام الرضا (ع) ج 1 ص 227

- ایمان و اسلام چیست؟

امام- حضرت باقر العلوم فرمودند: ایمان مرتبه یی بالاتر از اسلام، و تقوی مرتبه یی برتر از ایمان و یقین مرتبه یی برتر از تقوی است، و چیزی کمتر از یقین میان مردم تقسیم نشده است. مسند الامام الرضا ج 1 ص 258

- یقین چیست؟

امام-توکل به خدای متعال و تسلیم در برابر اراده و خواست او، و رضایت به قضای الهی، و واگذاری امور خویش به خدا (و از او مصلحت خواستن)⁽⁷⁷⁾

-عجب (خود بینی و خود پسندی) که عمل را از بین می برد چیست؟

امام-عجب در جاتی دارد، از جمله آنکه کار زشت در نظر بنده جلوه می کند و آن را نیکو می پندارد و از آن خشنود می شود و گمان می کند کار خوبی انجام داده است، و از جمله آنکه بنده به خدای خود ایمان می آورد آنگاه بر خدامنت می گذارد، در حالیکه منت گذاشتن حق خداست.⁽⁷⁸⁾

-آیا حضرت ابراهیم که گفت: «و لکن لیطمئن قلبی» در دل خود تردیدی داشت؟

امام-نه ابراهیم یقین داشت، و منظورش این بود که خدا بر یقین او بیافزاید.⁽⁷⁹⁾

-چرا مردم از امیر مؤمنان علی علیه السلام دوری کردند و به غیر او روی آوردند با آنکه سابقه فضائل آن حضرت و مقام و منزلت او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم معلوم و آشکار بود؟

امام-چون امیر مؤمنان (ع) از پدران و برادران و عموها و دایی ها و بستگان آنان که با خدا و رسول (ص) او در جنگ و ستیز بودند تعداد بسیاری کشته بود، و این باعث دشمنی و کینه ی آنان شد، و دوست نداشتند امیر مؤمنان (ع) ولی و رهبر آنان گردد و نسبت به غیر آن حضرت این احساس و دشمنی را نداشتند، زیرا غیر او در پیشگاه

پیامبر (ص) و جهاد با دشمن مقام امیر مؤمنان را دارا نبود بهمین جهت مردم از امیر مؤمنان دور شدند و به غیر او رو آوردند. (80)

اسم فرزندان را عمر بگذار!

احمد بن عمرو گوید:

در حالیکه همسرم باردار بود از کوفه به مدینه رفتم و خدمت امام رضا (ع) مشرف شدم. به امام عرض کردم که: زمانی که از شهر کوفه بیرون آمدم، همسرم حامله بود. دعا کنید که فرزندم پسر باشد.

امام فرمود: او پسر است و اسمش را عمر بگذار!

گفتم: من تصمیم داشتم که نامش را علی بگذارم و به خانواده ام گفته ام که اگر پسر بود، اسم او را علی بگذارند!
امام فرمود: نامش را عمر بگذار!

من از خدمت امام مرخص شدم. وقتی که به کوفه برگشتم، دیدم که خداوند بمن پسری داده است و اسمش را علی گذاشته اند. من به آنها گفتم که اسمش را عمر بگذارند.

وقتی همسایه های سنی ما فهمیدند که نام کودک را از علی تغییر داده ایم و عمر گذاشته ایم، پیش من آمدند و گفتند:

ما تا کنون بتوب بدین بودیم و علیه تو به حکومت گزارش می دادیم! ولی اکنون متوجه شدیم که تو هم مثل ما هستی. بعد از این دیگر حرف کسی را علیه تو قبول نمی کنیم.

احمد می گوید: آنوقت متوجه شدم که حضرت توجه اش بمن از توجه خودم به خودم بیشتر است. «منتهی الامال ج 2 ص 276»

اطلاع امام از قصد ترور

احمد بن عمر حلال گوید:

شنیدم که درمکه شخصی بنام اخرس، اسم امام رضا (ع) را با اهانت می برد! و به امام دشنام می دهد. من چاقوئی تهیه کردم و با خودم قسم خوردم که هر موقع اخرس از مسجد بیرون آمد، او را

بکشم! برای این منظور سر راه او ایستاده بودم که ناگاه یادداشتی از امام رضا(ع) بمن رسید که نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم به حق من بر تو که کاری به
اخرس نداشته باش. خدایتعالی 'مرا از هر گزندی حفظ
می نماید. «منتهی الامال ج 2 ص 277»

سخنانی از امام رضا(ع)

- 1- «کسیکه بر سر قبر برادر مسلماننش برود و دستش را بر آن گذاشته و هفت بار سوره قدر را بخواند، از فرع اکبر، ایمن می ماند.»
- 2- «از سفره عروسی بوی بهشت استشمام می شود.»
- 3- «هرگاه شخصی پا به سن گذاشت، شام خوردن را ترک نکند. زیرا خوردن شام باعث خواب آرام و خوشبو شدن دهان می گردد.»

4- «زیاد خوردن گوشت حیوانات وحشی و گوشت گاو، باعث کم شدن عقل، زیاد شدن حیرت فهم و نارسا بودن ذهن و کثرت فراموشی می شود و زیاد خوردن تخم مرغ، باعث طحال و باد معده می شود.»

5- «یونس بن بکر می گوید: امام رضا (ع) به من فرمود: چرا رنگت زرد شده است؟ گفتم: کسالتی عارضم گشته است. فرمود: گوشت بخور! منم گوشت خوردم. پس از یک هفته، حضرت مرا به همان حال سابق دید. فرمود: مگر نگفتم گوشت بخور؟ عرضه داشتم. من از آنروزی که شما امر فرمودید، چیزی جز گوشت نخوردم! فرمود: چگونه خوردی؟ گفتم: بصورت پخته! فرمود: کباب کن و بخور! منم چنین کردم. بعد از یک هفته امام بدنبال من فرستاد. من خدمت آقا رفتم، در حالیکه خون بصورت من دویده بود! حضرت وقتی مرادید، فرمود: خوب شدی.»

6- «امام رضا (ع) رساله ذهبیه را بدرخواست مأمون در زمینه راههای سلامتی انسانها نوشت که به بعضی از مطالب آن اشاره می نمائیم: کسیکه نمی خواهد از درد مثانه بنالد، حتی 'یک لحظه هم پیشابش را نگاه ندارد اگر چه بر پشت اسبی سوار شده باشد! * آنکس که نمی خواهد معده اش آزار و آسیب ببیند، موقع صرف غذا، تا بعد از غذا آب ننوشد. زیرا آنانکه همراه با غذا، آب می نوشند، به عارضه رطوبت وضعف دستگاه گوارشی مبتلا خواهند شد. * هر که از سنگ مجرا

و شاشبند می ترسد، نباید در هنگام انزال منی، آنرا در مجرایش نگاه دارد! * کسانی که به ضعف حافظه دچارند، بهتر است همه روزه، هفت مثقال کشمش سیاه، ناشتا بخورند و روزانه سه تکه زنجبیلی که در عسل خوابانده شده است، را با کمی خردل، در ضمن غذای روزانه خود بخورند. و برای تقویت نیروی فکری، خوبست همه روزه، سه دانه هلیله با نبات کوبیده بخورند. * اگر کسی می خواهد دچار درد گوش نشود، هر شب هنگام خواب مقداری پنبه در گوشش بگذارد. * کسی که از بزرگ شدن لوزتین خود بیمناک است، بهتر است بعد از خوردن شیرینی با سرکه قرقره کند. * کسی که می خواهد از بیماری یرقان در امان باشد، در تابستان به اتاقهای در بسته و دم کرده، پیش از تهویه هوای اتاق، وارد نشود و در زمستان یکمرتبه از اطاق گرم به هوای سرد نرود. بلکه صبر کند تا بدنش با هوای تازه مأنوس گردد بعد برود. * آنانکه از بادهای دردناک و شدید در بدن خود می ترسند، هفته ای یکبار سیر بخورند. * کسی که به دندان خود علاقه مند است، قبل از خوردن شیرینی، کمی نان بخورد. * افراد لاغر اندام و افراد گرسنه، باید از حرکت شدید و طولانی در گرمای زیاد پرهیزند. ولی این عمل برای افراد چاق مفید است. * از آبهای شور پرهیز کنید که دارای حجم سنگین بوده و باعث یبوست می شوند. و آبهای برف و یخ، مطلقاً فاسد هستند

و برای بدن تولید فساد می کنند ولی آب باران، سبک، گوارا و مفید است بشرطیکه در گودالها، زیاد نماند. * آمیزش در اول شب، بخاطر سنگین بودن معده، باعث تولید بیماریهای قولنج، لقوه، فلج، نقرس، سنگ مثانه، سلس البول، فتق، ضعف چشم و نزدیک بینی می شود و نباید بعد از آمیزش، بیکباره برخیزد. بلکه مدتی به پهلوی راست بماند. سپس برخاسته، ادرار نماید و بعد از غسل، مقداری غسل صاف شده بخورد.»

7- «خواب، سلطان مغز است و قوام و دوام نیروهای بدن، بسته به خواب می باشد. هنگامیکه انسان به خواب می رود، بهتر است ابتدا به پهلوی راست بخوابد و پس از چندی، از پهلوی راست به پهلوی چپ سپس باز به پهلوی راست برود. اما بامداد که از خواب برمی خیزد، بهتر است که از پیلوی چپ بر است غلطیده سپس برخیزد!

بهتر است شب بعد از غذا، دو ساعت بیدار باشد. هنگامیکه انسان به مستراح می رود، زیاد آنجا نماند که توقف زیاد در مستراح، باعث بیماری 8- «داء الفیل» میشود.»

9- «اولین فردی که وارد بهشت می شود، شهید است.»

10- «هر که یادی از مصیبتهای ما بکند، و بگرید بر آنچه با ما کردند، در روز قیامت در درجه ما خواهد بود.»

11- «سه چیز از اوصاف پیامبران است: استعمال بوی خوش، اصلاح موی بدن و زیاد مضاجعت با همسر!»

12- «امین بتو خیانت نمی کند ولی توئی که به خائن امانت سپرده ای!»

13- «محببت به مردم نصف عقل است.»

14- «خداوند دشمن کسی است که زیاد قیل و قال می کند، مال را ضایع می نماید و زیاد خواهش می کند.»

15- «عقل مسلمان کامل نمی شود مگر با این ده خصلت: از او انتظار خیر می رود. شر از او صادر نمی شود. خیر کم دیگران را زیاد می شمارد. خیر زیاد خود را کم می شمارد. از تقاضای زیاد مردم خسته نمیشود. از طلب علم ملول نمی گردد. فقر در راه خدا برایش از ثروت بهتر است. ذلت در راه خدا از عزت در نزد دشمن بهتر است. به گمنامی بیشتر شهرت میل دارد.

سپس امام فرمود: دهم و دهمی چیست؟ پرسیدند: چیست؟

امام فرمود: هر که را ببیند بگوید او از من بهتر و با تقوا تر است»

16- «کسیکه می خواهد بدنش سبک باشد، شام کمتر بخورد.»

17- «اگر برای مردم، امامی که استوار و امین و حافظ و امانتدار است، نباشد، ملت هنه شده و دین از بین رفته و سنت تغییر می نماید.»

18- «هر که مرا با این دوری قبرم زیارت کند، در سه جا به او کمک می‌کنم: وقتی که نامه اعمال را به دست انسان می‌دهند، در صراط، در ترازوی اعمال.»

19- «در خراسان بقعه‌ای است که تا قیامت محل نزول و صعود فرشتگان است. سؤال شد: آن کدام بقعه است؟

فرمود: آن زمین در طوس است و آن والله باغی از باغهای بهشت است. هر که مرا در آن بقعه زیارت کند، گویی رسول خدا را زیارت کرده است و من و پدرانم در قیامت، از او شفاعت نمائیم.

اصحاب:

دهها نفر در مکتب امام رضا (ع) به شاگردی پرداخته اند که شیخ طوسی در رجال خود نام 117 نفر از یاران حضرت را ذکر کرده است. از جمله احمد بن ابی نصر بن زنی، احمد بن محمد بن عیسای اشعری، ادريس بن عیسای اشعری، عبدالله بن جندب بجلی، حسن بن علی و شاء، محمد بن فضیل کوفی، اباصلت هروی، زکریا بن آدم که به امام عرض کرد می‌خواهم از قم به جایی دیگر مهاجرت کنم. امام فرمود: این کار را نکن. زیرا به برکت تو از مردم قم بلا دفع می‌شود. چنانکه به برکت پدرم موسی بن جعفر (ع) بلا از بغداد دفع می‌گردد. و باز آمده است که

علی بن مسیب به امام رضا(ع) عرض کرد: راه من از شما بسیار دور است. و من نمی توانم هر وقت لازم شد، خدمت شما برسم. از چه کسی علم دین را فرا بگیرم؟ فرمود: از زکریا بن آدم قمی که در امور دین و دنیا مورد اعتماد است. و باز روایت شده که سالی امام رضا(ع) به مکه مشرف شد و این زکریا بن آدم در محمل حضرت، هم ردیف و مصاحب آن حضرت بود. «مشاهیر دانشمندان اسلام ج 4 ص 101»

شهادت امام رضا(ع)

از عبدالله بن بشیر نقل شده که چون مأمون مصمم به قتل امام رضا(ع) شد، بمن دستور داد که ناخنهای خود را بلند نگه دارم و این مطلب را برای کسی ظاهر نسازم. بعد از مدتی مرا خواست و چیزی شبیه تمهندی بمن داد و گفت که آن را بتمام دودست خود بمالم! من هم همین کار را کردم. در این هنگام مأمون نزد امام رفت و گفت: حال شما چگونه است؟ امام فرمود: امید بهبودی دارم. مأمون گفت: من هم امروز بحمد الله بهترم. آیا امروز از خدمتکاران نزد شما

آمدند؟ امام فرمود: خیر! مأمون ناراحت شد و به غلامان پرخاش کرد!

سپس گفت: هم اکنون آب انار بگیر و بخور که برای این بیماری چاره ای جز خوردن آن نیست! و بمن گفت: برای ما انار بیاور! من چند انار برای او بردم. مأمون دستور داد که با دست خود انارها را بفشار! من همین کار را کردم و مأمون آب آن انارها را به حضرت خورانید و همان علت شهادت امام شد! «ارشاد ج 2»

من که یک عمر زغم ساخته و سوخته ام باز از زهر زپا تا به سر افروخته ام
آخرین لحظه عمر است که جانی توجواد کز پی آمدنت دیده به در دوخته ام
جواد ای نور چشمانم که جانی چه خوش باشد دم مرگم بیانی
بیا جان پدر با حال افکاردم مردن سرم از خاک بردار
غریبم یار و غمخواری ندارم دم رفتن پرستاری ندارم

از ابا صلت، کیفیت شهادت امام رضا (ع) بدین نحو نقل شده است: روزی امام بمن فرمود: من فردا به مجلس این فاجر (مأمون) می روم. اگر دیدی که هنگام مراجعت، عبا

بر سرم نیست، بامن سخن بگو و اگر دیدی که عبا بر سرم
می باشد، بامن
حرف زن!

ابا صلت می گوید: روز بعد، امام لباسهای خود را پوشید
و در محراب منتظر مأمورین خلیفه شد. وقتی مأمورین
آمدند، کفشهایش را پوشید و عبا بر دوش انداخت، و بنزد
مأمون رفت. منهم در خدمت امام رفتم.

وقتی امام وارد شد، در نزد مأمون چند طبق از میوه
های مختلف بود. مأمون خوشه انگوری را که قبلاً مسموم
کرده بود درادر دست داشت و چند دانه از آنرا که قبلاً
علامت گذاری کرده بود، برای رفع تهمت می خورد! چون
چشم مأمون به امام افتاد، مشتاقانه از جای خود بلند شد
و دست در گردن مبارک حضرت کرد و میان دو چشم
حضرت را بوسید و بسیار احترام می نمود. سپس امام را در

جای خودش نشاند و خوشه انگور را به حضرت داد و گفت: یابن رسول الله! انگوری از این بهتر

ندیده‌ام! امام فرمود: شاید انگور بهشت از این بهتر باشد!

مأمون گفت: از این انگور بخورید! امام فرمود: مرا از خوردن این انگور معاف بدار! مأمون اصرار زیادی کرد و گفت: باید از این انگور بخورید! مگر خیال می کنید من قصد سوئی نسبت بشما دارم، با اینکه این همه بشما احترام می گذارم؟ او خوشه انگور را از امام گرفت و چند دانه از آنرا خورد و دوباره آنرا به امام داد! او گفت: باید از این بخورید! آن امام مظلوم، چند دانه از آن انگور را خوردند، که ناگاه حالشان دگرگون شد و باقی خوشه را بر زمین گذاشتند و با حال ناخوشی، بلند شدند. مأمون گفت: پسر عمو! کجا می روی؟ امام فرمود: به همانجا که مرا

فرستادی! سپس حضرت با چهره ای غمگین و ناراحت، درحالیکه عبا بر سر داشتند، از کاخ مأمون بیرون آمدند.

من بدستور حضرت، با ایشان سخن نگفتم، تا اینکه امام وارد منزل خود شدند و فرمودند: درخانه را ببند! و با حال ناخوشی و رنجوری، بر روی بستر خود افتادند! من درب منزل را بستم

و ناراحت در وسط منزل ایستادم، ناگاه جوان خوشبو و مشکین مویی را در خانه دیدم که آثار امامت و ولایت از چهره اش، ظاهر بود و از همه افراد به امام رضا (ع) شبیه تر بود!

من نزد او رفتم و گفتم: منکه درها را محکم بستم! شما از کدام در وارد شدید؟ فرمود: آن خدائیکه مرا از مدینه به یک لحظه به طوس آورد، می تواند از در بسته هم وارد کند! پرسیدم: شما کیستید؟ فرمود: منم حجت خدا بر تو ای

ابا صلت! منم محمد بن علی! آمده ام تا با پدر غریب
و مظلوم خود وداع کنم!

آنگاه نزد امام رضا(ع) رفت. چون چشم امام به فرزندش
افتاد، از جا بلند شد و یعقوب وار، یوسف گم گشته خود
را در آغوش گرفت و دست در گردن او کرد و او را بسینه
فشرده و بین دو چشم او را بوسید. سپس او را بر روی جای
خود برد و با او از اسرار امامت سخن گفت و امانت‌های الهی
را به او سپرد و خود بشهادت رسید. «جلاء العیون»

در راه رضای حق آن مظهر جانانه
در حجره در بسته جان داد غریبانه
شد آب تنش چون شمع از آتش زهر کین
می سوخت پروبالش پیوسته چو پروانه

امام جواد(ع)

تولد:

آن امام در روز دهم رجب سال صدونود و پنج هجری در مدینه متولد شد. مادرش خیزران یا سبیکه یا ریحانه و پدرش امام رضا(ع) بوده است. در هفت سالگی به مقام امامت رسید و هیجده سال مقام امامت رابه عهده داشت. و شهادتش در بیست و پنج سالگی در سی ذیقعه سال 220 در سامراء بوده است. مرقد شریفش در کاظمین می باشد..

نام مبارکش محمد والقباش جواد، تقی، آیه العظمی و... بوده و به او ابن الرضا هم می گفته اند. کنیه اش اباجعفر بوده است.

وقتی امام جواد(ع) متولد شد، امام رضا(ع) فرمود: مانند این کودک در مبارکی، تاکنون متولد نشده است.

علی بن اسباط می گوید: وقتی خدمت امام جواد(ع) رفتم و اندام کم سن و سال او را برانداز کردم، ناگاه حضرت فرمود: همانطور که خداوند، بعضی از پیامبران را در سنین کم، حجت خود قرار داد، امام را هم همینطور قرار می دهد. قرآن می فرماید: «وآتیناه

الحکم صیبا» ما به عیسی در کودکی حکمت دادیم. و باز می فرماید: «لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» یعنی زمانی که او بزرگ شد و به چهل سالگی رسید... که نشان می دهد جایز است در کودکی حکیم باشد و جایز است در چهل سالگی باشد.

پرسیدن سی هزار سؤال

کلینی و دیگران نوشته اند که وقتی امام جواد (ع) در هفت یا نه سالگی به امامت رسید، برای آزمایش امامت حضرت، سی هزار سؤال از او در روزهای متوالی پرسیدند و امام به همه آنان جواب کافی و شافی دادند. «منتهی الامال ج 2 ص 575»

«روزی امام جواد (ع) در ابتدای امامت خود، به مسجد مدینه رفت و بر بالاترین پله آن نشست و فرمود: من محمد بن علی الرضا هستم. من جواد هستم. من عالم به نسب های مردم در پشت پدرانشان هستم. من اسرار و ظواهر شما را می دانم. من به آنچه بسوی آن می روید، عالم هستم. علمی که قبل از خلقت خلق بوده و بعد از فناء آسمانها و زمین ها بوده است... سپس دست بر دهان خود گذاشت و فرمود: ای محمد! همانطور که پدرانت سکوت اختیار کردند، تو هم ساکت باش.»

زیارت کوفه و مدینه در یکشب

علی بن خالد گوید که:

شنیدم که شخصی به جرم ادعای پیامبری در زندان است. بوسیله‌ای خودم را به او رساندم تا او را ببینم. وقتی با او صحبت کردم او این جرم را انکار کرد و گفت: من مدتی در مقام رأس الحسین در شام عبادت می‌کردم. شبی در محراب مشغول عبادت بودم که شخصی را در مقابلم دیدم که بمن می‌گفت: بامن بیا!

من با او همراه شدم، ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم! او بمن فرمود: اینجا را می‌شناسی؟ گفتم: آری این مسجد کوفه است. من و او نماز خواندیم سپس مقداری راه رفتیم، ناگاه خود را در مسجد پیامبر در مدینه دیدم. او بر پیامبر سلام کرد و نماز خواند و من هم نماز خواندم. سپس از مسجد بیرون آمدیم و مقداری راه رفتیم و دوباره خود را در شام در مقام رأس الحسین دیدم. او هم از مقابل چشمانم غایب شد.

سال بعد باز او پیدا شد و همان مکانها را با هم رفتیم. وقتی به شام برگشتیم من گفتم تو را قسم به کسیکه این قدرت را بتو داده، شما کیستید؟ او فرمود: من محمد بن علی بن موسی الرضا هستم.

وقتی این کرامت را برای مردم تعریف کردم، مرا بجرم ادعای نبوت دستگیر و زندانی کردند.

علی گوید که من به او گفتم درباره بیگناهی تو نامه ای به وزیر می نویسم. نامه را نوشتم ولی بعد از چند روز نامه خودم برگشت خورد در حالیکه وزیر زیر آن نوشته بود که اگر ادعای آن مرد صحت دارد همان شخص با کرامت بیاید و او را آزاد کند!

من ناراحت شده و نامه را به زندان بردم تا جواب وزیر را برای آن مرد بگویم. وقتی به زندان رسیدم، دیدم که نگهبانان در حال رفت و آمده هستند. علت را رسیدم، گفتند: این مردیکه ادعای نبوت کرده بود، غیب شده و نمی دانیم مرغ شده و به هوا بالا رفته و یا بزمین فرو رفته است!

من فهمیدم که امام جواد (ع) او را رها کرده است. «ارشاد ج 2 ص 279»

بدن پاره پاره! حکیمه دختر امام جواد (ع) گوید که:

بعد از شهادت پدرم نزد امّ عیسی (امّ الفضل دختر مأمون) رفتم و او این ماجرا را درباره امام جواد (ع) تعریف کرد:

من همیشه نسبت به اینکه امام، همسری دیگر بگیرد، نگران و احساس حسادت می کردم تا اینکه روزی خانمی را دیدم که

خود را همسر شوهرم معرفی کرد. من ناراحت شده و جریان را به مأمون عباسی اطلاع دادم. مأمون که مست لایعقل بود، دستور داد تا شمشیرش را برایش آورند. سپس قسم خورد که برود و امام را بکشد! من وقتی این حالت را از پدرم دیدم، پشیمان شدم و «اَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می گفتم و بر سر و صورت خود می زدم و بدنبال پدرم می رفتم. تا اینکه به اطاقیکه امام در آن بود رسیدیم. مأمون وارد شد و با شمشیر ضرباتی را بر امام وارد کرد بطوریکه بدن امام پاره پاره شد! بعد بیرون آمد و به قصرش برگشت. من تا صبح ن خوابیدم و موقع صبح نزد پدرم رفتم و گفتم: می دانی دیشب چه کردی؟ گفت: نه! گفتم: پسر امام رضا(ع) را کشتی! او تعجب کرد و از حال رفت و بیهوش شد. بعد از ساعتی بهوش آمد و گفت: وای بر تو! چه می گوئی؟ گفتم: آری! بخانه او رفتی و بدنش را با شمشیر پاره پاره کردی! مأمون دچار اضطراب زیادی شد و یاسر خادم را صدا زد و گفت: این چه حرفی است که دخترم می گوید؟ یاسر گفت: راست می گوید! مأمون بر سر و سینه خود می زد و می گفت: اَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! اتقیامت در میان مردم رسوا شدیم و هلاک گشتیم.

بعد به یاسر گفت: ای یاسر! زود بخانه امام برو و بین این مطلب راست است و زود خبری بیاور که نزدیک است جان از تنم بیرون آید! یاسر بخانه حضرت رفت و زود برگشت و گفت: ای امیر بشارت و مژدگانی! مأمون گفت: چه خبرداری؟ گفت: نزد امام رفتم و او را سالم در حال مسواک زدن دیدم. من سلام کردم و گفتم: می‌خواهم این پیراهنی که در تن دارید را بعنوان تبرک بپوشم! و قصدم این بود که به بدن حضرت نگاه کنم و ببینم که از ضربات شمشیر اثری مانده یا خیر!

امام پیراهن را درآورد و من دیدم که بدنشان مثل عاج سفید است. و اثری از زخم و غیر آن نیست.

مأمون به گریه افتاد و گفت: با این معجزه هیچ چیز دیگری نمی‌ماند و این معجزه برای اولین و آخرین عبرت است. «متهی الامال ج 2 ص 336»

بخشش عجیب

روزی جوان سیدی گریان نزد امام جواد ع آمد و گفت عاشق کنیزی شده ام و نمی‌توانم آن را بخرم! امام او را دعوت به آرامش نمود.

روز بعد باز سید گریان تر از دیروز نزد امام آمد و گفت سراغ کنیز رفتم و گفتند شخصی آن را خریده است. امام به جوان پیشنهاد کرد باهم قدم بزنند و جوان قبول کرد و امام با او قدم زنان از شهر بیرون رفتند تا به باغی رسیدند. امام فرمود این باغ مال من است. داخل برو و ببین چه می بینی؟ جوان وارد باغ و داخل اطاق شد و ناگهان با تعجب برگشت و گفت کنیز معشوق من داخل اطاق است. امام فرمود من کنیز را خریدم و این باغ و کنیز را بتو بخشیدم.

سخنانی از امام جواد (ع)

1- «به امام جواد (ع) گفته شد: چرا مسلمین از مرگ در هراسند؟ امام فرمود: چون مرگ را نمی شناسند، از آن می ترسند و اگر آنرا می شناختند و از اولیاء خدا بودند، هر آینه مرگ را دوست می داشتند و می فهمیدند که آخرت از دنیا، برایشان بهتر است!

سپس فرمود: می دانی چرا کودک و دیوانه، از خوردن دارویی که برای سلامتی آنها و برطرف شدن مرض مفید است، خودداری می کنند؟ زیرا از منافع دارو بی اطلاعند! قسم به آن خدائی که محمد رابه پیامبری مبعوث کرد، هر کسیکه برای مرگ، خودش

را آنچنان که باید، آماده کند، مرگ برای او از داروئی که مریض را از بین ببرد، مفیدتر است!

اگر مؤمنین بدانند که بعد از مردن، خداوند چه نعمتهائی برای آنان آماده

کرده است، مرگ را طلب می کنند و مردن در نظرشان، از داروئی که نزد افراد عاقل، برای از بین بردن مرضها، استفاده می نمایند، نافع تر است! 6

2- «کسیکه قبر پدرم را- در مشهد- زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و در قیامت تا پایان حساب، منبری بموازات منبر رسول خدا (ص)، برای او قرار می دهند.»

3- «حورالعین جنسش از زعفران و خاک بهشتی است که هیچگاه فساد در آن راه نمی یابد»

4- «شخصی به امام گفت: مرا موعظه نما! فرمود: می پذیری؟ گفت: آری.

فرمود: فقر را در آغوش بگیر! شهوات را به دور انداز! با هوای نفس مخالفت کن! و بدان که برابر دیده خدائی! پس تفکر کن که چگونه ای؟»

5- «کسیکه گوش دل به گوینده‌ای دهد، او را پرستیده است! پس اگر گوینده از طرف خدا بگوید، خدا را پرستیده است و اگر از زبان ابلیس سخن بگوید، شیطان را پرستیده است.»

6- «تأخیر توبه فریب خوردنست و امروز و فردا کردن، سرگردانی است و عذر تراشی در برابر خدا، نابود نیست و اصرار بر گناه، آسودگی از مکر خداست که خدا می‌فرماید: «ولا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون» فقط زیانکاران از مکر خدا ایمن هستند.»

7- «گفتن کاری که هنوز آن را انجام نداده‌ای، مایه تباهی آن کار است.»

8- «مؤمن به سه چیز نیاز دارد: توفیق از جانب خدا. واعظی در درونش و قبول نصیحت از نصیحت کننده.»

شهادت امام محمد تقی (ع)

خلیفه عباسی، امّ افضل، همسر امام جواد را خواست و چون می‌دانست او با حضرت، دشمنی دارد، به او مأموریت داد تا امام را بشهادت برساند. امّ الفضل هم با

زهری که خلیفه در اختیار او گذاشت، انگوری را بزهر
آلوده کرد و به امام جواد(ع) خوراند!
امام در آن موقع، درس بیست و پنج سالگی قرار داشتند،
و هنگامیکه از آن انگور خوردند، اثر زهر در بدن
مبارکش ظاهر شد و بر اثر آن بشهادت رسیدند.

زاده موسی امام راستان آن بلند اندیشه عرش آستان
کان تقی خصلت جواد اہلبیت آنکه در وصفش فروماند کمیت
از هجوم رنجا خون شد دلش همسر نامهربان شد قاتلش
همچو شمعی کشته محراب شد سوخت کم تا وجودش آب شد
کز گل زهر آگلایی مانده است پرتوی از آفتابی مانده است
وانکه با اسرار حق محرم تراست عمر او از عمر گل هم کمتر است
دشمنی چون خار راهش می شود خانه او قتلگاهش میشود
بسته برویش همه درها کنند سایه بر جسمش کبوترها کنند
این جواد است آنکه محبوب خداست لطف عامش دستگیر ماسواست
این تقی مهر سپهدار رضاست نور چشم فاطمه ابن الرضا است.

طبق نقل دیگری، معتصم عباسی به یکی از
نویسندگان دستور داد تا امام را دعوت کرده و به او
غذای زهر آلود بدهد. آن بدبخت هم قبول نمود و از امام

دعوت نمود. امام فرمود: شمامی دانید که من به خانه امثال تو نمی آیم. اما او اصرار زیادی کرد و گفت: قصد من اطعام شما است و می خواهم خانه ام به قدم شما، متبرک شود! و یکی از وزراء هم می خواهد بدیدار شما برسد. آنقدر اصرار نمود تا اینکه آن امام مظلوم قبول کرد و به خانه او تشریف برد.

وقتی امام از غذای او خورد، اثر زهر را در خود احساس نمود و برخواست و اسب خود را خواست تا سوار شده و مراجعت کند. میزبان گفت: بمانید! حضرت فرمود: آنچه که تو بامن کردی، اگر در خانه تو نباشم، برای تو بهتر خواهد بود. سپس سوار شد و بخانه برگشت.

چون داخل خانه شد، اثر زهر در بدن شریفش ظاهر گردید و یک شبانه روز، رنجور و نالان بود تا اینکه مرغ روحش، بیال شهادت بدرجات بهشت پرواز نمود. «منتهی الامال»

امام هادی (ع)

تولد:

تولد این امام در پانزدهم ذی حجه سال دویست و چهاردهم هجری در شهر مدینه بوده است. مادرش سوسن یا سمانه بوده و پدرش امام جواد (ع) است. نام آن بزرگوار، علی والقباش نقی، طیب، امین، هادی، ناصح، فتاح، مرتضی، فقیه، عالم و متوکل بوده و کنیه اش ابوالحسن است. به حضرت ابن الرضا هم می گفته اند. در سن شش سالگی به مقام امامت رسید و سی و سه سال مقام امامت را به عهده داشت و در سال دویست و پنجاه و چهار در سن چهل سالگی بدست معتمد عباسی که برادر معتز خلیفه بود، بشهادت رسید. مرقد شریفش در سامراء است.

مکارم اخلاق

«روزی شخصی نزد امام هادی (ع) رفت و اظهار نمود که بدهی زیادی دارم و درخواست کمک کرد.

امام به او فرمود: من کاری را می‌خواهم که تو انجام دهی و تورا قسم می‌دهم که امتناع نکنی!
گفت: امتناع نخواهم کرد.

امام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است. سپس به او گفتند وقتی عده‌ای از مردم نزد من هستند، این کاغذ را بیاور و طلب خودت را از من بخواه!

او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه‌ای پول برای امام فرستاد و امام هم آن را به او داد. «ستارگان درخشان ج 12 ص 35»

محمد بن علی بن ابراهیم گوید: من و پدرم برای گرفتن کمک مالی نزد حضرت رفتیم. پدرم می‌گفت: ای کاش امام پانصد درهم بمن بدهد تا بادویست درهم لباس بخرم و دویست درهم به طلبکارها بدهم و صد درهم برای سایر مخارج داشته باشم. من هم در دل خود گفتم ای کاش امام بمن سیصد درهم بدهد تا با صد درهم الاغی بخرم و با صد درهم لباس تهیه کنم و بقیه را برای سایر مخارج بگذارم.

ما خدمت امام مشرف شدیم و سپس با امام خدا حافظی کردیم و موقع خارج شدن از خانه امام، خدمتکار حضرت دو کیسه پول

آورد و یکی رابه پدرم داد و گفت: پانصد درهم در آنست که دوست درهم برای لباس و دوست درهم برای طلبکارها و صد درهم برای خودت! و کیسه‌ای هم بمن داد و گفت: صد درهم برای خرید الاغ و صد درهم برای لباس و صد درهم برای سایر مخارج! «ستارگان درخشان ج 13 ص 18»

«وقتی متوکل دستور داد امام هادی (ع) را به مجلس شراب او بیاورند و به امام ابتدا اصرار بر خوردن شراب نمود و چون امتناع امام را دید تکلیف بر شعر گفتن نمود، امام اشعاری را خواندند که وضع مجلس را عوض کرد و اشک به چشمان نحس متوکل آمد و دستور داد امام را با احترام برگردانند. ابیات امام بشرح زیر است:

باتوا على قُلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القُلل
واستزلوا بعد عزٍ من معاقلهم واسكنوا حُفراً يا بئس ما نُزلوا
ناداهم صارخٌ من بعد دفنهم اين الاساور والتيجان والخلل
اين الوجوه اللتي كانت منعمةً من دونها تضرب الاستار والكُلل
فافصح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود تنتقل

قد طال ما اكلوا دهداً و قد شربوا و اصبوا اليوم من بعد الاكل قد اكلوا»

ستمگران در قله های برفراز کوه با نگهبانانی نیرومند بسر می بردند. ولی با آمدن مرک این کوه ها سودی برای آنان نداشت.

بعد از عزتی که داشتند باغ مردنشان، به سوراخهایی افتادند چه بد فرو آمدنی بود؟

وقتی آنها را داخل قبر گذاشتند، صدائی آمد که: کجاست آن تخت ها و تاج ها و لباسها؟

کجا هستند آن صورتهایی که غرق در نعمت بودند. و همیشه زیر پرده ها و پشه بندها قرار داشتند؟

ناگاه قبر با زبان فصیح از طرف این مرده ها جواب داد: کرمها بر این صورتهای می غلطند!

یک عمر طولانی خوردند و آشامیدند. حالا خودشان توسط کرمها خورده می شوند.»

نصف شدن نگین همسایه امام در سامراء مردی بنام یونس نقاش بود که اکثر اوقات خدمت امام می رسید و بعضی از کارهای امام را انجام می داد.

روزی ناراحت و ترسان خدمت امام آمد و گفت: مولایم! سفارش می‌کنم که به خانواده‌ام نیکی کنید! امام فرمود: مگر چه شده است؟ گفت:

حاکم، نگینی گرانقیمت بمن داده تا بر روی آن مطلبی را حکاکی کنم ولی در حین این کار، نگین دو نیمه شده است! اگر بگوش حاکم برسد، یا مرا می‌کشد و یا هزار تازیانه می‌زند! فردا هم روز تحویل نگین است.

امام فرمود: حال به خانه ات برو تا ببینیم فردا چه میشود. و جز خیر چیزی نخواهی دید.

یونس فردا خدمت امام رسید و گفت: پیک حاکم برای تحویل نگین آمده است. امام فرمود: نزد حاکم برو که جز خیر چیزی نخواهی دید.

یونس نزد حاکم رفت و خندان برگشت و گفت: ای سرورم! چون نزد حاکم رفتم بمن گفت: کنیزهایم درباره این نگین باهم دعوا دارند. لذا اگر می‌شود آنرا دو نیمه کن تا دوتا نگین شود و دعوایشان برطرف شود؟

امام حمد الهی را کرد و فرمود: تو چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم اگر بمن مهلت بدهید فکری خواهم کرد. امام فرمود: خوب جوابی دادی. «منتهی الامال ج 2 ص 36»

سخن گفتن به هفتاد و سه زبان

ابوهاشم جعفری گوید که:

خدمت امام هادی (ع) شرفیاب شدم. امام با زبان هندی با من صحبت می کردند ولی من چیزی نمی فهمیدم. در مقابل امام ظرفی پر از سنگریزه بود که امام یکی از سنگریزه هارا برداشت و مکید و بمن داد. منهم آن را در دهانم گذاشتم. بخدا قسم! هنوز از خدمت امام هادی (ع) بیرون نرفته بودم که قادر بودم به هفتاد و سه زبان که یکی از آنها هندی بود سخن بگویم. «منتهی الامال ج 2 ص 367»

سخنانی از امام هادی (ع)

- 1- «برای خداوند بقعه هائی است که دوست دارد در آنجا دعا شود تا او اجابت فرماید و بقعه حسین (ع) از جمله این مکانهاست.»
- 2- «هر که تقوا پیشه کند، مردم از او تقوا پیشه نمایند و هر که خدا را اطاعت نماید، اطاعت شود و هر که مطیع خداست از خشم

مخلوق باکی ندارد و هر که خدا را به خشم آورد باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می شود.»

3- «خداوند دنیا را خانه آزمایش و آخرت را خانه ماندنی قرار داده است. و بلاهای دنیا را وسیله ای برای رسیدن به ثواب آخرت قرار داده و ثواب آخرت را در عوض بلاهای دنیا قرار داده است.»

4- «کسی که خود کم بین و ذلیل باشد، از شرش ایمن مباش.»

5- «دنیا بازار است! عده ای در آن سود و عده ای در آن زیان می کنند.»

6- «شب زنده داری باعث لذیذتر شدن خواب می شود گرسنگی باعث گواراشدن غذا می گردد.»

7- «هر که خود پسند باشد، افراد زیادی از او ناراضی می شوند.»

8- «مصیبت برای آدم صبور یکی است و برای آدم بی تاب، دو تا است.»

9- «شوخی و بیهوده گوئی، منش افراد بی خرد و کار آدمهای نادان است.»

10- «تقدیرات چیزهایی بتو نشان خواهد داد که به فکر تو خطور نکرده است.»

11- «اگر عدل بر ظلم حاکم باشد، حرام است که نسبت به افراد گمان بد پیدا کنی مگر یقین کن. و هرگاه ظلم بر عدل حاکم باشد، نمی توان درباره کسی خوشبین بود مگر اینکه خوبی او ثابت شود.»

12- اگر بعد از غائب شدن حضرت مهدی (ع)، آن علمائی که مردم را بسوی آن بزرگوار دعوت می کنند نباشند، آن علمائی که مردم را بسوی آن بزرگوار راهنمائی می نمایند، آن علمائی که به حجت های خدا از دین خدا دفاع می کنند، آن علمائی که بندگان خدا را از دامهای شیطان و تابعین او و ناصبیان (دشمنان اهل بیت 9 نجات می دهند، نباشند، احدی باقی نمی ماند مگر اینکه از دین خدا مرتد می شود. این گونه علماء و دانشمندان هستند که قلب شیعیانی را که ایمانشان ضعیف است، نگاه می دارند، همانطور که ناخدا، سکان کشتی را نگاه می دارد. این گونه علما هستند که نزد خدای سبحان از بافضیلت ترین مردم بشمار می روند.

فرزندان:

1- امام حسن عسگری (ع) 2- حسین 3- سید محمد که مقام بسیار والائی دارد و مرقدش در نزدیکی سامراء است. 4- جعفر

معروف به جعفر کذاب که ادعای امامت بعد از امام عسگری را داشت.

وقتی جعفر متولد شد، دیدند امام هادی (ع) ناراحت است. علن راپرسیدند. فرمود: عده ای بدست این پسر از راه حق منحرف می شوند.

شاگردان:

1- حسین بن سعید اهوازی که بوسیله او افرادی مانند علی بن مهزیار و اسحاق بن ابراهیم و علی بن ریان شیعه شدند. 2- خیران خادم که از خادمان و یاران امام رضا (ع) و امام جواد (ع) و امام هادی (ع) بوده است.

3- ابوهاشم جعفری که بسیاری از روایات امام هادی (ع) و امام عسگری (ع) بوسیله او نقل شده است. 4- عبدالعظیم حسنی که با چهار واسطه به امام حسن مجتبی (ع) می رسد. 5- علی بن جعفر که وقتی متوکل دچار مریضی شد، دستور داد تا زندانیان علوی بخصوص جعفر را آزاد کردند و بعد از آن بهبود یافت. 6- این سکیت اهوازی که به دو پسر متوکل درس می داد و شیعه بودن خود را پنهان داشته بود. اما روزی متوکل از او پرسید که پسران من افضلند یا حسن و حسین؟ ابن سکیت گفت: من قبر غلام علی را

از پسران تو برتری می داتم! متوکل دستور داد تازبان او را از پشت سر در آوردند و او را بشہادت رساندند.

شہادت امام علی النقی (ع)

معتمد عباسی بدستور معتزّ خلیفہ، امام را توسط زہر بشہادت رساند.

در ایامیکہ حضرت مسموم شدہ بود، ابوہاشم جعفری از یاران آن بزرگوار، این شعر را گفت:

مادّت الارض بی وادّت فؤادی واعترتنی موارد العرواء
حين قيل الامام نضو عليل قلت نفسي فدته كلّ الفداء
مرض الدين لا اعتلاك واعتلّ وغارت له النجوم
السماء عجباً

ان منیت بالدواء والسقم وانت الامام حسم الداء
انت آسى الادواء فى الدين والدنيا ومحى الاموات
والاحياء

یعنی: زمین بر من کشیده شد و دلم سنگین گشت و تب
ولرز مرا فرا گرفت، زمانیکه گفته شد که امام در بستر
مریضی افتاده است!

جان من، همه جان من، فدای او باد!
با مریضی تو، دین مریض شد و با مریضی تو، ستارگان هم
تغییر کرده اند.

تعجب می کنم که تو مریض شده ای، در حالیکه تو
امامی هستی که درد را از بین می ببری!
توئی طیب دردهای دین و دنیا! توئی زنده کننده مرده ها
و زنده ها

«ستارگان درخشان ج 12»

امام در هنگام شهادت، غریب و تنها بود و غیر از فرزندش
امام حسن عسگری (ع)، کسی بر بالین آن بزرگوار
نبود. وقتی

حضرتش بشهادت رسید، امام عسگری (ع) در مصیبت پدر بزرگوارش، گریبان چاک کرد و شخصاً متوجّه غسل و کفن و نماز و دفن آن حضرت گردید. و آن بزرگوار را در اطاقی که محلّ عبادتش بود، دفن نمود. «منتهی الامال»

ز آتش زهر جفا سوخت ز پاتا به سرم‌روز روشن شده تاریک به پیش نظرم
کمر قتل مرا معتمد پست بیست جرمم این است که زهرا و علی را پسر
سوز و ساز دل من رشته عمرم بگسست از جهان سوی جان کرده اجل ره سپرم
همچنان شمع که می سوزد و می ریزد اشک می چکد خون از چشمه چشمان ترم
من جگر گوشه زهرا و علیم که چنین پاره پاره شده تاز زهر هلاهل جگرم

امام عسکری(ع)

تولد:

ولادت آن بزرگوار در روز سال دویست و سی و دو هجری در شهر مدینه بوده است. مادرش خدیث و پدرش امام هادی(ع) بوده است. نامش حسن و القابش زکی، عسگری، خالص، سراج و هادی بوده و به آن حضرت ابن الرضا نیز می گفته اند. کنیه حضرت ابامحمد بوده است. در سن بیست و دو سالگی به مقام امامت رسید و بعد از شش سال امامت، در سن بیست و هشت سالگی در سال 260 بدست معتمد عباسی بشهادت رسید. مرقد شریفش در سامراء است.

ابوهاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسگری(ع) بصورت سواره جایی می رفتیم. من در دل با خود می گفتم: موقع پرداخت قرضه هایم رسیده و من پولی برای پرداخت ندارم و نمی دانم چکنم؟

ناگاه امام برگشت و فرمود: خدا اداء می کند. سپس همانطور که سواره بود خم شد و با تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود: پیاده

شو و بردار! من پیاده شدم و دیدم تکه‌ای طلا است. آنرا برداشتم و سوار شدم. و با خود گفتم: قرضم جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم! ناگاه دوباره امام برگشت و فرمود: خدا ادا می‌کند و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود: پیاده شو و بردار! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم.

نقل شده که:

دو نفر از بدترین افراد را نگهبان امام عسگری کردند ولی بعد از مدتی هر دو نماز خوان و روزه گیر شدند. وقتی از آنها سؤال شد که چرا اینگونه شدید؟ گفتم چه بگوئیم درباره آقائی که روزها روزه است و شبها تا به صبح عبادت می‌کند و با کسی حرف نمی‌زند و هرگاه بما نگاه می‌کرد بدنمان می‌لرزید و حالی بما دست می‌داد که نمی‌توانستیم خودمان را کنترل کنیم.

توبه سید!

شخصی از سادات قم بنام حسین بطور علنی شراب می خورد و مست می کرد. او روزی بدرخانه احمد بن اسحاق قمی نماینده امام عسکری (ع) رفت ولی وی اجازه ورود را به او نداد. حسین هم با ناراحتی به خانه اش برگشت.

بعد از مدتی احمد بن اسحاق به سامراء رفت ولی وقتی به درخانه امام عسکری (ع) رفت، امام اجازه ورود به او ندادند. احمد ناراحت شد و به گریه کردن و التماس نمودن افتاد تا اینکه امام به او اجازه دادند.

وقتی خدمت امام رسید، عرض کرد: یا بن رسول الله! چرا با اینکه از شیعیان شما هستم، اجازه ورود بمن نمی دادید؟

امام فرمود: زیرا تو پسر عموی ما را به خانه ات راه ندادی! احمد به گریه افتاد و گفت: من به این علت او را راه نادم تا از شرابخواری توبه کند!

امام فرمود:

راست می گوئی ولی در عین حال چاره ای نیست جز اینکه سادات را در هر حال احترام نمائی و آنان را تحقیر ننمائی و به آنان توهین نکنی! والا دچار ضرر و خسارت خواهی شد زیرا آنان بمانتسب هستند.

احمد بعد از مدتی به قم برگشت. عده‌ای از بزرگان قم برای زیارت وی به خانه‌اش آمدند. حسین هم جزء آنان بود. همینکه چشم احمد به حسین افتاد، از جای خود بلند شد و او را احترام کرد و در کنار خود در بالای مجلس نشاند! حسین که تعجب کرده بود، علت این احترام فوق العاده را پرسید. احمد ماجرای خود را با امام تعریف کرد. وقتی حسین این ماجرا را شنید، از اعمال زشت خود پشیمان شد و توبه کرد و به خانه خود رفت و آنچه شراب داشت دور ریخت و لوازم شرابسازی را از بین برد و از مردان با تقوا و اهل عبادت گشت بطوریکه همیشه در حال اعتکاف در مسجد بود تا اینکه از دنیا رفت و در کنار قبر فاطمه معصومه (ع) دفن گردید. «ستارگان درخشان ج 123 ص 28»

سفر امام عسگری به گرگان

جعفر بن شریف گرگانی می گوید که:

سالی در راه سفر حج در سامراء به خدمت امام عسگری (ع) رسیدم. و مقداری از اموالی را که شیعیان برای حضرت داده بودند به امام دادم و گفتم: شیعیان شما در گرگان سلام رساندند. امام فرمود: مگر بعد از اعمال حج به گرگان بر نمی گردی؟

گفتم: چرا برمی گردم. فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر تو به گرگان می رسی. که روز جمعه سوم ربیع الثانی در اول روز وارد شهر می شوی. وقتی به گرگان رفتی، به مردم اعلام کن تا در خانه تو جمع شوند. زیرا در آخر آنروز من به گرگان خواهم آمد. سپس امام برایم دعا کردند.

من همان تاریخی که امام فرموده بود، وارد گرگان شدم و به مردم خبر دادم که امروز امام بمنزل من می آیند. لذا آماده باشند و مسائل و مشکلات خود را در نظر بگیرند.

بعد از نماز ظهر و عصر، همگی شیعیان در خانه من جمع شده بودند که بدون اینکه متوجه بشویم، امام عسگری (ع) برما وارد شد و برما سلام کرد. ما از امام استقبال نمودیم و دست مبارکش را بوسیدیم.

امام فرمود: من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که در آخر امروز نزد شما بیایم. لذا نماز ظهر و عصر را در سامراء خواندم و نزد شما آمدم تا باشما تجدید عهد نمایم. اکنون که نزد شما هستم، سؤالات و حاجات خود را بمن بگوئید.

اولین نفری که حاجت خود را گفت، نضر بن جابر بود که عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پسرم چند ماه است که نایبنا شده است. از خدا بخواهید تا چشمانش را به او برگرداند.

امام فرمود: او را نزد من بیاور!

او را خدمت امام آوردند و امام دست شریف را خود را بر چشمانش گذاشت که ناگاه بینا شد. سپس یک به یک مردم حاجتهای خود را می پرسیدند و امام حاجات آنها را بر آورده می کرد و در حق همگی دعا نمود و در همان روز مراجعت فرمود. «منتهی الامال ج 2 ص 399»

1 - «ابو هاشم داود بن قاسم جعفری» (22) می گوید: ما

چند نفر در زندان بودیم که «امام عسکری» و برادرش «جعفر»

را وارد زندان کردند. برای عرض ادب و خدمت، به سوی

حضرت شتافتیم و گرد ایشان جمع شدیم. در زندان، مردی

«جمعی» (خ ل: عجمی) بود و ادعا می کرد که از علویان است.

امام متوجه حضور وی شد و گفت: اگر در جمع شما فردی که

از شما نیست نمی بود، می گفتم کی آزاد می شوید. آنگاه به مرد

«جمعی» اشاره کرد که بیرون رود، و او بیرون رفت. سپس

فرمود: این مرد از شما نیست، از او بر حذر باشید، او گزارشی

از آنچه گفته اید برای خلیفه تهیه کرده که هم اکنون در میان

لباسهای اوست. یکی از حاضران او تفتیش کرد و گزارش را

که در لای لباس پنهان کرده بود، کشف کرد، مطالب مهم و

خطرناکی درباره ما نوشته بود. (23)

این حادثه نشان می دهد که حتی در زندان هم برای کنترل

امام و شیعیان، مأمور مخفی گماشته بودند.

2 - یکی از یاران امام بنام «احمد بن اسحاق» می گوید: به

حضور امام رسیدم و از او درخواست کردم که چیزی بنویسد و

من خط او ببینم تا اگر نامه ای از او رسید، خطش را بشناسم (و

دشمن نتواند بنام امام نامه جعل کند) امام فرمود: خط من،

گاهی با قلم باریک و گاهی با قلم پهن است، اگر چنین تفاوتی

مشاهده کردی نگران نباش... (24)

3 - یکی از یاران امام می گوید: ما گروهی بودیم که وارد

سامراً شدیم و مترصد روزی بودیم که امام از منزل خارج شود

تا بتوانیم او را در کوچه و خیابان ببینیم. در این هنگام نامه‌ای به

این مضمون از طرف امام به ما رسید: هیچ کدام بر من سلام

نکنید، هیچ کس از شما به سوی من اشاره نکند، زیرا برای شما

خطر جانی دارد! (25)

4 - «عبدالعزیز بلخی» می گوید: روزی در خیابان منتهی به

بازار گوسفند فروشها نشسته بودم. ناگهان امام حسن عسکری را

دیدم که به سوی دروازه شهر حرکت می کرد. در دلم گفتم:

خوب است فریاد کنم که: مردم! این حجت خدا است، او را

بشناسید. ولی با خود گفتم در این صورت مرا می کشند! امام

وقتی به کنار من رسید و من به او نگریستم، انگشت سبابه را بر

دهان گذاشت و اشاره کرد که سکوت! من بسرعت پیش رفتم

و بوسه بر پاهای او زدم. فرمود: مواظب باش، اگر فاش کنی،

هلاک می‌شوی! شب آن روز به حضور امام رسیدم. فرمود:

باید رازداری کنید و گرنه کشته می‌شوید، خود را به خطر

نیندازید. (26)

23 ابن صباغ مالکی، الفصول المهم، ط قدیم،
ص 304 - شبلنجی، نور الأبصار، قاهره، مکتب
المشهد الحسينی، **ص 166** - علی بن عیسی
الأربلی، کشف الغم، تبریز، مکتب بنی هاشمی،
1381 ه. ق، ج 3، ص 222 - طبرسی، أعلام

الوری، ط 3، دار الکتب الاسلامی، ص 373 -
ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم،
کتابفروشی مصطفوی، ج 4، ص 437.
(24 ابن شهر آشوب، همان کتاب، ج 4، ص
433.

(25 مجلسی، بحار الأنوار، ط 2، تهران، المکتب
الاسلامی، 1395 هـ! ق، ج 50، ص 269.
(26 مسعودی، اثبات الوصی، الطبعة الرابع،
نجف، المکتب الحیدری، ص 243.

سخنانی از امام عسگری (ع)

- 1- «هر کدام از فقیهان که خویشان دارد و مواظب دینش
باشد، و با هوای نفس خود مبارزه کند و فرمان مولایش را اطاعت
نماید⁷ بر عموم مردم لازم است که از او تقلید کنند و این فقط
شامل عده‌ای از فقهاء شیعه می‌باشد.» و سائل ج 18 ص 95
- 2- «تواضع نعمتی است که بر آن حسادت نمی‌شود.»

- 3- «بد بنده است آنکه دوزبان و دورو است. در حضور برادر مؤمنش، او را می ستاید و در غیابش، گوشت او را می خورد. اگر نعمتی به مؤمن داده شود، حسادت می ورزد و اگر مؤمن گرفتار شود، او را تنهامی گذارد.»
- 4- «مومن دارا پنج خصلت است: 51 رکعت نماز در شبانه روز می خواند، بسم الله الرحمن الرحیم را بلند می گوید، انگشتر عقیق در انگشت دست راست می کند، پیشانی را در سجده بر خاک می مالد و زیارت اربعین می خواند.»
- 5- «عبادت به بسیاری نماز و روز نیست! بلکه عبادت به تفکر زیاد درباره خالق خود است.»
- 6- «کم حيله ترین دشمن کسی است که دشمنی خود را علنی کند.»
- 7- «جدال نکن که احترام از بین می رود و شوخی منما که بر تو جرعت می یابند.»
- 8- «خنده بیجا از نادانی است.»
- 9- «خطاب به شیعیان: شما را سفارش می کنم به: تقوا، ورع در دین، تلاش برای خدا، سخن راست، امانتداری خواه امانت مال فاجر باشد یا نیکو کار، سجده های طولانی، خوب همسایگی کردن، ...»

تقوا پیشه کنید وزینت ما باشید نه عیب ما!
زیاد بیاد خدا باشید و مرگ را یاد کنید و قرآن تلاوت کرده
وصلوات بر محمد و آل محمد بفرستید که در صلوات ده حسنه
است.»

10- «دل احمق در زبانش و زبان حکیم در دلش است!»
11- «توجه به رزقی که برایت ضمانت شده تورا از واجبات باز
ندارد.»

12- «هر عزیزی که حق را ترک کند، ذلیل شود و هر ذلیلی که
به حق عمل کند، عزیز شود.»
13- «جرعت کودک بر پدرش باعث عاق والدین شدنش در
بزرگی است.»

14- «خوشحالی کردن در نزد آدم غمگین بی ادبی است.»
15- «اینکه جاهل ریاضت بکشد و شخص از عاداتی دست
بردارد، مثل معجزه است.»

16- «کسیکه در پنهانی برادرش را نصیحت کند، او را عزیز کرده
ولی اگر در حضور دیگران او را نصیحت کند، زشتش نموده
است.»

17- «هیچ بلائی نیست مگر اینکه در اطراف او نعمتی نهفته است.»

18- «چه زشتش که انسان میلی داشته باشد که او را ذلیل نماید.»

19- «به خدا قسم! مهدی(ع) غیتی می کند که کسی از مهلکه نجات نمی یابد، جز آنان که خداوند آنها را در عقیده به امامت، ثابت قدم داشته و موفق نموده است که دعا می کنند خداوند زودتر او را ظاهر کند.»

20- «ای احمد بن اسحاق! غیت مهدی(ع) شاهکار الهی و سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیبهای پروردگار است.»

21- «خداوند برای حجتش هر چیزی را روشن نموده است و به او علم زبانها و شناخت نسبها و مدت مرگ افراد و حوادث را یاد داد. و اگر اینطور نباشد، بین حجت خدا و غیر او فرقی نیست.»

فرزندان:

تنها فرزند امام حسن عسگری، حضرت مهدی(ع)(ع) می باشد.
یاران:

از جمله اصحاب معروف آن حضرت، 1- احمد بن اسحاق قمی است که مسجدی بدستور آن حضرت و بنام آن حضرت در قم درست کرد و مرقدش در سرپل ذهاب است 2- اسماعیل بن علی

بن اسحاق نوبختی. 3- عثمان بن سعید که پس از شهادت امام
،نایب خاص امام عصر (ع) شد.

شهادت امام حسن عسگری (ع)

وقتی معتمد عباسی ،قاتل امام دهم، به خلافت رسید ،پس
از مدّتی دستور داد امام عسگری (ع) را که بیست و هشت
سال داشت، توسط زهر بشهادت برسانند!

عقید خادم امام گفت: در آن شبی که حال حضرت
منقلب بود، امام مقداری مصطکی (دارویی گیاهی)
خواست. همینکه این دارو را جوشاندند و برای امام
آوردند، فرمود: اولّ آبی بیاورید تا وضوء بگیرم و نماز
بخوانم. آب برای حضرت آوردیم و آن برگزیده
خدا، دستمالی بر روی زانوان خود گستراند و وضوء گرفت
و نماز صبح را بجای آورد. سپس ظرف مصطکی را بدست
گرفت و خواست بیاشامد ولی دست مبارکش از شدّت

ضعف و ناتوانی می لرزید و لب ظرف به دندانهایش می خورد.

در این موقع امام بمن فرمود: داخل اطاق شو و کودک را که در حال سجده است، نزد من بیاور! من داخل اطاق شدم و نگاهم به کودک که سر به سجده نهاده و انگشت سبّابه خود را بطرف آسمان بلند نموده بود، افتاد. من بر آن حضرت سلام کردم. آنجناب نماز خود را مختصر کرد و تمام نمود. من عرض کردم: سرور من می فرماید که شما نزد او بروید.

در این هنگام مادرش آمد و دست او را گرفت و خدمت امام برد.

چون آن کودک خدمت امام رسید، سلام کرد. همینکه امام چشمش به او افتاد، گریست و فرمود: ای سرور اهل بیت خود! بمن آب بیاشام که من می خواهم بنزد پروردگام بروم!

آن کودك ظرف دارو را بدست گرفت وبه حضرت
نوشاند....

سپس امام به او فرمود: بتو بشارت می دهم که توئی
صاحب الزمان! توئی مهدی! توئی حجت خدا بر روی
زمین!...

ودر همان وقت، امام بشهادت رسید. «منتهی الامال»
موقعیکه خبر شهادت امام عسگری (ع) در شهر سامراء
منتشر شد، قیامتی پیا شد! صدای ناله و شیون از عموم مردم
بلند گردید... عموم بازاریان و مردم، چه صغیر و چه
کبیر، همه وقتی از شهادت حضرت با خبر شدند، برای
تشیع، اجتماع کردند.

همه وزراء و نویسندگان و تابعین خلیفه و بنی هاشم
و علویان، برای تشیع حاضر شدند. شهر سامراء در روز
شهادت امام عسگری (ع)، از کثرت ناله و شیون وضجّه
مردم، مثل روز قیامت شده بود. «ستارگان درخشان ج 13»

عسگری از دارفانی دیده بسته گرد ماتم بر رخ مهدی نشسته

گشته سامرا دوباره وادی غم‌پر پدر، صاحب زمان بگرفته ماتم
 اعزم جنت شده با قلب سوزان نزد زهرا و یمبر گشته مهمان
 او به دست معتمد گردیده مسموم قلب پاک انورش را کرده مغموم
 شستشو داده پسر جسم لطیفش شد به سامراء مکان قبر شریفش
 ابوالادیان می گوید: در هنگام نماز بر بدن
 حضرت، برادر امام بنام جعفر کذاب خواست
 بر حضرت، نماز بخواند که ناگاه کودکی گندم گون
 و پیچیده مو، گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و عبای
 جعفر را کشید و فرمود: ای عمو! عقب بایست که من به
 نماز بر بدن پدرم از تو سزاوارترم! جعفر رنگش پرید
 و عقب ایستاد. آن کودک پیش ایستاد و بر پدر
 بزرگوارش نماز خواند و امام را در کنار امام هادی(ع) دفن
 نمود. «منتهی الامال»

امام عصر (عج)

تولد:

تولد حضرت در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری در سامراء بوده است. مادرش نرگس خاتون و پدرش امام عسکری (ع) می باشد.

امام عسکری (ع) چند روز پیش از وفات، بین دوستان خود در مجلسی که چهل تن از یاران وفادارش حضور داشتند و از جمله آنان محمد بن عثمان و معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب... بودند به بزرگترین اعلان و افشاگری درباره ولادت فرزندش اقدام کرد و به آنان چنین گفت: «او بعد از من صاحب شما و خلیفه شماست. او قائمی است که گردنها در انتظار، به سوی او کشیده شده است. پس وقتی زمین از ستم و ناروائی پر شد، خروج میکند و زمین را از قسط و عدل سرشار میسازد.»⁽⁷⁾

نام حضرت محمد است ولی در کتاب «فرهنگ مهدی (ع) آمده که در کتب مختلف نامهای مختلفی برای حضرت وجود دارد از جمله: فرخنده «در کتاب اشعای نبی»، ایستاده «در کتاب شاکمونی»، بنده یزدان «در کتاب ایستاع»، بهرام «در

کتاب مجوس»، پرویز به معنای پیروز و مظفر» در کتاب برزین
آزرفارسیاب»، حاشر» در صحف ابراهیم (ع)»، سروش ایزد» در
کتاب زمزم زردشت»

القاب

آن حضرت بشرح زیر است:
فجر، قائم، مهدی، هادی، امیرالامراء، بقیه
الانبياء، جابر، حامد، حجة، حق، حمد، خجسته، خداشناس، خسرو «سل
طمان عظیم الشان»
،خلیل، دابة الارض، داعی، سناء «روشنائی»، سید، صاحب، صراط، ضیا
ء، عالم، عدل، عصر، غوث، غیب، فتح
اماکنیه های حضرت: ابوتراب، ابو جعفر، اباصالح، ابو عبدالله
وابو محمد.

امامت

در سن پنج سالگی به مقام امامت رسید و از همان موقع غیبت
صغری که 74 سال طول کشید آغاز شد و در این مدت بوسیله
نایبان خاصش به ترتیب، عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین
بن روح و علی بن محمد سمری با مردم در ارتباط بود.

پس از رحلت علی بن محمد سمری در سال 329 غیبت کبری آغاز شد که در این مدت نایبان عام امام عصر(ع) که فقهاء ومجتهدین شیعه هستند، رهبری مردم را در دست دارند. که امام در سخنی آنها را نمایندگان خود معرفی نمود.

آیات در شأن امام عصر(ع)

1- یومئذ یفرح المؤمنون {روم 4} «امام صادق(ع): در موقع قیام قائم(ع)، اهل ایمان از یاری خدا خوشحال می شوند.

2- واسبغ علیکم نعمه ظاهره وباطنه {لقمان 20} یعنی خدا نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بر شما روزی کرد. «امام کاظم(ع): نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غایب است که از دیدگان مردم مخفی است و گنجهای زمین در هنگام ظهورش آشکار می شود و هر چیز دوری برایش نزدیک می گردد.

- 3-والنهار اذا تجلّی ' { لیل 2 } «امام باقر (ع):مراد از روز،قائم ما اهل بیت است که هرگاه ظهور کند،بردولت باطل پیروز می شود.
- 4-سیروا فیها لیالی وایاماً آمنین {سبأ16} «امام صادق(ع):مراد امام زمان است که در زمان او همه راهها ایمن است.
- 5-فمهلّ الکافرین امهلهم رؤیداً { طارق 18 } «علی بن ابراهیم در تفسیر آن گفته است که:در زمان قیام قائم،او از جباران و طاغوتها انتقام می گیرد.
- 6-یهدی الله لنوره مَن یشاء { نور 35 } «علی (ع):او قائم ما اهل بیت است.
- 7-والفجر «امام صادق(ع):فجر لقب قائم ما است.
- 8-قل جاء الحق وزهق الباطل {اسراء 9}
- 9-لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون {صف 9}
- 10-بقیة الله خیر لکم ان کنتم مومنین {هود}
- 11-ونرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمةً ونجعلهم الوارثین {قصص 5}
- 12-امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء {نمل 62}

13- ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادى الصالحون {انبياء 105}

قائم (ع) از مافی الضمیر مطلع است؟ خداوند در معراج به پیامبر اسلام فرمود:

بوسیله قائم شما، زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات اقدس خود، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک نمایم و به دوستانم واگذارم.

با ظهور او، سخنان بی دینان را از کجروی راست کرده و تعالیم خود را بلند گردانم و شهرها و بندگانم را از علم خود مطلع نمایم و گنجها و اندوخته هارا آشکار کرده، و مهدی را به اسرار و مافی الضمیر هر شخصی مطلع گردانم و او را بانیروی فرشتگانم یاری کنم تا فرمان مرا اجرا نماید و دینم را رواج دهد.

او ولیّ به حق من و مهدی حقیقی بندگان من است. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 101»

علم مهدی (ع)

امام صادق (ع) فرمود:

وقتی مهدی (ع) ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هر کس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم

و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزو مند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن جدّم محمد مصطفی و علیّ مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده اند، من خبر می دهم و همه مردم را آگاه می سازم.

ومی فرماید:

ای مسلمانان! هر که می خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند بطوریکه علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را بر خود بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 123»

سوراخ کردن زبان

شیخ شمس الدین محمد بن قارون گوید:

به حاکم حله بنام مرجان الصغیر گزارش دادند که یکی از شیعیان بنام ابوراجح به خلفاء اهانت می نماید! حاکم دستور داد تا او را آوردند و چند نفر بقصد کشت او را زدند و آنقدر به صورتش زدند که دندانهای جلو او افتاد.. سپس زبانش را بیرون آورده بر آن حلقه آهنی زدند و بینی او را سوراخ کرده و ریسمانی از مو در آن وارد کرده و به طنابی بستند و بدستور حاکم در کوچه های شهر گرداند. تماشاچیان هم از هر طرف او را می زدند بطوریکه بر روی زمین افتاد و مرگ را پیش روی خود دید. بعد از آن حاکم دستور داد تا کار او را تمام کنند ولی چند نفر واسطه شده و گفتند: او پیرمردی ساخورده است و آنچه بر سرش آمده او را از پای در خواهد آورد. او را رها کن که خود می میرد و خونش را بر گردن نگیر!

حاکم هم از کشتنش صرف نظر کرد. بستگان ابوراجح آمدند و او را در حالیکه صورت و زبانش باد کرده بود و کسی تردید نداشت که همان شب خواهد مرد، به منزلش بردند.

برخلاف انتظار، فردای آنشب که مردم برای اطلاع از وضع او بدیدارش رفتند، دیدند که در حال صحت و سلامت نماز می خواند. دندانهایش مثل اول شده و جراحتهایش خوب شده و اثری از آنها باقی نمانده و پارگی صورتش رفع گردیده است.

مردم تعجب کرده و ماجرایش را پرسیدند. گفت:

من مرگم را دیدم. زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال حاجتی بخواهم. لذا در دل دعا کردم و به مولا و آقایم صاحب الزمان (ع) توسل جست. چون شب فرا رسید، ناگاه دیدم که خانه ام پر نور شد و یک دفعه دیدم که مولایم امام زمان (ع) دست مبارکش را بر صورتم کشید و به من فرمود: از خانه خارج شو و برای طلب روزی برای زن و بچه ات کار کن که خدا بتو سلامتی داد.

منهم به این وضعی که می بینید شدم.

شمس الدین گوید: بخدا قسم! قبل از این ماجرا ابوراجح خیلی ضعیف و کم بنیه و زشت و کوتاه ریش بود و من به حمامی که او در آن بود، می رفتم ولی بعد از این جریان وقتی او را دیدم متوجه شدم که نیرویش زیاد شده و قامتش راست گردیده و ریشش بلند

و صورتش سرخ شده و انگار به سن بیست سالگی برگشته و پیوسته در همین حالت بود تا اینکه وفات یافت. «مکیال المکارم»

صفین و سربریده

از یحیی بن اربلی نقل شده که:

روزی در خدمت پدرم بودم. دیدم که مردی کنارش نشسته و جرت می زند. در این حال عمامه اش افتاد و جای زخم بزرگی که در سرش بود، ظاهر شد. پدرم از او پرسید: این زخم از کجاست؟ گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم. به او گفتند: تو کجا و صفین کجا؟

جواب داد: روزی با مردی از غزه به مصر می رفتیم. در بین راه صحبت به جنگ صفین افتاد. همسفر من گفت: اگر من در جنگ صفین بودم، شمشیرم را از خون علی (ع) و یارانش سیراب می کردم! من هم گفتم: اگر من هم در جنگ صفین بودم، شمشیرم را از خون معاویه ملعون سیراب می کردم. صحبت ما به جنگ منتهی شد و به هم به جنگ وزد و خورد پرداختیم. یکوقت متوجه شدم که زخمی بر من زد و من از هوش رفتم. ناگاه دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه اش بیدار می نماید. چون چشم گشودم، مردی را دیدم

کہ از اسب پائین آمد و دستش را روی زخم سرم کشید کہ فوراً بہبود یافت.

آنگاہ گفت: ہمینجا بمان! و بعد از اندکی ناپدید شد. سپس در حالیکہ سربریدہٗ ہمسفر من را در دست داشت با چہار پایان او برگشت و فرمود: این سر دشمن توست. تو بیاری ما برخاستی و ما ہم تورا یاری کردیم. چنانکہ خداوند ہر کہہ اورا یاری کند، پیروز کند.

پرسیدم: شما کیستید؟

فرمود: من صاحب الامر ہستم.

سپس فرمود: از این بہ بعد ہر کہہ پرسید: این زخم چہ بودہ؟ بگو ضربتی است کہ در صفین برداشتہ ام. «مہدی موعود»

اشعاری از امام خمینی (رض) و آیہ اللہ خامنہ ای:

امام خمینی (رض):

مصدر ہشت گردن، مبدأ ہر ہفت اختر خالق ہر شش جہت، محور دل ہر پنج مصدر

والی چہار عنصر، حکمران ہر سہ اختر پادشاہ ہر دو عالم، حجت یکتای داور

آنکہ وجودش شہرہٗ نہ آسمان، بل لامکان شد

مصطفی سیرت، علی فر، فاطمہ عصمت، حسن خو

ہم حسین قدرت، علی زہد و محمد علم و مہ رو

شاہ جعفر فیض و کاظم علم و ہفتم قبلہ گیسو

ہم تقی تقوا، نقی بخشایش و ہم عسگری مو

مهدی قائم که در وی جمع اوصافی چنان شد.

پادشاه عسگری طلعت، نقی بخشایش، تقی فر

بوالحسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر

علم باقر، زهد سجاد و حسین تاج افسر

مجتبی حکم و رضیه عصمت و دولت چو حیدر

مصطفی اوصاف، مجلای خداوند جهان شد.

آیه الله خامنه ای:

دل از یخودی سر از خود رمیدن است جان را هوای از قفس تن پریدن است

از بیم مرگ نیست که سر داده ام فنان بانگ جرس ز شوق به منزل رسیدن است

دستم نمی رسد که دل از سینه برکنم باری علاج شوق، گریبان دریدن است

شامم سیه تر است از گیسوی سر کشت خورشید من بر آبی که وقت دمیدن است

سوی تو ای خلاصه گلزار زندگی مرغ نگه در آرزوی پر کشیدن است

بگرفته آب و نگ ز فیض حضور تو هر گل در این چمن که سزاوار دیدن است

با اهل درد، شرح غم خود نمی کنم تقدیر قصه دلِ زمن ناشیندن است

آن را که لب به جام هوس گشت آشناروزی «امین» سزالب حسرت گزیدن است

ابن ابی الحدید یکی از متبع ترین علمای اهل سنت، در این

زمینه می نویسد:

«تمامی فرق اسلامی، اتفاق نظر دارند که عمر دنیا و تکلیف

(بشر به اجرا احکام الهی)، پایان نمی پذیرد مگر پس از ظهور

مهدی» (118) قد وقع اتفاق الفرق من المسلمين أجمعين على

انّ الدنيا و التكليف لا ينقضی ألاً علیه (المهدی)) (شرح نهج

البلاغه، قاهره، دار احیاء الکتب العربی، 1960 م، ج 10 ص

96).

(

در هر صورت در سال 1976 م شخصی به نام «ابو محمد»

از کشور «کنیا» سؤالی درباره ظهور مهدی منتظر از «رابط العالم

الاسلامی» کرده است. دبیر کل این مرکز در پاسخی که برای

او فرستاده، ضمن یادآوری این نکته که «ابن تیمیه» (مؤسس

مذهب و هابیت) نیز احادیث مربوط به مهدی را پذیرفته، متن

رساله کوتاهی را که پنج تن از علمای معروف کنونی حجاز در

این زمینه تهیه کرده‌اند، برای او ارسال داشته است. در این رسال

پس از ذکر نام حضرت مهدی و محل ظهور او یعنی مکه چنین

آمده است:

به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند

به وسیله او (مهدی) جهان را پر از عدل و داد می کند، همان

گونه که از ظلم و ستم پر شده است.

او آخرین خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر در

کتب صحاح از آنها خبر داده است. احادیث مربوط به مهدی را

بسیاری از صحابه پیامبر نقل کرده‌اند. از آن جمله:

عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلح بن عبید الله، عبد

الرحمان بن عوف، عبد الله بن عباس، عمار بن یاسر، عبد الله بن

مسعود، ابو سعید خُدَری، ثوبان، قر بن ایاس مزنی، عبد الله بن

حارث، ابو هریره، حذیف بن یمان، جابر بن عبد الله، ابو امامه،

جابر بن ماجد، عبد الله بن عمر، انس بن مالک، عمران بن

حصین و ام سلمه. سپس اضافه می‌کند:

هم احادیث یاد شده در بالا که از پیامبر نقل شده و هم

گواهی صحابه که در اینها در حکم حدیث است، در بسیاری از

کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث پیامبر 9 اعم از سنن

و معاجم و مسانید آمده است. از جمله:

سنن: بی داود، ترمذی، ابن ماجه، ابن عمر الدانی ؛ مسانید:

احمد، اُبی یَعْلَى، بزاز؛ صحیح حاکم؛ معاجم: طبرانی و رویانی

و دار قُطْنی و ابو نُعَیم د کتاب «اخبار المهدی» و خطیب بغدادی

در «تاریخ بغداد» و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» و غیر اینها.

بعد اضافه می کند:

بعضی از دانشمندان اسلامی کتب خاصی در این زمینه تألیف

کرده اند. از جمله:

ابو نعمی: کتاب «اخبار المهدی»، ابن حجر هیتمی: «القول

المختصر فی علامات المهدی المنتظر»، شوکانی: «التوضیح فی

تواتر ماجأ فی المنتظر و الدجال و المسيح»، ادیس عراقی

مغربی: «المهدی»، ابو العباس بن عبد المؤمن مغربی: «الوهم

المکنون فی الرد علی ابن خلدون».

آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته رئیس

دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره مجله دانشگاه

مربور بحث کرده است.

عده‌ای از بزرگان و دانشمندان اسلام، از قدیم و جدید، در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث رسیده در زمینه مهدی در حدّ «تواتر» است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست). از جمله:

سخاوی در کتاب «فتح المغیث»، محمد بن احمد سفاوینی در کتاب «شرح العقید»، ابو الحسن ابری در «مناقب الشافعی»، ابن تیمیه در فتاوایش، سیوطی در «الحاوی»، ادريس عراقی مغربی در کتابی که پیرامون «مهدی» تألیف کرده، شوکانی در

کتاب «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر...»، محمد بن جعفر

کتانیدر کتاب «نظم المتناثر فی الحديث المتواتر» و ابو العباس

بن عبد المومن در کتاب «الوهم المکنون...».

در پایان بیانیه می نویسد:

تنها ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی

را با حدیث بی اساس و مجعولی به این مضمون که «مهدی جز

عیسی نیست» مورد ایراد قرار دهد. ولی پیشوایان و دانشمندان

بزرگ اسلام، گفتار او را رد کرده‌اند، بخصوص «ابن عبد

المؤمن» که در ردّ گفتار او کتاب ویژه‌ای نوشته است که از

سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته است.

حافظان احادیث و محدثان نیز تصریح کرده‌اند که احادیث

مهدی مشتمل بر احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع

آن قطعاً «متواتر» و صحیح می‌باشد.

بنابر این، اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب بوده

و جز عقاید اهل سنت و جماعت است و جز افراد نادان و بی

خبر یا بدعتگذار، آن را انکار نمی کنند.

مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی: محمد منتصر کنانی

سخنانی از امام زمان (عج)

1- «من باقی مانده الهی (ادامه دهنده پیامبران و امامان) هستم و

انتقام گیرنده از دشمنان خدا می باشم.»

2- «لغت خدا و فرشتگان بر کسیکه یک درهم از مال ما را از روی حرام بخورد.»

3- «اموالی که شما بما می‌رسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می‌کنیم. بنابراین هر که می‌خواهد بما برساند و هر که نمی‌خواهد قطع کند که آنچه خداوند بما داده است از آنچه شما می‌دهید، بهتر است.»

4- «در حوادثی که برای شما پیش می‌آید، به راویان احادیث ما (فقها) رجوع کنید که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می‌باشم.»

5- «کیفیت انتفاعی که مردم در زمان غیبت من می‌برند مانند انتفاع از آفتاب پنهان در ابرهاست. من امان مردم روی زمین هستم، همانطور که ستارگان امان اهل آسمان می‌باشند.»

6- «زیاد دعا کنید برای تعجیل در فرج. زیرا دعا کردن در تعجیل فرج خود فرج است.»

7- «هر که این دور کعت نماز (نماز امام زمان) را در مسجد جمکران بخواند، گویا در خانه کعبه نماز خوانده است.»

8- «امام خطاب به سید موسوی رشتی:

شما چرا نافله نمی‌خوانید؟ نافله، نافله، نافله!

شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!

شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!

9- «ما از لغزشهائی که از بعضی از شیعیان سر می زند از هنگامی که بسیاری از آنها میل به بعضی کارهای ناشایست نموده اند که نیکان گذشته از آن دوری می کردند، مطلع هستیم. گویا آنان نمی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم و اگر جز این بود، از هر سو گرفتاری به شما رو می آورد و دشمنان شما، شما را از بین می بردند.

تقوا پیشه کنید و به ما اعتماد نمائید و چاره این امتحانی را که به شما رو آورده است از ما بخواهید.»

10- «وقتی مهدی (ع) ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هر کس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزومند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن جدّم محمّد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان

مصلحت ندیده و خبر نداده‌اند، من خبرمی‌دهم و همه مردم را آگاه می‌سازم.

و می‌فرماید:

ای مسلمانان! هر که می‌خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه‌های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند به طوری که علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را بر خوردلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد.»

11- «اگر شیعیان ما که خدا آنها را به طاعتش موفق بدارد، دل‌هایشان در وفا به عهد و پیمانی که با ما دارند، گردد هم می‌آمد، از فیض دیدار مامحروم نمی‌شدند.»

12- «از خدا بترسید و تسلیم امر ما شوید و کارها را بما بسپارید. پس بر ما است که شما را از سرچشمه سیراب بر

گردانیم. همان گونه که بردن شامبوسوی سرچشمه به وسیله ما
بوده است. و در پی آنچه از شما مخفی است، نروید.»

منابع و مأخذ:

- 1- بحار الانوار «علامه مجلسی»
- 2- حیوة القلوب «علامه مجلسی»
- 3- ستارگان درخشان «محمد جواد نجفی»
- 4- زندگانی پیامبر اسلام «مؤلف»
- 5- فاطمه زهراء سرور زنان عالم «مؤلف»
- 6- از کعبه تا محراب «مؤلف»
- 7- زندگانی امام حسین «مؤلف»
- 8- آیا بیاد امام زمان هستید؟ «مؤلف»
- 9- مجله مبلغان
- 10- جلاء العیون «علامه مجلسی»
- 8- منتهی الامال «شیخ عباس قمی»
- 9- زندگانی فاطمه زهراء (س) «رسولی محلاتی»
- 10- فرهنگ موعود
- 11- نجم الثاقب
- 12- مکیال المکارم
- 13- اهل البيت { محمدی ری شهری }

14-سیره پیشوایان {مهدی پیشوایی}